

متن شکر شهید
استاد
مرتضیٰ
مظہری

مسئلہ حجاب



بسمه تعالی

مقدمه چاپ پنجاه و دوم

استقبال کم‌نظیر ملت شریف ایران و سایر فارسی‌زبانان از کتاب مسأله حجاب موجب شد که بار دیگر این کتاب از نظر نوع حروفچینی و رعایت اصول فنی و زیبایی کتاب مورد توجه انتشارات صدرا قرار گیرد و تحت نظر «شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری» اقدامات مذکور انجام پذیرد و در این چاپ، کتاب با شکل و کیفیت بهتری ارائه گردد.

لازم به ذکر است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، استاد شهید قصد داشتند مقاله‌ای با عنوان «نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران» به عنوان مقدمه کتاب مسأله حجاب بنگارند و چند صفحه‌ای از آن را به رشته تحریر درآوردند ولی متأسفانه منافقان به آن متفکر گرانقدر فرصت ندادند و ایشان را به شهادت رساندند. آن مقاله ناقص در جلد نوزدهم «مجموعه آثار» درج شده است. از خداوند توفیق بیشتر مسألت می‌کنیم.

هفتم تیر ۱۳۷۹

برابر با ۲۴ ربیع‌الاول ۱۴۲۱

انتشارات صدرا

مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ اول

باسمه تعالی

کتاب حاضر اولین نشریه انجمن اسلامی پزشکان است که تقدیم خوانندگان محترم و پویندگان راه حق و حقیقت می‌گردد. در جلسات انجمن که متجاوز از شش سال است تقریباً به طور مرتب تشکیل می‌گردد موضوعات علمی و اجتماعی و دینی متعددی توسط دانشمندان و گویندگان مختلف ایراد و مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است.

بخش اعظم این سخنرانیها را دانشمندان محترم جناب آقای مرتضی مطهری تقبل و ایراد فرموده‌اند و این کتاب برگزیده مختصر یکی از موضوعات مورد بحث بوده است که علت تقدم در چاپ آن را خود ایشان در پیشگفتار توضیح داده‌اند.

امید است که به خواست ایزد متعال موضوعات دیگر که هر یک به نوبه خود جالب و با دید تازه‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند به زودی چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

انجمن اسلامی پزشکان

مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ دوم

باسمه تعالی

خداوند بزرگ را سپاسگزاریم که اقدام انجمن اسلامی پزشکان در چاپ و نشر کتاب مسأله حجاب مورد توجه صاحب نظران و اقبال علاقه مندان واقع گردید به طوری که در همان ماههای اول نسخ آن نایاب شد و بلافاصله انجمن از جناب آقای مطهری درخواست کرد که با در نظر گرفتن نظریات اعلام شده توسط اعضای انجمن و سایر علاقه مندان، چنانچه لازم می دانند، در کتاب تجدیدنظر کنند تا برای چاپ دوم آماده گردد. در نتیجه چاپ دوم کتاب به صورتی کاملتر و با رجحان بیشتری نسبت به چاپ اول آماده گردید که اینک تقدیم می گردد.

ضمناً به علاقه مندان بشارت می دهد که طبق وعده جناب آقای مطهری، یکی دیگر از موضوعات مورد بحث (مسأله بردگی) به زودی آماده می گردد و در اختیار عموم گذاشته می شود. این موضوع مسیبن میزان عطش علاقه مندان به درک حقایق اسلامی است. امید است که سایر مجامع، بخصوص انجمنهای اسلامی، کوشش بیشتری در این زمینه مبذول دارند و به تدریج مطالبی که مبتلا به مردم است و از منابع حقیقی اسلام استخراج شده است به وسیله متخصصان اسلامی استخراج شود و به دست عموم برسد.

انجمن اسلامی پزشکان

شهرست مطالب

مقدمه مؤلف	۱۱
مقدمه	۱۵
بخش اول: تاریخچه حجاب	۱۹
حجاب در قوم یهود	۱۹
حجاب در ایران باستان	۲۰
آیا حجاب از ایران به اسلام رسیده است؟	۲۱
وضع حجاب در جاهلیت عرب	۲۲
حجاب در هند	۲۴
بخش دوم: علت پیدا شدن حجاب	۳۱
ریاضت و رهبانیت	۳۳
علل تمایل بشر به ریاضت	۳۵
بررسی این عامل از نظر اسلام	۳۷
عدم اسنیت	۴۲
بررسی این عامل از نظر اسلام	۴۴
استعمار زن	۴۷
بررسی این عامل از نظر اسلام	۵۰
حسادت مرد	۵۳
بررسی این عامل از نظر اسلام	۵۴
تفاوت غیرت با حسادت	۵۶
عادت زنانگی	۵۹
بررسی این عامل از نظر اسلام	۶۰
بالا بردن ارزش	۶۲
بزرگترین تدبیر زنانه	۶۲
سخن ویل دورانت	۶۳
نکته سنجی مولوی	۶۴

- سخن ابن العثیف و نظامی ۶۵
- گفته راسل ۶۵
- سخن آلفرد هیچکاک ۶۶
- خلأ عشق در عصر حاضر ۶۷
- بخش سوم: فلسفه پوشش در اسلام**
- واژه حجاب ۷۱
- سیمای حقیقی مسأله حجاب ۷۵
- حجاب اسلامی از یک اصل کلی اجتماعی ناشی می‌شود ۷۶
- حجاب اسلامی از جنبه روانی ۷۷
- تغزل و منشأ آن ۷۸
- تحریک پذیرى روح بشر در ناحیه جنسی ۸۰
- چرا پوشش به زن اختصاص یافته است؟ ۸۰
- استحکام پیوند خانوادگی ۸۱
- استواری اجتماع ۸۴
- ارزش و احترام زن ۸۶
- بخش چهارم: ایرادها و اشکالها**
- حجاب و منطق ۹۱
- حجاب و اصل آزادی ۹۲
- رکود فعالیتها ۹۶
- مقایسه‌ای میان زن امروز و زن دیروز از نظر کار و فعالیت ۹۸
- افزایش التهابها ۱۰۲
- سخن راسل ۱۰۲
- با اشباع، حرارت جسمی ارضاء می‌شود نه عطش روحی ۱۰۴
- تفاوت عشق و هوس ۱۰۶
- هم محرومیت سبب طغیان غریزه می‌شود و هم تسلیم ۱۰۹
- نکته‌ای که عارفان ما بدان بر خورده‌اند و روانکاوان توجه نکرده‌اند ۱۰۹
- چه چیز موجب انحراف جنسی می‌شود؟ ۱۱۰
- بخش پنجم: حجاب اسلامی**
- آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره نور ۱۱۵
- استیذان ۱۱۸

- ۱۱۹ فلسفه استیذان
- ۱۲۱ اگر صاحب خانه اجازه ورود نداد گله نکنید
- ۱۲۳ خانه‌های غیر مسکون
- ۱۲۴ فرق کلمه عین و کلمه بصر
- ۱۲۵ کلمه غض و کلمه غمض
- ۱۲۸ ستر عورت
- ۱۳۱ زینت
دو استثناء:
- ۱۳۲ استثنای اول - تفسیر جمله «الا ماظهر»
- ۱۳۹ کیفیت پوشش - تفسیر جمله «ولیضربن بخرمن علی جریبهن»
استثنای دوم:
- ۱۴۳ زنان
- ۱۴۴ بردگان و مملوکان
- ۱۴۵ طقیلیانی که نیاز به زن ندارند
- ۱۴۶ کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند
- ۱۴۸ آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره نور
- ۱۴۹ کودکان و مملوکان در سه وقت باید برای ورود در خلوت اجازه بگیرند
- ۱۵۲ زنان از کار افتاده
- ۱۵۴ آیات سوره احزاب - همسران پیغمبر
- ۱۵۷ حریم عفاف
- ۱۶۵ بررسی حجاب اسلامی، حدود پوشش
مطالب قطعی:
- ۱۶۵ پوشش غیر چهره و دو دست تا مچ
- عدم وجوب پوشش چهره و دو دست بر زن مستلزم جواز نظر برای مرد نیست
- ۱۶۶ تلذذ و ریبه
- ۱۶۶ چهره و دو دست (وجه و کفین)
- ۱۶۸ مرز محبوسیت زن
- ۱۷۰ ادله موافق
- ۱۷۲ مفاد آیات
- ۱۷۲ مفاد روایات در مورد حرمت نظر به خواهر زن
- ۱۷۵ در مورد پسر بچه
- ۱۷۶ در مورد مملوک
- ۱۷۷

- ۱۷۸..... در مورد زنان بیابان ذمه
 ۱۷۹..... در مورد زنان بیابان نشین
 ۱۸۱..... خبر مسعدة بن زراره
 ۱۸۱..... خبر مفضل بن عمر
 ۱۸۲..... خبر علی بن جعفر
 ۱۸۲..... خبر جابر بن عبدالله انصاری
 ۱۸۴..... خبر فضیل بن یسار
 ۱۸۴..... روایاتی که در باب احرام، پوشانیدن چهره را بر زن حرام می‌کند
 ۱۸۶..... ادله مخالف
 ۱۸۶..... ۱. سیره مسلمین
 ۱۸۹..... نقل قول شهید ثانی در مسالک
 ۱۹۰..... ۲. ملاک و اولویت
 ۱۹۱..... مباح اقتضائی و مباح لاقتضائی
 ۱۹۱..... مسأله طلاق
 ۱۹۴..... رجحان پوشش و حریم
 ۱۹۵..... ۳. داستان فضل بن عباس و زنی که در حجة الوداع به خدمت رسول اکرم آمد
 ۱۹۶..... ۴. مفهوم مخالف جواز نظر در هنگام خواستگاری
 ۱۹۹..... ۵. آیه جلباب
 ۲۰۱..... شرکت زن در مجامع
 ۲۰۷..... تعصب عمر در مورد زنان پیغمبر
 ۲۱۳..... اختلاط زنان و مردان
 ۲۱۵..... توصیه‌های اخلاقی
 ۲۱۹..... نه حبس و نه اختلاط
 ۲۲۱..... فتواها
 ۲۲۳..... معنی اصطلاح عورت
 ۲۲۴..... ستر صلاتی
 ۲۲۸..... حس احتیاط
 ۲۳۰..... کتمان یا اظهار؟
 ۲۳۶..... دو مسأله دیگر:
 ۲۳۶..... شنیدن صدای زن اجنبی
 ۲۳۷..... مصافحه زن و مرد اجنبی
 ۲۳۹..... فهرستها

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

ریشه بیشتر انحرافات دینی و اخلاقی نسل جوان را در لابلای افکار و عقاید آنان باید جستجو کرد. فکر این نسل از نظر مذهبی آنچنانکه باید رهنمایی نشده است و از این نظر فوق العاده نیازمند است.

اگر مشکلی در رهنمایی این نسل باشد بیشتر در فهمیدن زبان و منطق او و روبروشدن با او با منطق و زبان خودش است. و در این وقت است که هرکسی احساس می‌کند این نسل، برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، لجوج نیست، آمادگی زیادی برای دریافت حقایق دینی دارد.

هدف نویسنده و همچنین هدف گروه روستفکر و متدین انجمن اسلامی پزشکان از طرح و بحث و نشر «مسأله حجاب» این است که احساس شد گذشته از انحرافات عملی فراوانی که در زمینه حجاب به وجود آمده این مسأله و سایر

مسائل مربوط به زن و وسیله‌ای شده در دست یک عده افراد ناپاک و مزدورصفت که از این یا نگاه علیه دین مقدس اسلام جار و جنجال تبلیغاتی راه بیندازند. بدیهی است در شرایط موجود که نسل جوان از جنبه مذهبی به قدر کافی راهتمایی نمی‌شود این تبلیغات آثار شوم خود را می‌بخشد.

این بنده خدا را سیاست‌گزار است که احساس می‌کند فعالیت‌های قلمی ناقابل او در این میدان، چه جراید و مجلات و چه به وسیله این کتاب، اثر نیک محسوسی داشته است. تا آنجا که اطلاع دارد نشر این کتاب تأثیر فراوانی در اصلاح عقاید و افکار این نسل داشته است، حتی بعضی از بانوان به اصطلاح متجدد عملاً در وضع خود تجدیدنظر کرده‌اند.

بدون شک پدیده «برهنگی» بیماری عصر ماست. دیر یا زود این پدیده به عنوان یک «بیماری» شناخته خواهد شد. فرضاً ما کورکورانه از غرب تقلید کنیم، خود بیستازان غربی ماهیت این پدیده را اعلام خواهند کرد. ولی ما اگر به انتظار اعلام آنها بنشینیم می‌ترسم خیلی دیر شده باشد. اگر می‌خواهید ببینید کار برهنگی در غرب به کجا رسیده و فریاد چه کسانی را بلند کرده است این قسمت از نامه یکی از هتربیشگان معروف جهان را به دخترش که به قول خودش چهل سال مردم روی زمین را خندانده است بخوانید. این نامه مثل معروف عامیانه خودمان را به یاد می‌آورد: «عزای چه عزایی است که مرده‌شوی هم گریه می‌کند».

او پس از آنکه به دخترش اجازه می‌دهد «فقط به خاطر

هنرمی توان لخت و عریان به روی صحنه رفت و تأکید می‌کند که این لختی منحصرأ در روی صحنه و برای ضرورت هنر باشد، می‌نویسد:

... پرهنگی بیماری عصرماست. من پیرمردم و شاید حرفهای خنده‌آور بزنم. اما به گمان من تن عریان تو باید از آن کسی باشد که روح عریانش را دوست می‌داری. بد نیست اگر اندیشه‌تو در این باره مال ده سال پیش باشد، مال دوران پوشیدگی. نترس این ده سال تو را پیرتر نخواهد کرد. به هر حال امیدوارم تو آخرین کسی باشی که تبعهٔ جزیرهٔ لُختی‌ها بشوی...»

نویسندهٔ این نامه به داشتن بعضی افکار انسانی معروف است. این سخنان وی نشانهٔ دیگری است از بهره‌مند بودن او از برخی افکار انسانی.

motahari.ir □

همان‌طور که در مقدمهٔ چاپ اول این کتاب به اطلاع خوانندگان محترم رسید، محتوای اصلی و اولی این کتاب یک سلسله بحثها و درسها بوده است که در جلسات انجمن اسلامی پزشکان القا شده است و پس از استخراج از ضبط صوت و تنظیم و اصلاح عبارات و اضافهٔ برخی از مطالب به صورت کتاب درآمده است.

در چاپ دوم تجدیدنظرهایی نسبت به چاپ اول به عمل آمد و در مقدمهٔ آن چاپ متذکر شدیم که در

تجدیدنظر هیچ مطلبی حذف نگردید بلکه یک سلسله مطالب اضافه شد. مطالب اضافی غالباً مطلب مستقلی نیست، تتمیم و تکمیلی است بر آنچه در چاپ اول بوده و لهذا ضمن فصول کتاب گنجانیده شده است. فقط یک فصل در آخر کتاب تحت عنوان «شرکت زن در مجامع» اضافه شد و البته فصل فتواها که در چاپ اول خیلی به اختصار برگزار شده بود در چاپ دوم تکمیل شد و آن را نیز درحقیقت یک فصل اضافی باید شمرد.

برخی مطالب در چاپ دوم پس و پیش شد، عبارات در موارد جزئی اصلاح گردید، مدارک اخبار و احادیث در یاورقیها نشان داده شد، در آخر کتاب فهرست اعلام اشخاص و کتب و اماکن را اضافه کردیم، دو فهرست هم یکی برای آیات کریمه قرآن و یکی دیگر برای احادیث و اشعار و کلمات مشهور قرار دادیم. از این رو چاپ دوم از چاپ اول بسی کاملتر و جامعتر از آب درآمد و در حدود یک ثلث بر جلد اول اضافه گشت.

در چاپ سوم اضافات و اصلاحات بسیار ناچیز و مختصری صورت گرفت که قابل ذکر نبود. اکنون که چاپ جدید این کتاب منتشر می شود، یک سلسله تجدیدنظرهای دیگری به عمل آمد. این تجدیدنظرها نیز همه از نوع اضافات و توضیحات است و کمی هم اصلاحات، چیزی کم نشده همچنانکه در جوهر مطالب کتاب نیز تغییراتی داده نشده است.



لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بیگانه یکی از مسائل مهم اسلامی است. در خود قرآن کریم دربارهٔ این مطلب تصریح شده است. علیهذا در اصل مطلب از جنبهٔ اسلامی نمی‌توان تردید کرد.

پوشیدن زن خود را از مرد بیگانه یکی از مظاهر لزوم حریم میان مردان و زنان اجنبی است، همچنانکه عدم جواز خلوت میان اجنبی و اجنبیه یکی دیگر از مظاهر آن است. این بحث را در پنج بخش باید رسیدگی کرد:

۱. آیا پوشش از مختصات اسلام است و پس از ظهور اسلام از مسلمین به غیرمسلمین سرایت کرده است؟ یا از مختصات اسلام و مسلمین نیست و در میان ملل دیگر قبل از اسلام نیز وجود داشته است؟
۲. علت پوشش چیست؟

چنانکه می‌دانیم در میان حیوانات هیچ‌گونه حریمی میان جنس نر و جنس ماده وجود ندارد، آنها آزادانه با یکدیگر معاشرت می‌کنند. قاعده اولی طبیعی این است که افراد انسان نیز چنین باشند. چه موجبی مسبب شده که میان جنس زن و مرد حریم و حائلی به صورت پوشیدگی زن یا به صورت دیگر به وجود آید؟

اختصاص به پوشش ندارد، در مطلق اخلاق جنسی جای چنین سؤالی هست. درباره حیا و عفاف نیز همین پرسش هست. حیوانات در مسائل جنسی احساس شرم نمی‌کنند ولی در انسان بالاخص در جنس ماده حیا و شرم وجود دارد.

۳. فلسفه پوشش از نظر اسلام

۴. ایرادها و اشکالها

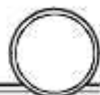
۵. حدود پوشش اسلامی چیست؟

آیا اسلام طرفدار برده‌نشینی زن است همچنانکه لغت «حجاب» بر این معنی دلالت می‌کند، یا اسلام طرفدار این است که زن در حضور مرد بیگانه بدن خود را بیوشاند بدون آنکه مجبور باشد از اجتماع کناره‌گیری کند؟ و در صورت دوم حدود پوشش چقدر است؟ آیا چهره و دو دست تا مچ نیز باید پوشیده شود یا ماورای چهره و دو دست باید پوشیده شود اما چهره و دو دست تا مچ پوشیدنش لازم نیست؟ و در هر حال آیا در اسلام مسأله‌ای به نام «حریم عفاف» وجود دارد یا نه؟ یعنی آیا در اسلام مسأله‌ی سومی که نه «برده‌نشینی» و «محبوسیت» و نه «اختلاط» باشد وجود دارد یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا اسلام طرفدار جدابودن مجامع زنان و مردان است یا نه؟ اینها پرسشهایی است که این کتاب بدانها پاسخ می‌گوید.

بخش اول



- ✽ آیا در میان ملل دیگر قبل از اسلام حجاب بوده است؟
- ✽ وضع حجاب در جاهلیت عرب
- ✽ حجاب در قوم یهود
- ✽ حجاب در ایران باستان
- ✽ حجاب در هند



اطلاع من از جنبه تاریخی کامل نیست. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم درباره همه ملی که قبل از اسلام بوده‌اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است.

تا آنجا که من در کتابهای مربوطه خوانده‌ام در ایران باستان و در میان قوم یهود و احتمالاً در هند حجاب وجود داشته و از آنچه در قانون اسلام آمده سخت‌تر بوده است، اما در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشته است و به وسیله اسلام در عرب پیدا شده است.

ویل دورانت در صفحه ۳۰ جلد ۱۲ **تاریخ تمدن** (ترجمه فارسی) راجع به قوم یهود و قانون تلمود می‌نویسد:

«اگر زنی به نقض قانون یهود می‌پرداخت چنانکه مثلاً بی‌آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می‌رفت و یا در شارع عام نخ می‌رشت یا

با هر سنخی از مردان درد دل می‌کرد یا صدایش آنقدر بلند بود که چون در خانه‌اش تکلم می‌نمود همسایگانش می‌توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.

علیهذا حجابی که در قوم یهود معمول بوده است از حجاب اسلامی - چنانکه بعداً شرح خواهیم داد - بسی سخت‌تر و مشکل‌تر بوده است. در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۵۵۲ راجع به ایرانیان قدیم می‌گوید:

«در زمان زردشت زنان منزلتی عالی داشتند، باکمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می‌کردند.»

آنگاه چنین می‌گوید:

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته‌رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی‌شان را فرا گرفت؛ و این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود. زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش‌دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقشه‌هایی که از ایران باستان بر

جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی‌شود و نامی از ایشان به نظر

نمی‌رسد...

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده، حتی یدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می‌شده‌اند.

به عقیده ویل دورانت مقررات شدیدی که طبق رسوم و آئین کهن مجوسی دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شده که در اتاقی محبوس بوده، همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می‌جست‌اند و از معاشرت با او پرهیز داشته‌اند، سبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است. در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شده است.

اما اینکه می‌گوید: «و این امر خود مبتدای یرده‌یوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود» منظورش چیست؟

آیا مقصود این است که علت رواج حجاب در میان مسلمانان نیز مقررات خشتی است که دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شود؟! همه می‌دانیم که در اسلام چنین مقرراتی هرگز وجود نداشته است و ندارد. زن حائض در اسلام فقط از برخی عبادات واجب نظیر نماز و روزه معاف است و همخوابگی با او نیز در مدت عادت زنانگی جایز نیست، ولی زن حائض از نظر معاشرت با دیگران هیچ‌گونه ممنوعیتی ندارد که عملاً مجبور به گوشه‌نشینی شود.

و اگر مقصود این است که حجاب رایج میان مسلمانان عادت است که از ایرانیان پس از مسلمان شدنشان به سایر مسلمانان سرایت کرد، باز هم سخن نادرستی است، زیرا قبیل از اینکه ایرانیان مسلمان شوند آیات مربوط به حجاب نازل شده است.

از سخنان دیگر ویل دورانت هر دو مطلب فهمیده می‌شود یعنی هم مدعی است که حجاب به وسیله ایرانیان پس از مسلمانان شدتشان در میان مسلمانان رواج یافت و هم مدعی است که ترک همخوابگی با زن حائض، در حجاب زنان مسلمان و لاقفل در گوشه‌گیری آنان مؤثر بوده است.
در جلد ۱۱ صفحه ۱۱۲ (ترجمه فارسی) می‌گوید:

ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب و لواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دلفریبی زن بیم داشتند و پیوسته دلباخته آن بودند و نفوذ طبیعی وی را با تردید معمولی مردان درباره عفاف و فضیلت زن تلافی می‌کردند. عمر به قوم خود می‌گفت: با زنان مشورت کنند و خلاف رأی ایشان رفتار نکنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلوی به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌کردند.

حجاب و خواجه‌داری در ایام ولید دوم (۱۲۶ - ۱۲۷ هجری) معمول شد. گوشه‌گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض و نفاس بر مردان حرام بودند.

در صفحه ۱۱۱ می‌گوید:

پیمبر از پوشیدن جامه گشاد نهی کرده بود، اما بعضی عربان این دستور را ندیده می‌گرفتند. همه طبقات زیورهایی داشتند. زنان پیکر خود را به نیم‌تنه و کمریند براق و جامه گشاد و رنگارنگ می‌آراستند، موی خود را به زیبایی دسته می‌کردند یا به دو طرف

سر می‌ریختند، یا به دسته‌ها بافته به پشت سر می‌آویختند و گاهی اوقات با رشته‌های سیاه ابریشم نمایش آن را بیشتر می‌کردند. غالباً خود را به جواهر و گل می‌آراستند. پس از سال ۹۷ هجری چهره خویش را از زیر چشم به نقاب می‌پوشیدند. از آن پس این عادت همچنان رواج بود.

ویل دورانت در جلد ۱۰ تاریخ تمدن صفحه ۲۳۳ راجع به ایرانیان باستان می‌گوید:

داشتن متعه بلامانع بود. این متعه‌ها مانند معشوقه‌های یونانی آزاد بودند که در میان مردم ظاهر و در ضیافت مردان حاضر شوند، اما زنان قانونی معمولاً در اندرون خانه نگهداری می‌شدند. این رسم دیرین ایرانی به اسلام منتقل شد.

ویل دورانت طوری سخن می‌گوید که گویی در زمان پیغمبر کوچکترین دستوری درباره پوشیدگی زن وجود نداشته است و پیغمبر فقط از پوشیدن جامه گشاد نهی کرده بوده است! و زنان مسلمان تا اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری با بی‌حجابی کامل رفت و آمد می‌کرده‌اند. حال آنکه قطعاً چنین نیست. تاریخ قطعی برخلاف آن شهادت می‌دهد. بدون شک زن جاهلیت همچنان بوده که ویل دورانت توصیف می‌کند ولی اسلام در این جهت تحولی به وجود آورد. عایشه همواره زنان انصار را اینچنین ستایش می‌کرد:

مرحباً به زنان انصار. همینکه آیات سوره نور نازل شد یک نفر از

آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسریهای مشکی می پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان نشسته است.^۱

در سنن ابو داود جلد ۲ صفحه ۳۸۲ همین مطلب را از اقبلمه نقل می کند با این تفاوت که اقبلمه می گوید:

«پس از آنکه آیه سوره احزاب (يُدْنِينَ عَلَيْنَهُنَّ مِنَ الْجَلَابِيبِ) نازل شد زنان انصار چنین کردند.»

«کنت گوینو» در کتاب سه سال در ایران نیز معتقد است که حجاب شدید دوره ساسانی، در دوره اسلام در میان ایرانیان باقی ماند. او معتقد است که آنچه در ایران ساسانی بوده است تنها پوشیدگی زن نبوده است بلکه مخفی نگه داشتن زن بوده است. مدعی است که خودسری موبدان و شاهزادگان آن دوره به قدری بود که اگر کسی زن خوشگلی در خانه داشت نمی گذاشت کسی از وجودش آگاه گردد و حتی الامکان او را پنهان می کرد زیرا اگر معلوم می شد که چنین خانم خوشگلی در خانه اش هست دیگر مالک او و احیاناً مالک جان خودش هم نبود.

«جواهر لعل نهرو» نخست وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیرمسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد. در کتاب **نگاهی به تاریخ جهان** جلد اول صفحه ۳۲۸ ضمن ستایش از تمدن اسلامی به تغییراتی که بعدها پیدا شد اشاره می کند و از آن جمله می گوید:

«یک تغییر بزرگ و تأسفاور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع

۱. کشاف، ذیل آیه ۳۱ از سوره نور.

زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی‌کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می‌یافتند، به مسجدها و مجالس وعظ و خطابه می‌رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می‌پرداختند. اما عربها نیز بر اثر موفقیتها تدریجاً بیش از پیش رسمی را که در دو امپراطوری مجاورشان یعنی امپراطوری روم شرقی و امپراطوری ایران وجود داشت اقتباس کردند. عربها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند. اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوریها گشتند. به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد. تدریجاً سیستم حرم، آغاز گردید و مردها و زنها از هم جدا گشتند.

سخن درستی نیست. فقط بعدها بر اثر معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیرعرب، حجاب از آنجه در زمان رسول اکرم وجود داشت شدیدتر شده اینکه اسلام اساساً به پوشش زن هیچ عنایتی نداشته است. از سخنان نهری برمی‌آید که رومیان نیز (شاید تحت‌تأثیر قوم یهود) حجاب داشته‌اند و رسم حرمسرداری نیز از روم و ایران به دربار خلیفای اسلامی راه یافت. این نکته را دیگران نیز تأیید کرده‌اند.

در هند نیز حجاب سخت و شدیدی حکمفرما بوده است ولی درست روشن نیست که قبل از نفوذ اسلام در هند وجود داشته است و یا بعدها پس از نفوذ اسلام در هند رواج یافته است و هندوان غیرمسلمان تحت‌تأثیر مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان ایرانی حجاب زن را پذیرفته‌اند.

آنچه مسلم است این است که حجاب هندی نیز نظیر حجاب ایران باستان سخت و شدید بوده است. از گفتار ویل دورانت در جلد دوم تاریخ تمدن برمی آید که حجاب هندی به وسیله ایرانیان مسلمان در هند رواج یافته است.

نهری پس از سخنانی که از او نقل کردیم می گوید:

متأسفانه این رسم ناپسند کم کم یکی از خصوصیات جامعه اسلامی شد و هند نیز وقتی مسلمانان بدین جا آمدند آن را آموخت.

به عقیده نهری حجاب هند به واسطه مسلمانان به هند آمده است. ولی اگر تمایل به ریاضت و ترک لذت را یکی از علل پدید آمدن حجاب بدانیم باید قبول کنیم که هند از قدیمترین ایام حجاب را پذیرفته است، زیرا هند از مراکز قدیم ریاضت و یلید شمردن لذات مادی بوده است. راسل در **زناشویی و اخلاق** صفحه ۱۳۵ می گوید:

اخلاق جنسی آنچنان که در جوامع متمدن دیده می شود از دو منبع سرچشمه می گیرد: یکی تمایل به اطمینان پذیری، و دیگری اعتقاد مرتاضانه به خبیث بودن عشق. اخلاق جنسی در اعصار ماقبل مسیحیت و در مسالک خاور دور تا به امروز فقط از منبع اول منشعب می شود و استثنای آن هند و ایران است که ظاهراً ریاضت طلبی در آنجا پدید آمده و در سراسر جهان پراکنده شده است.

به هر حال آنچه مسلم است این است که قبیل از اسلام حجاب در

جهان وجود داشته است و اسلام مبتکر آن نیست، اما اینکه حدود حجاب اسلامی با حجابی که در ملل باستانی بود یکی است یا نه، و دیگر اینکه علت و فلسفه‌ای که از نظر اسلام حجاب را لازم می‌سازد همان علت و فلسفه است که در جاهای دیگر جهان منشأ پدیده آمدن حجاب شده است یا نه، مطالبی است که در قسمتهای بعدی به تفصیل درباره آنها سخن خواهیم گفت.



مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

motahari.ir

بخش دوم



- ※ ریشه فلسفی
- ※ ریشه اجتماعی
- ※ ریشه اقتصادی
- ※ ریشه اخلاقی
- ※ ریشه روانی
- ※ تدبیر غریزی شگفت‌انگیز زن

علت پیدا شدن حجاب

علت و فلسفه پیدا شدن حجاب چیست؟ چگونه و چگونه شد که در میان همه یا بعضی ملل باستانی پدید آمد؟ اسلام که دینی است که در همه دستوره‌های خویش فلسفه و منظوری دارد چرا و روی چه مصلحتی حجاب را تأیید و یا تأسیس کرد؟

مخالقان حجاب سعی کرده‌اند جریانات ظالمانه‌ای را به عنوان علت پیدا شدن حجاب ذکر کنند، و در این جهت میان حجاب اسلامی و غیراسلامی فرق نمی‌گذارند، چنین وانمود می‌کنند که حجاب اسلامی نیز از همین جریانات ظالمانه سرچشمه می‌گیرد.

در باب علت پیدا شدن حجاب نظریات گوناگونی ابراز شده است و غالباً این علتها برای ظالمانه یا جاهلانه جلوه دادن حجاب ذکر شده است. ما مجموع آنها را ذکر می‌کنیم. نظریاتی که به دست آورده‌ایم بعضی فلسفی و بعضی اجتماعی و بعضی اخلاقی و بعضی اقتصادی و بعضی روانی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. میل به ریاضت و رهبانیت (ریشه فلسفی)

۲. عدم امنیت و عدالت اجتماعی (ریشه اجتماعی)

۳. پدرشاهی و تسلط مرد بر زن و استثمار نیروی وی در جهت منافع

اقتصادی مرد (ریشه اقتصادی)

۴. حسادت و خودخواهی مرد (ریشه اخلاقی)

۵. عادت زنانگی زن و احساس او به اینکه در خلقت از مرد چیزی کم

دارد، به علاوه مقررات خشنی که در زمینه پلیدی او و ترک معاشرت با او

در ایام عادت وضع شده است (ریشه روانی)

علل نامبرده یا به هیچوجه تأثیری در پیدا شدن حجاب در هیچ نقطه

از جهان نداشته است و پی‌جهت آنها را به نام علت حجاب ذکر کرده‌اند و یا

فرضاً در پدید آمدن بعضی از سیستمهای غیراسلامی تأثیر داشته است در

حجاب اسلامی تأثیر نداشته است یعنی حکمت و فلسفه‌ای که در اسلام

سبب تشریح حجاب شده، نبوده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود مخالفان حجاب گاهی آن را زائیده یک

طرز تفکر فلسفی خاص درباره جهان و لذات جهان معرفی می‌کنند و گاهی

ریشه سیاسی و اجتماعی برای آن ذکر می‌کنند و گاهی آن را معلول علل

اقتصادی می‌دانند و گاهی جنبه‌های خاص اخلاقی یا روانی را در پدید

آمدن آن دخالت می‌دهند.

ما هر یک از این علل را ذکر و سپس انتقاد می‌کنیم و ثابت می‌کنیم که

اسلام در فلسفه اجتماعی خود به هیچ‌یک از این جهات نظر نداشته است و

هیچ‌یک از آنها با مبانی مسلم و شناخته‌شده اسلام وفق نمی‌دهد و در

خاتمه به یک علت اساسی اشاره می‌کنیم که از نظر ما موجه‌ترین آنها به

شمار می‌رود.

ریاضت و رهبانیت

ارتباط مسألهٔ یوشش با فلسفهٔ ریاضت و رهبانیت از این جهت است که چون زن بزرگترین موضوع خوشی و کامرانی بشر است، اگر زن و مرد معاشر و محشور با یکدیگر باشند، خواهناخواه دنبال لذتجویی و کامیابی می‌روند. پیروان فلسفهٔ رهبانیت و ترک لذت برای اینکه محیط را کاملاً با زهد و ریاضت سازگار کنند بین زن و مرد حریم قائل شده یوشش را وضع کرده‌اند، کما اینکه با چیزهای دیگری هم که نظیر زن محرک لذت و بهجت بوده است مبارزه کرده‌اند. پدیدآمدن یوشش طبق این نظریه، دنباله و نتیجهٔ یلید دانستن ازدواج و مقدس شمردن عزوبت است.

ایدهٔ ریاضت و ترک دنیا همان طوری که در موضوع مال فلسفهٔ فقرطلبی و یشت یا زدن به همهٔ وسائل مادی را به وجود آورده است، در مورد زن فلسفهٔ تجردطلبی و مخالفت با جمال را ایجاد کرده است. بلند نگاه داشتن مو که در میان سیکها، هندوها و بعضی دراویش معمول است نیز از مظاهر مخالفت با جمال و مبارزه با شهوت و از ثمرات فلسفهٔ طرد لذت و

میل به ریاضت است. می‌گویند کوتاه کردن و سردن مو، بسبب فزونی رغبت جنسی می‌گردد و بلند کردن آن موجب تقلیل و کاهش آن است. در اینجا بد نیست قسمتی از گفته‌ی برتراند راسل را در این موضوع بیاوریم. وی در کتاب **زناشویی و اخلاق** صفحه ۳۰ می‌گوید:

« بخصوص در قرون اول مسیحیت این طرز فکر سن‌پل (بولس مقدس) از طرف کلیسا اشاعه‌ی تمام یافت و مجرد مفهوم تقدس به خود گرفت و عده بیشماری راه بیابان پیش گرفتند تا شیطان را منکوب سازند، شیطانی که هر آن ذهن آنان را از تخیلات شهوانی مملو می‌ساخت. کلیسا ضمناً با استحمام به مبارزه پرداخت زیرا خطوط بدن، انسان را به طرف گناه می‌راند. کلیسا چرک بدن را تحسین کرده رایحه‌ی بوی بدن صورت تقدس را به خود گرفت زیرا باز به نظر سن‌پل نطافت بدن و آرایش آن با نطافت روح منافات دارد. شپش مروارید خدا شناخته شد...»

اینجا این پرسش پیش می‌آید که اساساً علت تمایل بشر به ریاضت و رهبانیت چیست؟ بشر طبعاً باید کامجو و لذت‌طلب باشد. پرهیز از لذت و محروم کردن خود باید دلیلی داشته باشد.

چنانکه می‌دانیم رهبانیت و دشمنی با لذت جریانی بوده که در بسیاری از نقاط جهان وجود داشته است. از جمله مراکز آن در مشرق زمین هندوستان و در مغرب زمین یونان بوده است. تحله «کلبی» که یکی از نحله‌های فلسفی است و در یونان رواج داشته است طرفدار فقر و مخالف

لذت مادی بوده است.^۱

یکی از علل پدید آمدن این گونه افکار و عقاید، تمایل بشر برای وصول به حقیقت است. این تمایل در بعضی افراد فوق العاده شدید است و اگر با این عقیده ضمیمه گردد که کشف حقیقت از برای روح آنگاه حاصل می شود که بدن و تمایلات بدنی و جسمانی مقهور گردد، قهراً منجر به ریاضت و رهبانیت می گردد. به عبارت دیگر، این اندیشه که وصول به حق جز از راه فنا و نیستی و مخالفت با هوای نفس میسر نیست، علت اصلی پدید آمدن ریاضت و رهبانیت است.

علت دیگر پدیده ریاضت آمیخته بودن لذات مادی به پارهای از رنجهای معنوی است. بشر دیده است که همواره در کنار لذت‌های مادی یک عده رنج‌های روحی وجود دارد. مثلاً دیده است که هر چند داشتن ثروت موجب یک سلسله خوشیها و کامرانیهاست اما هزاران ناراحتیها و اضطرابها و تحمل ذلتها در تحصیل و در نگهداری آن وجود دارد. بشر دیده است که آزادی و استغناء و علو طبع خود را به واسطه این لذات مادی از دست

۱. سرسلسله کلیتون یکی از شاگردان سقراط است به نام «انتیس طینس». او مانند استاد خود غایت وجود را در کسب فضیلت دانست. گفته اند: «از این جهت او و پیروانش را کلیتون می گفتند که گفتگوهای انتیس طینس در محلی از شهر آتن واقع می شد که به مناسباتی آنجا را «سگ سفید» می خواندند؛ و نیز به سبب اینکه پیروان او در شیوه انصراف از دنیا و اعراض از علایق دنیوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی متمدن نیز دست برداشته حالت دام و دد اختیار نمودند، با لباس کهنه و پاره و سر و پای برهنه و موی زولیده (مانند هیبی های عصر ما) میان مردم می رفتند و در گفتگو هر چه بر زبان می گذشت بی ملاحظه می گفتند، بلکه در زشم زبان اصرار داشتند و به فقر و تحمل رنج و درد سرفرازی می کردند و همه قیود و حدودی که مردم در زندگانی اجتماعی بدان مقید شده اند ترک کرده حالت طبیعی را پیشه خود ساخته بودند.» (سیر حکمت در اروپا، جلد اول صفحه ۷۰)

می‌دهد؛ از این رو از همه آن لذات چشم پوشیده، تجرد و استغناء را بیشه خود ساخته است.

شاید در ریاضت هندی، عامل اول و در فقرطلبی کلبی یونانی عامل دوم بیشتر مؤثر بوده است.

علل دیگری نیز برای پدید آمدن ریاضت و گریز از لذت ذکر کرده‌اند. از آن جمله اینکه محرومیت و شکست در موفقیت‌های مادی مخصوصاً شکست در عشق سبب توجه به ریاضت می‌گردد. روح بشر پس از این نوع شکستها انتقام خود را از لذت‌های مادی بدین صورت می‌گیرد که آنها را یلید می‌شناسد و فلسفه‌ای برای یلیدی آنها می‌سازد.

افراط در خوشگذرانی و کامجویی عامل دیگر توجه به ریاضت است. ظرفیت جسمانی انسان برای لذت محدود است. افراط در کامجویی و لذات جسمانی و تحمیل بیش از اندازه ظرفیت بر بدن موجب عکس‌العمل شدید روحی مخصوصاً در سنین پیری می‌گردد. خستگی، سرخوردگی به وجود می‌آورد.

تأثیر این دو علت را نباید انکار کرد ولی مسلماً اینها علت منحصر نمی‌باشند. تأثیر این دو علت بدین نحو است که پس از شکستها و عدم موفقیتها و یا خستگیها و فرسودگیها اندیشه وصول به حقیقت در روح بیدار می‌گردد. توجه به مادیات و غرق شدن در اندیشه‌های مادی، خود مانعی است برای اینکه انسان درباره ازلیت و ابدیت و حقیقت جاودانی بیندیشد و در این جهت فکر و تلاش کند که از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می‌روم؟ اما همینکه به واسطه شکست و یا خستگی حالت گریز و بی‌رغبتی نسبت به مادیت در روح پدید آمد، اندیشه در مطلقات بلامزاحمانده جان می‌گیرد. این دو عامل همیشه به کمک عامل اول سبب توجه به ریاضت می‌شود. و البته بعضی از افرادی که به سوی ریاضت کشیده می‌شوند

تحت تأثیر این دو عامل می‌باشند نه همه آنها.

بررسی

اکنون ببینیم از نظر اسلام و طرز تفکری که اسلام به جهان عرضه داشته است آیا چنین تعلیل و توجیهی برای پوشش صحیح است؟ اسلام خوشبختانه یک طرز تفکر و جهان‌بینی روشن دارد، نظرش درباره انسان و جهان و لذت روشن است و به خوبی می‌توان فهمید که آیا چنین اندیشه‌ای در جهان‌بینی اسلام وجود دارد یا نه؟ ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذت در تقاطعی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می‌کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرده در هیچ جا به چنین علتی استناد جسته است و نه چنین فلسفه‌ای با روح اسلام و با سایر دستوره‌های آن قابل تطبیق است.

اصولاً اسلام با فکر ریاضت و رهبانیت سخت مبارزه کرده است و این مطلب را مستشرقین اروپایی هم قبول دارند. اسلام به نظافت تشویق کرده، به جای اینکه شیش را مروارید خدا بشناسد گفته است: **النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ**. پیغمبر اکرم شخصی را دید درحالی که موهایش ژولیده و جامه‌هایش چرکین بود و بدحال می‌نمود. فرمود: **«مِنَ الدِّينِ الْمُتَعَهُ»**^۱ یعنی تمتع و بهره بردن از نعمتهای خدا جزو دین است. و هم آن حضرت فرمود: **«بِئْسَ الْعَبْدُ الْقَافِرَةُ»**^۲ یعنی بدترین بنده شخص چرکین و کثیف است. امیرالمؤمنین **علیه السلام** فرمود: **«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»**^۳ خداوند زیباست و زیبایی را دوست

۱. وسائل، ج ۱ / ص ۲۷۷

۲ و ۳. همان

می‌دارد. امام صادق فرمود: «خداوند زیباست و دوست می‌دارد که بنده‌ای خود را بیاراید و زیبا نماید و برعکس فقر را و تظاهر به فقر را دشمن می‌دارد. اگر خداوند نعمتی به شما عطایت کرد باید اثر آن نعمت در زندگی شما نمایان گردد.» به آن حضرت گفتند چگونه اثر نعمت خدا نمایان گردد؟ فرمود: «به اینکه جامهٔ شخص نظیف باشد، بوی خوش استعمال کند، خانهٔ خود را با گچ سفید کند، بیرون خانه را جاروب کند، حتی پیش از غروب چراغها را روشن کند که بر وسعت رزق می‌افزاید»^۱

در قدیمی‌ترین کتابهایی که در دست داریم مانند **کافی** که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «بَابُ الزَّيِّ وَالْتَّجَمُلِ» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه کردن مو و به کار بردن بوی خوش و روغن زدن به سر سفارشهای اکید کرده است.

عده‌ای از اصحاب رسول اکرم به خاطر اینکه بهتر و بیشتر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره‌مند شوند ترک زن و فرزند کردند، روزها روزه می‌گرفتند و شبها عبادت می‌کردند. همینکه رسول خدا آگاه شد آنها را منع کرد و گفت من که پیشوای شما هستم چنین نیستم؛ بعضی روزها روزه می‌گیرم، بعضی روزها افطار می‌کنم؛ قسمتی از شب را عبادت می‌کنم و قسمتی دیگر نزد زنهای خود هستم. همین عده از رسول خدا اجازه خواستند که برای اینکه ریشهٔ تحریکات جنسی را از وجود خود بکنند خود را اخته کنند. رسول اکرم اجازه نداد، فرمود در اسلام این کارها حرام است. روزی سه زن به حضور رسول اکرم آمده از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت شوهر من گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت شوهر من از بوی خوش اجتناب می‌کند. سومی گفت شوهر من از زنان دوری می‌کند. رسول

خدا بی درنگ درحالی که به علامت خشم ردایش را به زمین می‌کشید از خانه به مسجد رفت و بر منبر آمد و فریاد کرد: چه می‌شود گروهی از یاران مرا که ترک گوشت و بوی خوش و زن کرده‌اند؟! همانا من خودم، هم گوشت می‌خورم و هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زنان بهره می‌گیرم. هر کس از روش من اعراض کند از من نیست!

دستور کوتاه کردن لباس - برخلاف معمول اعراب که لباسهایشان به قدری بلند بود که زمین را جاروب می‌کرد - به خاطر نظافت است که در اولین آیات نازل شده بر رسول اکرم بیان شده است: **وَ ثِيَابَكَ طَهِّرْ**^۱.

همچنین استحباب پوشیدن جامه سفید یکی به خاطر زیبایی است و دیگر به خاطر پاکیزگی است، زیرا لباس سفید چرک را بهتر نمایان می‌سازد و به همین موضوع در روایات اشاره شده است: **إِيْسُرُوا الْبِيَاضَ فَإِنَّهُ أَطْهَرُ** و **أَطْهَرُ**^۲. رسول اکرم هنگامی که می‌خواست نزد اصحابش برود به آئینه نگاه می‌کرد، موهای خود را شانه و مرتب می‌ساخت و می‌گفت خداوند دوست می‌دارد بندهاش را که وقتی که به حضور دوستان خود می‌رود خود را آماده و زیبا سازد^۳ یعنی لباس سفید بپوشد که زیباتر و پاکیزه‌تر است.

قرآن کریم آفرینش و سائل تجمل را از لطفهای خدا نسبت به بندگانش قلمداد کرده است و تحریم زینتهای دنیا بر خود سخت مورد انتقاد قرآن

۱. کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی جلد ۵ صفحه ۴۹۶، و وسائل جلد ۳ صفحه ۱۴. برای روایات نهبی از بتل و اختصا (رهبانیت و خود را اخته کردن) رجوع شود به صحیح بخاری، جلد ۷ صفحات ۴ و ۵ و ۴۰ و صحیح مسلم، جلد ۴ صفحه ۱۲۹ و جامع ترمذی، چاپ هند، صفحه ۱۷۳.

۲. جامه‌های خویش را پاکیزه گردان: سورة المدثر، آیه ۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۸۰

۴. همان، ص ۲۷۸

قرار گرفته است: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**^۱ در احادیث اسلامی آمده است که ائمه اطهار با متصوفاً کراراً مباحثه کرده و مرام آنان را با استناد به همین آیه باطل نشان داده‌اند.^۲

اسلام التذاذ و کامجویی زن و شوهر از یکدیگر را نه تنها تقبیح نکرده است، توایهایی هم برای آن قائل شده است. شاید برای یک نفر فرنگی شگفت‌انگیز باشد اگر بشنود اسلام مزاح و ملامت زن و شوهر، آرایش کردن زن برای شوهر، یا کیزه کردن شوهر خود را برای زن مستحب می‌داند. در قدیم که به پیروی از کلیسا همه‌گونه التذاذات شهوانی را تقبیح می‌کردند این حرفها را تخطئه کرده حتی مسخره می‌دانستند.

اسلام التذاذات جنسی در غیرمحدوده ازدواج قانونی را به شدت منع فرموده است و آن خود فلسفه خاصی دارد که بعد توضیح خواهیم داد، ولی لذت جنسی در حدود قانون را تحسین کرده است تا جایی که فرموده دوست داشتن زن از صفات یغمبران است: **مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ**^۳. در اسلام زنی که در آرایش و زینت خود برای شوهر کوتاهی کند تکوهش شده است کما اینکه مردانی که در ارضاء زن خود کوتاهی می‌کنند نیز نکوهش شده‌اند.

حسن‌بن جهیم می‌گوید: بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، دیدم خضاب فرموده است. گفتم رنگ مشکى به کار برده‌اید؟ فرمود: بلى، خضاب و آرایش در مرد موجب افزایش یا کدامتى در همسر اوست. برخى از زنان به این جهت که شوهرانشان خود را نمى‌آرایند عقاف را از دست

۱. بگو چه کسی زینتهایی که خدا برای بندگانش خود آفریده و روزهای پاکیزه را حرام کرده است؟ (سورة الاعراف، آیه ۳۲)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۷۹

۳. همان، ج ۳ / ص ۳

می دهند^۱.

حدیث دیگری از بیغمیر اکرم رضی الله عنه نقل شده که: «تَتَّظَّفُوا وَ لَا تَتَّسِبُوا بِالْيَهُودِ» یعنی تطهیر باشید و خودتان را شبیه به یهود نکنید. بعد فرمود زنان یهودی که زناکار شدند بدان جهت بود که شوهرانشان کتیف بودند و مورد رغبت واقع نمی شدند. خودتان را پاکیزه کنید تا زنانان به شما راغب گردند^۲.


عثمان بن مظعون یکی از اکابر صحابه رسول اکرم است، خواست به تقلید از راهبان، به اصطلاح تارک دنیا شود، ترک زن و زندگی کرد و لذتها را بر خویش تحریم ساخت.

همسرش نزد رسول خدا آمده عرض کرد یا رسول الله! عثمان روزها را روزه می گیرد و شبها به نماز برمی خیزد. بیغمیر اکرم رضی الله عنه خشمگین شده برخاست به نزد وی آمد. عثمان مشغول نماز بود. صبر کرد تا نمازش تمام شد، فرمود: ای عثمان! خدا مرا به رهبانیت دستور نفرموده است. دین من روشی متطبق بر واقعیت و در عین حال ساده و آسان است: «لَمْ يُرْسَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَلَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ الْمُهَيَّبَةِ الْمَسْحُوحَةِ»^۳ یعنی خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت فرستاده است، مرا برای شریعتی فطری و آسان و باگذشت فرستاده است. من نماز می خوانم و روزه می گیرم و با همسرانم نیز مباشرت دارم. هر کس که دین مطابق با فطرت مرا دوست می دارد باید از من پیروی کند. ازدواج یکی از ستهای من است.

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۶۷

۲. نهج الفصاحه

۳. کافی، ج ۵ / ص ۴۹۴



عدم امنیت

ریشه دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده‌اند ناامنی است. در زمانهای قدیم بی‌عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمتدان و قلدران به مال و ناموس مردم بیابکانه دراز بوده است. مردم اگر پول و ثروتی داشتند ناچار بودند به صورت دغینه در زیر خاک پنهان کنند. علت مخفی ماندن گنجها این است که صاحبان طلا و ثروت جرأت نمی‌کردند که حتی بچه‌های خود را از پنهانگاه ثروت خود آگاه سازند؛ می‌ترسیدند که راز آنها به وسیله بچه‌ها فاش شود و مورد تجاوز و گزند قلدران واقع شوند. بدین ترتیب گاهی اتفاق می‌افتاد که پدر با مرگ ناگهانی از دنیا می‌رفت و فرصت نمی‌کرد اسرار خود را به فرزندش بسپارد. قهراً دارایی او در زیر خاکها مدفون می‌ماند. جمله معروف «أَسْتُرُ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ» (پول و مسافرت و عقیده خود را آشکار نکن) یادگار آن زمانهاست.

همان‌طور که در مورد ثروت امنیت نبود، راجع به زن هم امنیت وجود

نداشت. هر کس زن زیبایی داشت ناچار بود او را از نظر زورمندان مخفی نگاهدارد، زیرا اگر آنها اطلاع پیدا می‌کردند، او دیگر مالک زن خود نبود.

ایران دوره ساسانی ناظر جنایتها و فجایع عجیبی در این زمینه بوده است. شاهزادگان و موبدان و حتی کدخداها و اربابها هرگاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطلع می‌شدند به آن خانه می‌ریختند و زن را از خانه شوهرش بیرون می‌کشیدند. در آن موقع سخن از پوشش و حجاب نبود، سخن از به اصطلاح قایم کردن و مخفی داشتن زن بود که احدی نفهمد. ویل دورانت در کتاب **تاریخ تمدن** قضایای شرم‌آوری در این باره از ایران قدیم نقل می‌کند. کنت گوینو در کتاب **سه سال در ایران** می‌گوید: «حجابی که هم‌اکنون در ایران است بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد مستند به ایران قبل از اسلام است.» و می‌نویسد که در ایران قدیم مردم هیچ امنیتی در مورد رتبه‌ها نداشتند.

درباره انوشیروان - که به غلط او را «عادل» خوانده‌اند - نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که از دست داده سهل است جانش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان ختدید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

این ناامنی‌ها اختصاص به ایران و به زمانهای قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه‌شب که در **داستان راستان** آورده‌ایم نشان می‌دهد که چگونه مشابه این جریانها در دوران تسلط مردم ماوراءالنهر بر دستگاه

خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمانهای نزدیک خودمان یکی از شاهزادگان در اصفهان از اینگونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه‌های زیادی از زمان حکومت او نقل می‌کنند.

بررسی

ما وجود ناامنی‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان گذشته و تأثیر آنها را در مخفی کردن زن منکر نیستیم.

مسئله حجابهای افراطی و عقاید افراطی درباره پوشیدن زن معلول همین نوع جریانهای تاریخی است. ولی باید ببینیم آیا فلسفه پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

اولاً این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت کامل از نظر زن برقرار است. در همین دنیای صنعتی اروپا و آمریکا که به غلط آن را «دنیای متمدن» می‌نامیم، احیاناً آمارهای وحشت‌آوری از زنانی به غنم می‌خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه‌تمدن و تمام‌وحشی. تا در جهان حکومت شهوت برقرار است هرگز امنیت ناموسی وجود نخواهد داشت. منتها شکل قضیه تفاوت می‌کند. یک وقت کسی مانند فلان خان و فلان قلدر مأمور مسلح می‌فرستد و زن کسی را از خانه‌اش بیرون می‌کشند، یک وقت دیگر زنی را در یک مجلس شب‌نشینی و در خلال رقص و دانس «قر» می‌زنند و او را از شوهر و فرزند آواره می‌کنند. این‌گونه حوادث و یا حوادثی از قبیل ربودن زنان و دختران به وسیله تاکسی یا وسیله دیگر زیاد اتفاق می‌افتد و در روزنامه‌ها می‌خوانیم. در روزنامه اطلاعات مورخ ۴۷/۹/۶ تحت عنوان «زنان آمریکا در معرض خطر حملات جنسی» می‌نویسد:

که برای دولت آمریکا تهیه کرده‌اند اعلام نموده‌اند که در میان ایالات آمریکا لوس آنجلس از لحاظ میزان زنا‌ی به عنف، مقام اول را دارد و واشنگتن مقام سیزدهم را حائز است. البته این بدان معنی نیست که زنان و دختران در واشنگتن از حملات جنسی درامانند، اما امنیت آنها از بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا بیشتر است. در هر صد هزار جمعیت لوس آنجلس ۵۲ مورد زنا‌ی به عنف وجود دارد در حالی که در واشنگتن این رقم ۱۷۷ می‌باشد. در نیویورک در مدت شش ماه ۳۰۰۰ شکایت از هتک ناموس به زور به اداره پلیس رسیده است. سن این عده شاکیان بین شش سال تا هشتاد و هشت سال بوده و قسمت اعظم شاکیان چهارده ساله بوده‌اند.

پس این ادعا که در عصر ما امنیت ناموسی کامل برقرار است و صاحبان نوامیس باید از این نظر خاطرشان جمع باشد یاوهای بیش نیست. ثانیاً فرض کنیم امنیت ناموسی کامل در جهان برقرار شده و تجاوز به عنف دیگر وجود ندارد و هر تجاوزی که به نوامیس مردم می‌شود از روی رضای طرفین است، ریشه نظر اسلام درباره یوش چیست؟ آیا نظر اسلام به عدم امنیت بوده تا گفته شود اکنون که امنیت کامل برقرار شده دلیلی برای یوش نیست؟

مسئله علت دستور یوش در اسلام عدم امنیت نبوده است. لاقلاً علت منحصر و اساسی عدم امنیت نبوده است، زیرا این امر ته در آثار اسلامی به عنوان علت یوش معرفی شده است و نه چنین چیزی یا تاریخ تطبیق می‌کند. در میان اعراب جاهلیت یوش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی خاص قبیله‌ای و بدوی وجود داشت؛ یعنی در همان وقت که در ایران ناامنی فردی و تجاوز به ناموس به حد اعلی وجود داشت و

یوشش هم بود، در عربستان این‌گونه تجاوز بین افراد قبائل وجود نداشت. امنیت‌ی که در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت امنیت اجتماعی یعنی امنیت گروهی بود و این‌گونه عدم امنیت‌ها را یوشش نمی‌تواند چاره نماید. به این معنی که قبیله‌ای به قبیله دیگر شیبخون می‌زد. در این شیبخون‌ها که به وسیله قبیله بیگانه انجام می‌شد همه چیز دستخوش غارت می‌گردید، هم مرد اسیر می‌شد و هم زن، یوشش زن برای او امنیت نمی‌آورد.

زندگی اعراب جاهلیت با همه تفاوت عظیم و فاحشی که با زندگی صنعتی و ماشینی عصر ما داشته، از این جهت مانند عصر ما بوده یعنی فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است. ولی به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی کسی زن کسی را به زور از خانه‌اش بیرون نمی‌کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود.

یوشش برای جلوگیری از تجاوز کسانی است که در یک جا زندگی می‌کنند. برحسب خوی و عادت قبیله‌ای بین افراد یک قبیله این‌جور تجاوزها وجود نداشته است. لهذا نمی‌توانیم بگوییم که اسلام صرفاً به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور یوشش را وضع کرد.

فلسفه اساسی یوشش چیز دیگر است که توضیح خواهیم داد. در عین حال نمی‌خواهیم بگوییم که مسئله امنیت زن از گزند تجاوز مرد به هیچ وجه مورد توجه نبوده است. بعداً در آنجا که به تفسیر آیه «چلباب» می‌پردازیم خواهیم دید که قرآن کریم بدین اصل توجه داشته است. مدعی این موضوع نیز نیستیم که در عصر ما این فلسفه بی‌مورد است و امنیت کامل برای زن از ناحیه تجاوزات مردانه برقرار است. تجاوزات به عنف که در کشورهای به اصطلاح پیشرفته همه‌روزه رخ می‌دهد، در روزنامه‌های ما هم منعکس است.

استثمار زن

بعضیها برای پوشش زن ریشه اقتصادی قائل شده‌اند گفته‌اند حریم و پوشش یادگار عهد مالکیت و تسلط مرد است. مردان به خاطر اینکه از وجود زنان بهره اقتصادی ببرند و آنها را مانند بردگان استثمار کنند، آنها را در خانه‌ها نگه می‌داشتند، و برای اینکه فکر زن را قانع کنند که خودبه‌خود از خانه بیرون نرود و بیرون رفتن را کار بدی بداند فکر حجاب و خانمشینی را خلق کردند.

گویندگان این سخن سعی کرده‌اند مسائل دیگری از قبیل نفقه و مهر را نیز براساس مالکیت مرد نسبت به زن توجیه کنند.

در کتاب **انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران** صفحه ۲۷ می‌نویسند:

دهنگامی که قانون مدنی ایران تدوین شد هنوز از برده‌فروشی در بعضی از نقاط دنیا اثری به جا بود و در ایران نیز با اینکه این کار علی‌الظاهر از میان رفته بود ولی باز در مغز قانونگذاران آثاری از

برده فروشی و آزار به زیردستان وجود داشت. زن را در آن دوره چون «مستأجره» می‌پنداشتند. زن حق نداشت با مردان نشست و برخاست کند و در اجتماعات راه یابد و به مقامات دولتی برسد. اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید آن زن بر شوی خود حرام می‌شد. خلاصه مردان آن دوره زن را چون ابزاری می‌دانستند که کار او منحصرأ رسیدگی به امور خانه و پروردن فرزند بود و هنگامی که این ابزار می‌خواست از خانه بیرون برود او را سر تا پا در چادری سیاه می‌پوشانیدند و روانه بازار یا خیابان می‌کردند.»

علائم و نشانه‌های افترا و غرض و مرض از تمام این نوشته پیداست. گویی و کجا چنین قاعده‌ای وجود داشت که اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید بر شوی خود حرام می‌شد؟ آیا در جامعه‌ای که دائماً سخنرانان مذهبی‌اش از بالای منابر خطابه زهرای مرضیه را در مسجد مدینه و خطابه‌های زینب کبری را در کوفه و شام به گوش مردم می‌رسانند ممکن است چنین فکری در میان مردم آن جامعه پیدا شود؟! گویی و کجا زن در ایران اسلامی برده مرد بوده است؟ همه می‌دانند که در خانواده‌های مسلمان بیش از آنکه زن در خدمت مرد باشد مرد به حکم وظیفه اسلامی در خدمت زن بوده وسیله آسایش او را فراهم می‌کرده است. زن در خانواده‌هایی مورد اهانت و تحقیر و ظلم قرار گرفته که روح اسلامی در آن خانواده‌ها تبوده یا ضعیف بوده است.

عجبا! می‌گویند: «زن حق نداشت که با مردان نشست و برخاست کند.» من می‌گویم: برعکس، در محیط‌های پاک اسلامی این مرد بود که حق نداشت در نشست و برخاست‌ها از زن بیگانه بهره‌برداری کند. این مرد است که همواره حرص می‌ورزد که زن را وسیله چشم‌چرانی و کامجویی خود قرار

دهد. هیچ‌گاه مرد به طبع خود مایل نبوده حائلی میان او و زن وجود داشته باشد و هر وقت که این حائل از میان رفته آن‌که برنده بوده مرد بوده است و آن‌که باخته و وسیله شده زن. امروز که مردان موفق شده‌اند با نام‌های فریبنده «آزادی» و «تساوی» و غیره این حائل را از میان ببرند زن را در خدمت کثیف‌ترین مقاصد خویش گرفته‌اند. بردگی زن، امروز به چشم می‌خورد که برای تأمین منافع مادی یک مرد در یک مؤسسه تجارتي خود را صد قلم برای جلب مشتری مرد می‌آراید و به صورت «هانکن» درمی‌آید و شرف خود را در ازاء چندرغاز حقوق می‌فروشد.

این نشست و برخاستها که امثال این نویسنده آرزوی آن را می‌کنند جز بهره‌کشی مرد و بهره‌دهی زن مفهومی ندارد. همه می‌دانند نشست و برخاستها در محیطهای پاک که موضوع بهره‌کشی مرد از زن در میان نبوده است هیچ‌گاه در جامعه اسلامی ممتوع نبوده است.

نویسنده همین کتاب، تاریخ روابط زن و مرد را از نظر جامعه‌شناسی به چهار دوره تقسیم می‌کند:

دوره اول مرحله طبیعی و اشتراکی اولیه که زن و مرد بدون هیچ‌گونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش داشته‌اند. در این دوره به عقیده این نویسنده اساساً زندگی خانوادگی وجود نداشته است.

دوره دوم دوره تسلط مرد است. در این دوره مرد بر زن غلبه کرده خود را مالک او دانسته او را همچون ابزاری در خدمت خود درآورده است. حجاب یا دگبار این دوره می‌باشد.

دوره سوم مرحله قیام و اعتراض زن است. در این مرحله زنان از ناسازگاری مردان به ستوه آمدند و در مقابل مظالم آنها ابتدا مقاومت کردند و چون دریافتند که طبیعت خشن مردان به این آسانی حاضر نیست حق آنها را رعایت کند به منظور احقاق حق خود متدرجاً علیه مردان طغیان

کردند، اتحادیه‌ها تشکیل دادند، به وسیله مطبوعات و کنفرانسها و دسته‌بندی‌ها با مردان مبارزه کردند. ضمناً چون دریافتند که زورگویی مردان نتیجه تربیت ناسالم عهد کودکی و مخصوصاً تبعیض بین پسران و دختران است در رفع نقایص آموزش و پرورش عمومی کوشیدند.

دوره چهارم مرحله تساوی حقوق زن و مرد است و به دوره اول شباهت کامل دارد. این دوره از اواخر قرن نوزدهم شروع شده، هنوز در همه جا استقرار نیافته است.

از نظر این منطق، پوشش زن عبارت است از زندانی شدن زن به دست مرد، و علت اینکه مرد زن را اینچنین اسیر می‌کرده این است که می‌خواسته هرچه بیشتر از وجود او بهره اقتصادی ببرد.

بررسی

تقسیم تاریخ روابط زن و مرد به چهار دوره به نحوی که ذکر شد تقلید نارسایی است از آنچه بیروان کمونیزم درباره ادوار تاریخی زندگی بشر از نظر عوامل اقتصادی که به عقیده آنها زیربنای همه پدیده‌های اجتماعی است ذکر کرده‌اند. آنها می‌گویند ادوار تاریخی بشر عبارت است از دوره اشتراک اولیه، دوره ملوک‌الطوایفی، دوره سرمایه‌داری و دوره کمونیزم و اشتراک ثانوی که شباهت کامل به دوره اشتراک اولیه دارد.

آنچه درباره ادوار زندگی زن در کتاب سابق الذکر آمده کبیهای است از آنجا ولی کبیهای که به هیچ حسابی درست در نمی‌آید. به عقیده ما چنین دوره‌هایی در زندگی زن هرگز نبوده است و امکان نداشته وجود داشته باشد. همان دوره اولی که به عنوان اشتراک اولیه معرفی می‌کند، از لحاظ تاریخ جامعه‌شناسی به هیچ‌وجه مورد تصدیق نیست. جامعه‌شناسی تاکنون نتوانسته است قرینه‌های به دست بیاورد که دوره‌ای بر بشر گذشته که زندگی

خانوادگی وجود نداشته است. به عقیده مورخین، دوره مادرشاهی بوده است ولی دوره کمونیزم جنسی نبوده است. ما درباره این ادوار نمی‌خواهیم به تفصیل بحث کنیم، کافی است درباره خود این مدعا که می‌گویند پوشش زن معلول مالکیت مرد نسبت به زن است بحث کنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم:

ما این جهت را که در گذشته مرد به زن به چشم یک ابزار می‌نگریست و از او بهره‌کشی اقتصادی می‌کرد، به صورت یک اصل کلی حاکم بر همه اجتماعات گذشته قبول نداریم. علائق عاطفی زوجیت هرگز اجازه نمی‌داده که مردان به صورت یک «طبقه» زبردست بر زنان به صورت یک «طبقه» زبردست حکومت کنند، آنان را استثمار نمایند؛ همچنانکه معقول نیست فرض کنیم در دوره‌های گذشته پدران و مادران به عنوان یک «طبقه» بر فرزندان به عنوان یک «طبقه» دیگر حکومت و آنها را استثمار می‌کرده‌اند. علائق عاطفی والدین و فرزندان همواره منابع چنین چیزی بوده است. علائق زوجین به یکدیگر، حتی در اجتماعات گذشته، بیشتر عاطفی و عشقی بوده و زن با نیروی جاذبه و جمال خود بر قلب مرد حکومت کرده او را در خدمت خود گرفته است. مرد به میل و رغبت خود نان‌آور زن شده و راضی شده او با خیال راحت به خود برسد و مایه تسکین قلب و ارضای عاطفه عشقی او باشد؛ همچنانکه با میل و رغبت خود، زن را در پشت جبهه جنگ برده خود به وظیفه سربازی و فداکاری و دفاع از زن و فرزند قیام کرده است.

در عین حال انکار نمی‌کنیم که مرد در گذشته، هم به زن ظلم کرده و هم به فرزند، و از هر دوی اینها بهره‌کشی اقتصادی کرده است؛ همچنانکه به خود نیز بستم کرده است. مرد به علت جهالت و تعصیهای بیجا (نه به قصد استثمار و بهره‌کشی) هم به خود ظلم کرده هم به زن و فرزند. مرد در

گذشته از لحاظ اقتصادی، هم در خدمت زن بوده هم از او بهره‌کشی اقتصادی کرده است. هر وقت طبیعت مرد به سوی خشونت گراییده عشق و عاطفه در وجودش ضعیف شده، از زن به صورت یک ابزار اقتصادی استفاده کرده است. ولی این را به صورت یک اصل کلی حاکم بر تمام جوامع ماقبل [قرن] نوزدهم نمی‌توان ذکر کرد.

تجاوز به حقوق واقعی زن، استثمار زن، خشونت نسبت به او منحصر به ماقبل قرن ۱۹ نیست. در قرن نوزدهم و بیستم حقوق واقعی زن کمتر از گذشته یامال نشده است. متنها چنانکه می‌دانیم از مشخصات این قرن این است که روی مقاصد استثمارگرانه سرپوشی از مفاهیم انسانی گذاشته می‌شود.

سخن ما درباره اسلام است. آیا اسلام در دستورات خود درباره پوشش و حریم میان زن و مرد چه هدف و منظوری داشته است؟ آیا خواسته است زن را از لحاظ اقتصادی در خدمت مرد قرار دهد؟!

قدر مسلم این است که حجاب در اسلام بدین منظور نیست. اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره‌کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است. اسلام با قطعیت تامی که به هیچ وجه قابل مناقشه نیست، اعلام کرده است که مرد هیچ‌گونه حق استفاده اقتصادی از زن ندارد. این مسئله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است. کار زن از نظر اسلام متعلق به خود اوست. زن اگر مایل باشد، کاری که در خانه به وی واگذار می‌شود مجاناً و تبرعاً انجام می‌دهد، و اگر نخواهد، مرد حق ندارد او را مجبور کند. حتی در شیردادن به طفل با اینکه زن اولویت دارد، اولویت او موجب سقوط حق اجرت او نیست، یعنی اگر زن بخواهد فرزند خود را در مقابل مبلغی فرضاً یکهزار ریال در ماه شیر بدهد و زن بیگانه‌ای هم به همین مبلغ حاضر است شیر بدهد پدر باید اولویت زن را رعایت کند. فقط

در صورتی که زن مبلغ بیشتری مطالبه می‌کند مرد حق دارد طفل را به دایه‌ای که اجرت کمتری می‌گیرد بسپارد. زن می‌تواند هر نوع کاری همین قدر که فاسدکننده خانواده و مزاحم حقوق ازدواج نباشد برای خود انتخاب کند و درآمدش هم متحصراً متعلق به خود اوست.

اگر اسلام در حجاب، نظر به استثمار اقتصادی زن داشت بیگاری زن را برای مرد تجویز می‌کرد؛ معقول نیست که از یک طرف برای زن استقلال اقتصادی قائل شود و از طرف دیگر حجاب را به منظور استقلال و استثمار زن وضع کند.

پس اسلام چنین منظوری نداشته است.



پنجاه و نهمین روزنامه علمی و پژوهشی
مجلس شورای اسلامی

motahari.ir

حسادت

ریشه دیگری که برای پیدا شدن حجاب ذکر کرده‌اند جنبه اخلاقی دارد. در اینجا نیز مانند نظریه سابق علت پدید آمدن حجاب را تسلط مرد و اسارت زن معرفی کرده‌اند، با این فرق که در اینجا برای تسلطجویی مرد به جای ریشه اقتصادی ریشه اخلاقی ذکر شده است؛ گفته‌اند علت اینکه مرد زن را بدین شکل اسیر نگه می‌دارد حس خودپرستی و حسادت وی نسبت به مردان دیگر است. مرد نمی‌خواهد و رشک می‌برد که مردان دیگر ولو با نگاه کردن یا همسخن شدن از زنی که تحت اختیار اوست استفاده کنند.

به عقیده این دسته، قوانین دینی و مذهبی با اینکه در جاهای دیگر با خودخواهیها و خودپرستیها مبارزه کرده است در اینجا برعکس عمل کرده روی این خودخواهی مردان صخه گذاشته منظور آنها را تأمین کرده است. برتراند راسل می‌گوید: بشر توانسته است تاحدی در مورد مال و ثروت بر خودخواهی و بخل غالب گردد ولی در مورد زن نتوانسته است بر این خودخواهی تسلط پیدا کند. از نظر راسل «غیرت» صفت ممدوحی نیست و

ریشه آن نوعی بخل و امساک است.

مفهوم سخن راسل این است که اگر بذل و بخشش در مورد ثروت خوب است در مورد زن هم خوب است. چرا بخل و امساک و حسادت در مورد مال نکوهیده و در مورد زن ستوده است؟ چرا نان و سفره داشتن و نمک خود را خوراندن از لحاظ اخلاق اقتصادی مورد تمجید و ستایش است و همین بذالی و گذشت و کام دیگران را شیرین کردن در اخلاق جنسی مذموم است؟ به عقیده امثال راسل این تفاوت علت معقولی ندارد، اخلاق نتوانسته است در مورد امور جنسی بر خودخواهی و تسلطجویی بشر غلبه کند، برعکس تسلیم خودپرستی شده همان رذیله را به نام «غیرت» از طرف مرد و به نام «عفاف» و «حجاب» از طرف زن تحت عنوان «اخلاق حسنه» پذیرفته است.

بررسی

از نظر ما در مرد تمایل به عفاف و پاک‌ی زن وجود دارد، یعنی مرد رغبت خاصی دارد که همسرش پاک و دست‌نخورده باشد، همچنانکه در خود زن نیز تمایل خاصی به عفاف وجود دارد. البته در زن تمایل به اینکه شوهر با زن دیگر رابطه و آمیزش نداشته باشد نیز وجود دارد ولی این تمایل به عقیده ما ریشه دیگری دارد مغایر با ریشه تمایل مشابهی که در مرد است. آنچه در مرد وجود دارد غیرت است و یا آمیخته‌ای است از حسادت و غیرت، ولی آنچه در زن وجود دارد صرفاً حسادت است.

ما فعلاً درباره لزوم عفاف مرد و ارزشش از نظر خودش و از نظر زن بحث نمی‌کنیم.

سخن ما فعلاً درباره حسی است که در مرد وجود دارد و به نام «غیرت» نامیده می‌شود که: اولاً آیا غیرت همان حسادت است که تغییر اسم داده

است یا چیز دیگری است؟ ثانیاً آیا ریشه پوشش و حجاب اسلامی احترام به حس غیرت مرد است یا جهات دیگری منظور است؟

اما قسمت اول: ما معتقدیم که حسادت و غیرت دو صفت کاملاً متفاوتند و هر کدام ریشه‌ای جداگانه دارد. ریشه حسادت خودخواهی و از غرایز و احساسات شخصی می‌باشد ولی غیرت یک حس اجتماعی و نوعی است و فایده و هدفش متوجه دیگران است.

غیرت، نوعی یاسبانی است که آفرینش برای مشخص بودن و مختلط شدن نسلها در وجود بشر نهاده است. سر اینکه مرد حساسیت فوق‌العاده در جلوگیری از آمیزش همسرش با دیگران دارد این است که خلقت مأموریتی به او داده است تا نسب را در نسل آینده حفظ کند. این احساس مانند احساس علاقه به فرزند است. همه کس می‌داند که فرزند چقدر رنج و زحمت و هزینه برای پدر و مادر دارد. اگر علاقه مغرط بشر به فرزند نبود احدی اقدام به تناسل و حفظ نسل نمی‌کرد. اگر حس غیرت هم در مرد نمی‌بود که محل بذر را همیشه حفاظت و یاسبانی کند، رابطه نسلها با یکدیگر به کلی قطع می‌شد، هیچ پدری فرزند خود را نمی‌شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی‌دانست کیست. قطع این رابطه، اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می‌سازد.

بیشنهادهای اینک انسان به عنوان مبارزه با خودخواهی غیرت را کنار بگذارد درست مثل این است که پیشنهاد شود غریزه علاقه به فرزند را بلکه به‌طور کلی مطلق حس ترحم و عاطفه انسانی را به عنوان اینکه یک میل نفسانی است ریشه‌کن کنیم؛ در صورتی که این یک میل نفسانی در درجات پایین حیوانی نیست بلکه یک احساس عالی بشری است.

علاقه به حفظ نسل در زن هم وجود دارد، ولی در آنجا احتیاج به یاسبان نیست، زیرا انتساب فرزند به مادر همیشه محفوظ است و

اشتباه‌پذیر نیست. از اینجا می‌توان فهمید که حساسیت زن در منع آمیزش شوهر با دیگران، ریشه‌ای غیر از حساسیت مرد در این مسأله دارد. احساس زن را می‌توان ناشی از خودخواهی و انحصارطلبی دانست ولی احساس مرد چنانکه گفتیم جنبه‌ی نوعی و اجتماعی دارد. ما منکر حس حسادت و انحصارطلبی مرد نیستیم. ما مدعی هستیم که فرضاً مرد حسادت خود را با نیروی اخلاقی از میان ببرد یک نوع حس اجتماعی در او وجود دارد که اجازه نمی‌دهد با آمیزش همسرش با مردان دیگر موافقت کند. ما مدعی هستیم منحصرشناختن علت حساسیت مرد به حس حسادت که یک انحراف اخلاقی فردی است اشتباه است.

در برخی از روایات نیز بدین موضوع اشاره شده است که آنچه در مردان است غیرت است و آنچه در زنان است حسادت.

برای توضیح این مطلب می‌توان یک نکته را افزود و آن این است که زن همیشه می‌خواهد مطلوب و معشوق مرد باشد. جلوه‌گریها، دلبریها و خودنماییهای زن همه برای جلب نظر مرد است. زن آنقدر که می‌خواهد مرد را عاشق دلخسته‌ی خویش کند طالب وصال و لذت جنسی نیست. اگر زن نمی‌خواهد که شوهرش با زنان دیگر آمیزش داشته باشد به این جهت است که می‌خواهد مقام معشوق بودن و مطلوب بودن را خاص خود کند. ولی در مرد چنین احساسی وجود ندارد. این‌گونه انحصارطلبی در سرشت مرد نیست. لهذا اگر مانع آمیزش زنش با مردان دیگر است، ریشه‌اش همان خراست و نگرهبانی نسل است.

زن را با ثروت هم نباید قیاس کرد. ثروت با مصرف کردن از بین می‌رود و لذا مورد تنازع و کشمکش واقع می‌شود و حس انحصارطلبی بشر جلو استفاده‌ی دیگران را می‌گیرد. ولی کامجویی جنسی یک نفر مانع استفاده‌ی دیگران نیست. در اینجا مسأله‌ی انبارکردن و احتکار مطرح نیست.

انسان این حالت را دارد که هرچه بیشتر در گرداب شهوات شخصی فرو رود و عفاف و تقوا و اراده اخلاقی را از کف بدهد احساس «غیرت» در وجودش ناتوان می‌گردد. شهوت‌پرستان از اینکه همسران آنها مورد استفاده‌های دیگران قرار بگیرند رنج نمی‌برند و احیاناً لذت می‌برند و از چنین کارهایی دفاع می‌کنند. برعکس، افرادی که با خودخواهیها و شهوات نفسانی مبارزه می‌کنند و ریشه‌های حرص و آز و طمع و ماده‌پرستی را در وجود خود نابود می‌کنند و به تمام معنی «انسان» و «انساندوست» می‌گردند و خود را وقف خدمت به خلق می‌کنند و حس خدمت به نوع در آنان بیدار می‌شود، چنین اشخاصی غیورتر و نسبت به همسران خود حساستر می‌گردند. این‌گونه افراد حتی نسبت به ناموس دیگران نیز حساس می‌گردند، یعنی وجدانشان اجازه نمی‌دهد که ناموس اجتماع مورد تجاوز قرار گیرد. ناموس اجتماع ناموس خودشان می‌شود.

علی علیه السلام جمله عجیبی دارد. می‌فرماید: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»^۱ یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی‌کند. تفرموده است: انسان حسود زنا نمی‌کند، بلکه فرمود انسان غیور زنا نمی‌کند، چرا؟ برای اینکه غیرت یک شرافت انسانی و یک حساسیت انسانی است نسبت به پاکی و طهارت جامعه. انسان غیور همان‌طور که راضی نمی‌شود دامن ناموس خودش آلوده گردد، راضی نمی‌شود دامن ناموس اجتماع هم آلوده شود؛ زیرا غیرت غیر از حسادت است؛ حسادت یک امر شخصی و فردی و ناشی از یک سلسله عقده‌های روحی است، اما غیرت یک احساس و عاطفه نوع بشری است.

این خود دلیل است که «غیرت» از خودپرستی ناشی نمی‌شود،

احساس خاصی است که قانون خلقت برای تحکیم اساس زندگی خانوادگی که یک زندگی طبیعی است نه قراردادی، ایجاد کرده است.

و اما اینکه آیا نظر اسلام دربارهٔ حجاب و پوشش احترام گزاردن به حسن غیرت مرد است یا نه؟

جواب این است که بدون شک اسلام همان فلسفه‌ای که در حسن غیرت هست یعنی حفاظت یا کی نسل و عدم اختلاط انساب را منظور نظر دارد، ولی علت حجاب اسلامی منحصر به این نیست. در بخش بعد که تحت عنوان «فلسفهٔ پوشش و حجاب در اسلام» بحث خواهیم کرد، این مطلب را توضیح خواهیم داد.



بنیاد علمی و فرهنگی علامه مجلسی

motahari.ir

عادت زنانگی

به عقیده بعضی حجاب و خانه‌نشینی زن ریشه روانی دارد. زن از ابتدا در خود نسبت به مرد احساس حقارت می‌کرده است از دو جهت: یکی احساس نقص عضوی نسبت به مرد، دیگری خونروی ماهانه و حین زایمان و حین ازاله بکارت.

اینکه عادت ماهانه نوعی یلیدی و نقص است، فکری است که از قدیم در میان بشر وجود داشته است و به همین دلیل زنان در ایام عادت مانند یک شیء یلید در گوشه‌ای محبوس بوده‌اند و از آنها دوری و اجتناب می‌شده است.

شاید به همین علت است که از پیغمبر اکرم درباره این عادت سؤال شد. ولی آیه‌ای که در پاسخ این سؤال نازل شد این بود که حیض یلیدی است و زن حائض یلید است و با او معاشرت نکنید، پاسخ رسید که نوعی بیماری تن است و در حین آن بیماری از هم‌خوابگی احتراز کنید (نه از معاشرت):

يَسْتَلُوْا نَكَاحَ عَنِ السَّحِيضِ قُلْ هُوَ اَذَىٰ فَاَعْتَرِزُوا النِّسَاءَ فِي
السَّحِيضِ ۱

از تو درباره حیض سؤال می‌کنند. بگو نوعی بیماری است، در حال
این بیماری با زنان نزدیکی نکنید.

قرآن این حال را فقط نوعی بیماری مانند سایر بیماریها خواند و
هرگونه یلیدی را از آن سلب کرد.

در سنن ابو داود جلد اول صفحه ۴۹۹ در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

انس بن مالک گفت عادت یهود این بود که همینکه زنی از آنها
حائض می‌شد او را از خانه بیرون می‌کردند، نه با او غذا می‌خوردند و
نه از ظرف او آب می‌آشامیدند و نه با او در یک اتاق می‌زیستند. لهذا
از رسول خدا در این باره سؤال شد و این آیه نازل گشت. رسول خدا از
دوری گزیدن از آنها منع کرد و فرمود جز همبستری هیچ ممنوعیت
دیگری ندارند.

motahari.ir

از نظر اسلام زن حائض حکم یک انسان به اصطلاح «مُحَدِّث» را یعنی
انسان فاقد وضو و غسل را دارد که در آن حال از نماز و روزه محروم است.
هر موجب «حَدِّث» نوعی یلیدی است که با «طهارت» یعنی وضو یا
غسل مرتفع می‌گردد. بدین معنی حیض را نیز می‌توانیم مانند جنابت،
خواب، بول و غیره یلیدی بدانیم. ولی این نوع یلیدی اولاً اختصاص به زن
ندارد و ثانیاً با غسل یا وضو مرتفع می‌گردد.

در میان یهودیان و زردشتیان یا زن حائض مانند یک شیء یلید رفتار می شده است و این جهت، هم در زن و هم در مرد این فکر را به وجود آورده که زن موجود پست و یلیدی است، و مخصوصاً خود زن در آن حالت احساس شرم و نقص می کرده خود را مخفی می ساخته است. قبلاً از ویل دورانم نقل کرده ایم که گفت:

پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در میان طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند. ولی در مورد زنان دیگر گوشه نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگانی اجتماعی ایشان را فرا گرفت.

و هم او می گوید:

نخستین مرتبه که زن حیا و شرم را احساس کرد آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض نزدیک شدن او با مرد ممنوع است.

درباره اینکه زن ابتدا در خود احساس نقص می کرده است و سبب شده که هم خود او و هم مرد او را موجود پست بشمارد سخنان زیادی گفته شده است. خواه آن سخنان درست باشد و خواه نادرست، با فلسفه اسلام درباره زن و یوشیدگی زن رابطه ای ندارد. اسلام نه حیض را موجب پستی و حقارت زن می داند و نه یوشیدگی را به خاطر پستی و حقارت زن عنوان کرده است، بلکه منظورهای دیگری داشته است، چنانکه بعداً خواهیم گفت.

بالا بردن ارزش

عللی که قبلاً ذکر کردیم کم و بیش مورد استفاده مخالفان پوشیدگی زن قرار گرفته است. به عقیده ما یک علت اساسی در کار است که مورد غفلت واقع شده است. به عقیده ما ریشه اجتماعی پدید آمدن حریم و حائل میان زن و مرد را در میل به ریاضت، یا میل مرد به استثمار زن، یا حسادت مرد، یا عدم امنیت اجتماعی، یا عادت زنانگی نباید جستجو کرد و لاقلاً باید کمتر در اینها جستجو کرد. ریشه این پدیده را در یک تدبیر ماهرانه غربیزی خود زن باید جستجو کرد.

به طور کلی بحثی است درباره ریشه اخلاق جنسی زن از قبیل حیا و عفاف، و از آن جمله است تمایل به ستر و پوشش خود از مرد. در اینجا نظریاتی ابراز شده است.

دقیق ترین آنها این است که حیا و عفاف و ستر و پوشش تدبیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گرانبها کردن خود و حفظ موقعیت خود در برابر مرد به کار برده است. زن، با هوش فطری و با یک حس مخصوص به

خود دریافته است که از لحاظ جسمی نمی‌تواند با مرد برابری کند و اگر بخواهد در میدان زندگی با مرد نتیجه نرم‌کند از عهده زور بازوی مرد برنمی‌آید، و از طرف دیگر نقطه ضعف مرد را در همان نیازی یافته است که خلقت در وجود مرد نهاده است که او را مظهر عشق و طلب و زن را مظهر معشوقیت و مطلوبیت قرار داده است. در طبیعت، جنس نرگیرنده و دنبال‌کننده آفریده شده است. به قول ویل دورانت:

«آداب جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان، و عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان... مرد طبعاً جنگی و حیوان شکاری است، عملش مثبت و تهاجمی است. زن برای مرد همچون جایزه‌ای است که باید آن را بریاید.»

وقتی که زن مقام و موقع خود را در برابر مرد یافت و نقطه ضعف مرد را در برابر خود دانست همان‌طور که متوسل به زبور و خودآرایی و تجمل شد که از آن راه قلب مرد را تصاحب کند، متوسل به دورنگه‌داشتن خود از دسترس مرد نیز شد. دانست که نباید خود را زانگان کند بلکه بایست آتش عشق و طلب او را تیزتر کند و در نتیجه مقام و موقع خود را بالا برد. ویل دورانت می‌گوید:

«حیا امر غریزی نیست بلکه اکتسابی است. زنان دریافته‌اند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود یاد دادند.»

ویل دورانت می‌گوید:

خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بی آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می‌دهد.

مولوی، عارف نازک‌اندیش و دوربین خودمان، مثلی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد. اول درباره تسلط معنوی زن بر مرد می‌گوید:

زُنُّنٌ لِبُلَّاسِ حَقٌّ أَرَّاسَةٌ اسْتِ زانجه حق آراست چون تانند رست
 جَوْنُ یَیْ مُنْکُنْ إلیْهِاشِ آفَرِید کسی تواند آدم از حوّا برید
 رِستَمِ زَالِ اِرِبوْدِ وِزِ حَمِزَهْ بَیْشِ هست در فرمان اسیر زال خویش
 اَن‌کِهْ عَالَمِ مَسْتِ گِفتارشِ بَدِی کَلْمِیْنِیْ یَا حُمَیْرَا می‌زدی

آنگاه راجع به تأثیر حریم و حائل میان زن و مرد در افزایش قدرت و محبوبیت زن و در بالا بردن مقام او و در گداختن مرد در آتش عشق و سوز، مثلی لطیف می‌آورد: آنها را به آب و آتش تشبیه می‌کند، می‌گوید مَثَلُ مَرْدٍ مَثَلُ آبِ اسْتِ و مَثَلُ زَنْ مَثَلُ آتَشِ، اگر حائل از میان آب و آتش برداشته شود آب بر آتش غلبه می‌کند و آن را خاموش می‌سازد، اما اگر حائل و حاجبی میان آندو برقرار گردد مثل اینکه آب را در دیگی قرار دهند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند، آن وقت است که آتش آب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، اندک‌اندک او را گرم می‌کند و احیاناً جوشش و غلیان در او به وجود می‌آورد، تا آنجا که سراسر وجود او را تبدیل به بخار می‌سازد.

می‌گوید:

آب غالب شد بر آتش از لهیب
ز آتش او جوشد جو باشد در «حجیب»
چونکه دیگی حایل آمد آندو را
نیست کرد آن آب را کردش هوا
مزد برخلاف آنچه ابتدا تصور می‌رود، در عمق روح خویش از ابتدال
زن و از تسلیم و رایگانی او متغیر است. مرد همیشه عزت و استغناء و
بی‌اعتنایی زن را نسبت به خود ستوده است.

ابن‌العفیف می‌گوید:

تُبْدِي الشَّفَارَ دِلَالًا وَ هِيَ أَيْشَةٌ

يَا حُسْنَ مَعْنَى الرِّضَا فِي صَوْرَةِ الْعَضْبِ

نظامی می‌گوید:

چه خوش نازی است ناز خوب رویان ز دیده‌راننده را از دیده‌جویان
به‌طور کلی رابطه‌ای است میان دست‌نارسی و فراق از یک طرف و
عشق و سوز و گران‌بایی از طرف دیگر، همچنانکه رابطه‌ای است میان
عشق و سوز از یک طرف و میان هنر و زیبایی از طرف دیگر؛ یعنی عشق در
زمینه فراقها و دست‌نارسی‌ها می‌شکفتد و هنر و زیبایی در زمینه عشق رشد
و نمو می‌یابد.

بتراند راسل می‌گوید:

هاز لحاظ هنر مایه تأسف است که به آسانی به زنان بتوان دست
یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه
غیر ممکن گردد.

هم او می‌گوید:

در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه‌ای داشته باشد عملاً بر اثر موفقیت‌های متوالی به واسطهٔ جاذبهٔ شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.

ویل دورانت در **لذات فلسفه** می‌گوید:

و آنچه بجوئیم و نیابیم عزیز و گرانبها می‌گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد و میل با اقتناع و ارضاء، ضعیف و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد.

از همهٔ عجیب‌تر سخنی است که یکی از مجلات زنانه از آلفرد هیچکاک - که به قول آن مجله به حسب فن و شغل فیلمسازی خود دربارهٔ زنان تجارب فراوان دارد - نقل می‌کند. او می‌گوید:

من معتقدم که زن هم باید مثل فیلمی پرهیجان و پرناتریک باشد، بدین معنی که ماهیت خود را کمتر نشان دهد و برای کشف خود مرد را به نیروی تخیل و تصور زیادتری وادارد. باید زنان پیوسته بر همین شیوه رفتار کنند یعنی کمتر ماهیت خود را نشان دهند و بگذارند مرد برای کشف آنها بیشتر به خود زحمت دهد.

ایضاً همان مجله در شمارهٔ دیگری از همین شخص چنین نقل می‌کند:

«زنان شرقی تا چند سال پیش به خاطر حجاب و نقاب و روپندگی که به کار می‌بردند خود به خود جذاب می‌نمودند و همین مسئله جاذبه نیرومندی بدانها می‌داد، اما به تدریج با تلاشی که زنان این کشورها برای برابری با زنان غربی از خود نشان می‌دهند حجاب و پوششی که دیروز بر زن شرقی کشیده شده بود از میان می‌رود و همراه آن از جاذبه جنسی او هم کاسته می‌شود.»

می‌گویند: «مشتاقی است مایهٔ مهجوری.» این صحیح است اما عکس آن هم صحیح است که: «مهجوری است مایهٔ مشتاقی.» امروز یکی از خلأهایی که در دنیای اروپا و آمریکا وجود دارد خلأ عشق است. در کلمات دانشمندان اروپایی زیاد این نکته به چشم می‌خورد که اولین قربانی آزادی و بی‌بند و باری امروز زنان و مردان، عشق و شور و احساسات بسیار شدید و عالی است. در جهان امروز هرگز عشق‌هایی از نوع عشق‌های شرقی از قبیل عشق‌های مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین رشد و نمو نمی‌کند.

نمی‌خواهم به جنبهٔ تاریخی قصهٔ مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین تکیه کرده باشم، ولی این قصه‌ها بیان‌کنندهٔ واقعیاتی است که در اجتماعات شرقی وجود داشته است.

از این داستانها می‌توان فهمید که زن بر اثر دورنگه‌داشتن خود از دسترسی مرد تا کجا پایهٔ خود را بالا برده است و تا چه حد سرتیاز مرد را به آستان خود فرود آورده است! قطعاً درک زن این حقیقت را در تمایل او به پوشش بدن خود و مخفی کردن خود به صورت یک راز، تأثیر فراوان داشته است.

بخش سوم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

motaharati

- ✱ واژهٔ حجاب
- ✱ سیمای حقیقی مسألهٔ حجاب
- ✱ معاشرت آزاد از جنبهٔ روانی
- ✱ بحثی در حس تغزل
- ✱ معاشرت آزاد از نظر زندگی خانوادگی
- ✱ معاشرت آزاد از نظر زندگی اجتماعی

فلسفه پوشش در اسلام

فلسفه‌هایی که قبلاً برای پوشش ذکر کردیم غالباً توجیهاتی بود که مخالفین پوشش تراشیده‌اند و خواست‌های آن را حتی در صورت اسلامی‌اش امری غیرمنطقی و نامعقول معرفی کنند. روشن است که اگر انسان مسأله‌ای را از اول خرافه فرض کند، توجیهی هم که برای آن ذکر می‌کند متناسب با خرافه خواهد بود. اگر بحث‌کنندگان، مسأله را با بی‌طرفی مورد کاوش قرار می‌دادند درمی‌یافتند که فلسفه پوشش و حجاب اسلامی هیچ‌یک از سخنان یوج و بی‌اساس آنها نیست.

ما برای پوشش زن از نظر اسلام فلسفه خاصی قائل هستیم که نظر عقلی آن را موجه می‌سازد و از نظر تحلیل می‌توان آن را مبتای حجاب در اسلام دانست.

واژه «حجاب»

بیش از اینکه استنباط خود را در این باره ذکر کنیم لازم است یک

نکته را یادآوری کنیم. آن نکته این است که معنای لغوی «حجاب» که در عصر ما این کلمه برای پوشش زن معروف شده است چیست؟ کلمه «حجاب» هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر، استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده وسیله پوشش است، و شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوشش «حجاب» نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. در قرآن کریم در داستان سلیمان غروب خورشید را این‌طور توصیف می‌کند: «حَتَّىٰ تَوَازَتْ بِالْحِجَابِ»^۱ یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. پرده حاجز میان قلب و شکم را «حجاب» می‌نامند.

در دستوری که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نوشته است می‌فرماید: «فَلَا تُطَوِّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنِ رَعِيَّتِكَ»^۲ یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانه خود از مردم پنهان کن؛ حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکند، بلکه خودت را در معرض ملاقات و تماس مردم قرار بده تا ضعیفان و بیچارگان بتوانند نیازمندیها و شکایات خود را به گوش تو برسانند و تو نیز از جریان امور بی‌اطلاع نمانی.

ابن خلدون در مقدمه خویش فصلی دارد تحت عنوان «فُصِّلَ فِي الْحِجَابِ كَيْفَ يَنْعَمُ فِي الدُّوَلِ وَ أَنَّهُ يَعْظُمُ عِنْدَ الْحَرَمِ». در این فصل بیان می‌کند که حکومتها در بدو تشکیل میان خود و مردم حائل و فاصله‌ای قرار نمی‌دهند ولی تدریجاً حائل و پرده میان حاکم و مردم ضخیم‌تر می‌شود تا بالأخره عواقب ناگواری به وجود می‌آورد. ابن خلدون کلمه «حجاب» را به معنی پرده

۱. ص / ۳۲

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

و حائل (نه پوشش) به کار برده است.

استعمال کلمه «حجاب» در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه «ستر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقها چه در کتاب الصلوة و چه در کتاب النکاح که متعرض این مطلب شده‌اند کلمه «ستر» را به کار برده‌اند نه کلمه «حجاب» را. بهتر این بود که این کلمه عوض نمی‌شد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را به کار می‌بردیم، زیرا چنانکه گفتیم معنی شایع لغت «حجاب» برده است و اگر در مورد پوشش به کار برده می‌شود به اعتبار پشت برده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خوانسته است زن همیشه پشت برده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

وظیفه پوشش که اسلام برای زنان مقرر کرده است بدین معنی نیست که از خانه بیرون نروند. زندانی گردن و حبس زن در اسلام مطرح نیست. در برخی از کشورهای قدیم مثل ایران قدیم و هند چنین چیزهایی وجود داشته است ولی در اسلام وجود ندارد.

پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می‌کند و فتوای فقها هم مؤید همین مطلب است و ما حدود این پوشش را با استفاده از قرآن و منابع سنی ذکر خواهیم کرد. در آیات مربوطه لغت «حجاب» به کار نرفته است. آیاتی که در این باره هست، چه در سوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب، حدود پوشش و تمانسهای زن و مرد را ذکر کرده است بدون آنکه کلمه «حجاب» را به کار برده باشد. آیه‌ای که در آن کلمه «حجاب» به کار رفته است مربوط است به زنان بیغمبر اسلام.

می‌دانیم که در قرآن کریم دربارهٔ زنان بیغمبر دستورهای خاصی وارد شده است. اولین آیه خطاب به زنان بیغمبر با این جمله آغاز می‌شود: «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» یعنی شما با سایر زنان فرق دارید. اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان بیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظوره‌های اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صریحاً به زنان بیغمبر می‌گوید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» یعنی در خانه‌های خود بمانید. اسلام می‌خواسته است «أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوءاستفاده نکنند و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند. و چنانکه می‌دانیم یکی از امهات المؤمنین (عایشه) که از این دستور تخلف کرد ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام به وجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از بیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرابی دست نمی‌زدم.

سر اینکه زنان بیغمبر ممنوع شدند از اینکه بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است؛ یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوءاستفاده می‌کرد و ماجراها می‌آفرید. بنابراین اگر دربارهٔ زنان بیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد بدین جهت است.

به هر حال آیه‌ای که در آن آیه کلمهٔ «حجاب» به کار رفته آیهٔ ۵۳ از سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَائِهِنَّ حِجَابٍ» یعنی اگر از آنها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هر جا نام «آیهٔ حجاب» آمده است مثلاً گفته شده قبل از نزول آیهٔ حجاب چنان بود و بعد

از نزول آیه حجاب چنین شد، مقصود این آیه است که مربوط به زنان بیغمبر است^۱، نه آیات سوره نور که می‌فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ - أَلَىٰ آخِرٍ - قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ.

یا آیه سوره احزاب که می‌فرماید:

يُذُنِينَ عَمِّيهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ أَلَىٰ آخِرٍ.

اما اینکه چطور در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقها یعنی ستر و پوشش کلمه حجاب و یرده و بردگی شایع شده است برای من مجهول است، و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. ما در این باره بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

motahari.ir

سیمای حقیقی مسأله حجاب

حقیقت امر این است که در مسأله پوشش - و به اصطلاح عصر اخیر حجاب - سخن در این نیست که آیا زن خوب است پوشیده در اجتماع ظاهر شود یا عریان؟ روح سخن این است که آیا زن و تمتعات مرد از زن باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد که از هر زنی در هر محفلی حداکثر تمتعات را به استثنای زنا ببرد یا نه؟

۱. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۴۸ - ۱۵۱.

اسلام که به روح مسائل می‌نگرد جواب می‌دهد: خیر، مردان فقط در محیط خانوادگی و در کادر قانون ازدواج و همراه با یک سلسله تعهدات سنگین می‌توانند از زنان به عنوان همسران قانونی کامجویی کنند، اما در محیط اجتماع استفاده از زنان بیگانه ممنوع است. و زنان نیز از اینکه مردان را در خارج از کانون خانوادگی کامیاب سازند به هر صورت و به هر شکل ممنوع می‌باشند.

درست است که صورت ظاهر مسئله این است که زن چه بکند؟ پوشیده بیرون بیاید یا غریبان؟ یعنی آن کس که مسئله به نام او عنوان می‌شود زن است و احياناً مسئله با لجن دلسوزانه‌ای طرح می‌شود که آیا بهتر است زن آزاد باشد یا محکوم و اسیر و در حجاب؟ اما روح مسئله و باطن مطلب چیز دیگر است و آن اینکه آیا مرد باید در بهره‌کشی جنسی از زن، جز از جهت زنا، آزادی مطلق داشته باشد یا نه؟ یعنی آن‌که در این مسئله ذی‌نفع است مرد است نه زن، و لاقبل مرد از زن در این مسئله ذی‌نفع‌تر است. به قول ویل دورانت:

«دامنه‌های کوتاه برای همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است.»

پس روح مسئله، محدودیت کامیابیها به محیط خانوادگی و همسران مشروع، یا آزاد بودن کامیابیها و کشیده شدن آنها به محیط اجتماع است. اسلام طرفدار فرضیه اول است.

از نظر اسلام محدودیت کامیابیهای جنسی به محیط خانوادگی و همسران مشروع، از جنبه روانی به بهداشت روانی اجتماع کمک می‌کند، و از جنبه خانوادگی سبب تحکیم روابط افراد خانواده و برقراری صمیمیت کامل بین زوجین می‌گردد، و از جنبه اجتماعی موجب حفظ و استیفای

نیروی کار و فعالیت اجتماع می‌گردد، و از نظر وضع زن در برابر مرد، سبب می‌گردد که ارزش زن در برابر مرد بالا رود.

فلسفه پوشش اسلامی به نظر ما چند چیز است. بعضی از آنها جنبه روانی دارد و بعضی جنبه خانه و خانوادگی، و بعضی دیگر جنبه اجتماعی، و بعضی مربوط است به بالابردن احترام زن و جلوگیری از ابتدال او:

حجاب در اسلام از یک مسأله کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع متحصراً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذتجوییهای جنسی به هم می‌آمیزد اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند.

اکنون به شرح چهار قسمت فوق می‌پردازیم:

۱. آرامش روانی

تبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرت‌های بی‌بند و بار هیچ‌جاها و التهای جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌نشده درمی‌آورد. غریزه جنسی غریزه‌ای نیرومند، عمیق و «دریا صفت» است، هرچه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر خوراک بدهند شعله‌ورتر می‌شود. برای درک این مطلب به دو چیز باید توجه داشت:

۱. تاریخ همان‌طوری که از آزمندان ثروت یاد می‌کند که با حرص و آزی حیرت‌آور در پی گردآوردن پول و ثروت بوده‌اند و هرچه بیشتر جمع می‌کرده‌اند حرص‌تر می‌شده‌اند، همچنین از آزمندانی در زمینه مسائل جنسی یاد می‌کند. اینها نیز به هیچ‌وجه از نظر حس تصرف و تملک

زیبارویان در یک حدی متوقف نشده‌اند. صاحبان حرامسراها و درواقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته‌اند چنین بوده‌اند.

کریستن سن نویسنده کتاب **ایران در زمان ساسانیان** در فصل تهم کتاب خویش می‌نویسد:

«در نقش شکار طاق‌بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو (پرویز) در حرم داشت می‌بینیم. این شهریار هیچ‌گاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشان می‌دادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن وصف زن کامل‌عیار را درج می‌کرد. پس عمال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب می‌دیدند به خدمت می‌بردند.»

از این‌گونه جریانها در تاریخ قدیم بسیار می‌توان یافت. در جدید این جریانها به شکل حرمسرا نیست، به شکل دیگر است، با این تفاوت که در جدید لزومی ندارد کسی به اندازه خسرو پرویز و هارون الرشید امکانات داشته باشد. در جدید به برکت تجدد فرنگی، برای مردی که یک صدهزارم پرویز و هارون امکانات داشته باشد میسر است که به اندازه آنها از جنس زن بهره‌کشی کند.

۲. هیچ فکر کرده‌اید که حس «تعزل» در بشر چه حسی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را ستایش می‌کند، به پیشگاه او نیاز می‌برد، او را بزرگ و خود را کوچک جلوه می‌دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می‌داند، مدعی می‌شود که محبوب و معشوق «صد فلک جان به نیم‌نظر می‌تواند

بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می‌کند، از فراق او دردمندانه می‌نالد. این چیست؟ چرا بشر در مورد سایر نیازهای خود چنین نمی‌کند؟ آیا تاکنون دیده‌اید که یک آدم پول پرست برای پول، یک آدم جاه پرست برای جاه و مقام غزلسرایی کند؟! آیا تاکنون کسی برای نان غزلسرایی کرده است؟ چرا هر کسی از شعر و غزل دیگری خوشش می‌آید؟ چرا همه از **دیوان حافظ** اینقدر لذت می‌برند؟ آیا جز این است که همه کس آن را با زبان یک غریزه عمیق که سرایای وجودش را گرفته است منطبق می‌بیند؟ چقدر اشتباه می‌کنند کسانی که می‌گویند یگانه عامل اساسی فعالیت‌های بشر عامل اقتصاد است!!

بشر برای عشق‌های جنسی خود موسیقی خاصی دارد، همچنانکه برای معنویات نیز موسیقی خاص دارد، در صورتی که برای حاجت‌های صرفاً مادی از قبیل آب و نان موسیقی ندارد.

من نمی‌خواهم ادعا کنم که تمام عشق‌ها جنسی است و هم هرگز نمی‌گویم که حافظ و سعدی و سایر غزلسرایان صرفاً از زبان غریزه جنسی سخن گفته‌اند. این مبحث، مبحث دیگری است که جداگانه باید بحث شود. ولی قدر مسلم این است که بسیاری از عشق‌ها و غزل‌ها عشق و غزل‌هایی است که مرد برای زن داشته است. همین قدر کافی است که بدانیم توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم اکتاع شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع پرستی درمی‌آید و یا به صورت عشق و غزل. ما بعداً در این باره بحث خواهیم کرد که در چه شرایطی حالت حرص و آز جنسی تقویت می‌شود و در چه شرایطی شکل عشق و غزل پیدا می‌کند و رنگ معنوی به خود می‌گیرد.

به هر حال اسلام به قدرت شگرف این غریزه آتشین توجه کامل کرده است. روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه»، خطرناک بودن خلوت با

زن، و بالأخره خطرناک بودن غریزه‌ای که مرد و زن را به یکدیگر می‌بویند می‌دهد وارد شده است.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده است و در این زمینه، هم برای زنان و هم برای مردان تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک که برای زن و مرد هر دو مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَنْبَارِهِمْ وَ يَحْفَظُونَ أَعْيُنَهُمْ... قُلْ
لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَنْبَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ أَعْيُنَهُنَّ.

خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم‌چرانی کنند، نباید نگاههای مملو از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه‌گری و دلربایی نپردازند، به هیچ‌وجه و هیچ‌صورت و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

روح بشر فوق‌العاده تحریک‌پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک‌پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد.

همان‌طور که بشر - اعم از مرد و زن - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی‌شود و اشیاع نمی‌گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است. هیچ مردی از تصاحب زیبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالأخره هیچ دلی از هوس سیر

نمی‌شود.

و از طرفی تقاضای نامحدود خواهان‌خواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون است به نوعی احساس محرومیت. دست‌نیافتن به آرزوها به نوبه خود منجر به اختلالات روحی و بیماریهای روانی می‌گردد.

چرا در دنیای غرب اینهمه بیماری روانی زیاد شده است؟ علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحرکات فراوان سکسی است که به وسیله جراید و مجلات و سیستمها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیررسمی و حتی خیابانها و کوچهها انجام می‌شود.

اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودتمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها فرد شکار است و زن شکارچی، همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچیگری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباسهای بدن‌نما و آرایشهای تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهنذا انحراف تیئج و برهنگی از انحرافهای مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.

ما درباره طغیان‌پذیری غریزه جنسی و اینکه برخلاف ادعای افرادی مانند راسل غریزه جنسی با آزادگذاشتن کامل و خصوصاً با فراهم‌کردن وسائل تحریک هرگز سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد و همچنین درباره انحراف «چشم‌چرانی» در مردان و انحراف «تبرج» در زنان، باز هم بحث خواهیم کرد.

۲. استحکام پیوند خانوادگی

شک نیست که هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و بسبب صمیمیت رابطه زوجین گردد برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حداکثر کوشش مبذول شود، و بالعکس هر چیزی که باعث بسستی روابط زوجین و دلسردی آنان گردد به حال زندگی خانوادگی زیانمند است و باید با آن مبارزه کرد.

اختصاص یافتن استمتاع و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می‌سازد و موجب اتصال بیشتر زوجین به یکدیگر می‌شود.

فلسفه یوشش و منع کامیابی جنسی از غیرهمسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت‌کردن او به شمار برود؛ در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می‌رود و در نتیجه کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه‌گذاری می‌شود.

علت اینکه جوانان امروز از ازدواج گریزانند و هر وقت به آنان پیشنهاد می‌شود، جواب می‌دهند که حالا زود است، ما هنوز بچه‌ایم، و یا به عناوین دیگر از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند همین است؛ و حال آنکه در قدیم یکی از شیرین‌ترین آرزوهای جوانان ازدواج بود. جوانان پیش از آنکه به برکت دنیای اروپا کالای زن اینهمه ارزان و فراوان گردد «شب زفاف را کم از تخت پادشاهی» نمی‌دانستند.

ازدواج در قدیم پس از یک دوران انتظار و آرزومندی انجام می‌گرفت و به همین دلیل زوجین یکدیگر را عامل نیکبختی و سعادت خود می‌دانستند، ولی امروز کامجوییهای جنسی در غیرکادر ازدواج به حد اعلی

فراهم است و دلیلی برای آن اشتیاقها وجود ندارد.

معاشرتهای آزاد و بی‌بند و بار پسران و دختران ازدواج را به صورت یک وظیفه و تکلیف و محدودیت درآورده است که باید آن را با توصیه‌های اخلاقی و یا احیاناً - چنانکه برخی از جرّاید پیشنهاد می‌کنند - با اعمال زور بر جوانان تحمیل کرد.

تفاوت آن جامعه که روابط جنسی را محدود می‌کند به محیط خانوادگی و کادر ازدواج قانونی، با اجتماعی که روابط آزاد در آن اجازه داده می‌شود این است که ازدواج در اجتماع اول پایان انتظار و محرومیت، و در اجتماع دوم آغاز محرومیت و محدودیت است. در سیستم روابط آزاد جنسی پیمان ازدواج به دوران آزادی دختر و پسر خاتمه می‌دهد و آنها را ملزم می‌سازد که به یکدیگر وفادار باشند و در سیستم اسلامی به محرومیت و انتظار آنان پایان می‌بخشد.

سیستم روابط آزاد اولاً موجب می‌شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سر باز زنند و فقط هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می‌نهد اقدام به ازدواج کنند و در این موقع زن را فقط برای فرزند زادن و احیاناً برای خدمتکاری و کلفتی بخواهند، و ثانیاً پیوند ازدواجهای موجود را سست می‌کند و سبب می‌گردد به جای اینکه خانواده بر پایه یک عشق خالص و محبت عمیق استوار باشد و هر یک از زن و شوهر همسر خود را عامل سعادت خود بدانند برعکس به چشم رقیب و عامل سلب آزادی و محدودیت ببینند و چنانکه اصطلاح شده است یکدیگر را «زندانیان» بنامند.

وقتی پسر یا دختری می‌خواهد بگوید ازدواج کرده‌ام، می‌گوید برای خودم زندانیان گرفته‌ام. این تعبیر برای چیست؟ برای اینکه قبل از ازدواج آزاد بود هر کجا بخواهد برود، با هر کس بخواهد برقصد، بلاسد، هیچ‌کس

نبود که بگوید بالایی چشمت ابروست. ولی پس از ازدواج این آزادیها محدود شده است، اگر یک شب دیر به خانه بیاید مورد مؤاخذه همسرش قرار می‌گیرد که کجا بودی؟ و اگر در محفلی با التهاب با دختری برقصد همسرش به او اعتراض می‌کند. واضح است که روابط خانواده در چنین سیستمی تا چه اندازه سرد و سست و غیرقابل اطمینان است.

بعضیها مانند برتراند راسل پنداشته‌اند که جلوگیری از معاشرتهای آزاد صرفاً به خاطر اطمینان مرد نسبت به نسل است؛ برای حل اشکال، استفاده از وسائل ضدآبستگی را پیشنهاد کرده‌اند؛ در صورتی که مسأله، تنها یاکی نسل نیست؛ مسأله مهم دیگر ایجاد پاکترین و صمیمی‌ترین عواطف بین زوجین و برقرار ساختن یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده است. تأمین این هدف وقتی ممکن است که زوجین از هرگونه استمتاع از غیرهمسر یا همسران قانونی چشم‌پوشند، مرد چشم به زن دیگر نداشته باشد و زن نیز درصدد تحریک و جلب توجه کسی جز شوهر خود نباشد و اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در غیر کادر خانواده حتی قبل از ازدواج هم رعایت گردد.

به علاوه، زنی که تا اینجا پیش رفته است که به پیروی از امثال راسل و تقلید از صاحبان مکتب «اخلاق نوین جنسی» با داشتن همسر قانونی عشق خود را در جای دیگر جستجو می‌کند و با مرد مورد عشق و علاقه خود همبستر می‌شود، چه اطمینانی هست که به خاطر همسر قانونی که چندان مورد علاقه‌اش نیست وسائل ضدآبستگی به کار برد و از مرد مورد عشق و علاقه خود آستن نشود و فرزند را به ریش همسر قانونی نبندد؟ قطعاً چنین زنی مایل است که فرزندی که به دنیا می‌آورد از مرد مورد علاقه‌اش باشد نه از مردی که فقط به حکم قانون همسر اوست و الزاماً به حکم قانون نباید از غیر او آستن شود. همچنان مرد نیز طبعاً علاقه‌مند

است که از زن مورد عشق و علاقه‌اش فرزند داشته باشد نه از زنی که با زور قانون به او بیوند کرده‌اند. دنیای اروپا عملاً نشان داده است که با وجود وسائل ضدآبستگی آمار فرزندان غیرمشروع وحشت‌آور است.

۳. استواری اجتماع

کشانیدن تمتعات جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت اجتماع را ضعیف می‌کند. برعکس آنچه که مخالفین حجاب خرده‌گیری کرده‌اند و گفته‌اند: «حجاب موجب فلج‌کردن نیروی تیمی از افراد اجتماع است» بی‌حجابی و ترویج روابط آزاد جنسی موجب فلج‌کردن نیروی اجتماع است.

آنچه موجب فلج‌کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست حجاب به صورت زندانی‌کردن زن و محروم‌ساختن او از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می‌گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می‌گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد. بلکه علم و دانش را فریضه مشترک زن و مرد دانسته است. و نه فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می‌کند. اسلام هرگز نمی‌خواهد زن بیکار و بی‌عبار بنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید. پوشانیدن بدن به استثنای وجه و کفین مانع هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست. آنچه موجب فلج‌کردن نیروی اجتماع است آلوده‌کردن محیط کار به لذتجویی‌های شهوانی است.

آیا اگر پسر و دختری در محیط جداگانه‌ای تحصیل کنند و فرضاً در یک محیط درس می‌خوانند دختران بدن خود را بیوشانند و هیچ‌گونه آرایشی نداشته باشند بهتر درس می‌خوانند و فکر می‌کنند و به سخن استاد گوش می‌کنند یا وقتی که کنار هر پسری یک دختر آرایش کرده با دامن

کوتاه تا یک وجب بالای زانو نشسته باشد؟ آیا اگر مردی در خیابان و بازار و اداره و کارخانه و غیره با قیافه‌های محترک و مهیج زنان آرایش کرده دائماً مواجه باشد بهتر سرگرم کار و فعالیت می‌شود یا در محیطی که با چنین مناظری روبرو نشود؟ اگر باور ندارید، از کسانی که در این محیطها کار می‌کنند بپرسید. هر مؤسسه یا شرکت یا اداره‌ای که سخت مایل است کارها به خوبی جریان یابد از این نوع آمیزشها جلوگیری می‌کند. اگر باور ندارید تحقیق کنید.

حقیقت این است که این وضع بی‌حجابی رسوا که در میان ماست و از اروپا و آمریکا هم داریم جلو می‌افتیم از مختصات جامعه‌های پلید سرمایه‌داری غربی است و یکی از نتایج سوء بول‌پرستی‌ها و شهوت‌رنج‌های سرمایه‌داران غرب است، بلکه یکی از طرق و وسائلی است که آنها برای تسخیر و بی‌حس کردن اجتماعات انسانی و درآوردن آنها به صورت مصرف‌کننده اجباری کالاهای خودشان به کار می‌برند.

«اطلاعات» ۴۷/۹۱۵ گزارشی از اداره کل نظارت بر مواد خوردنی، آشامیدنی، آرایشی نقل کرده است. درباره لوازم آرایش چنین می‌نویسد:

«تنها در ظرف یک سال ۲۱۰ هزار کیلو مواد و لوازم آرایش از قبیل ماتیک، سرخاب، کرم، پودر، سایه چشم برای مصرف خانمها وارد شده است. از این مقدار ۱۸۱ هزار کیلوگرم آن انواع کرم بوده است. در این مدت به ۱۶۵۰ قوطی و ۲۵۰۰ دوجین پودر صورت و ۴۶۰۴ عدد روژ لب، ۲۲۸۰ عدد صابون لاغری، ۲۲۸۰ آمپول آرایشی اجازه ورود داده شده است. البته باید ۳۱۰۰ عدد سایه چشم و ۲۴۰۰ خط چشم را نیز به آن اضافه کرد.»

آری باید زن ایرانی به بهانه «تجدد» و «تقدم» و «مقتضیات زمان» هر روز و هر ساعت با وسائلی که در دنیای سرمایه‌داری تهیه می‌شود خود را در معرض نمایش بگذارد تا بتواند چنین مصرف‌کننده لایقی برای کارخانه‌های اروپایی باشد. اگر زن ایرانی بخواهد خود را فقط برای همسر قانونی و یا برای حضور در مجالس اختصاصی زنان بیاراید، نه مصرف‌کننده لایقی برای سرمایه‌داران غربی خواهد بود و نه وظیفه و مأموریت دیگری را که عبارت است از انحطاط اخلاق جوانان و ضعف اراده آنان و ایجاد رکود در فعالیت اجتماعی، به نفع استعمار غرب انجام خواهد داد.

در جامعه‌های غیرسرمایه‌داری با همه احساسات ضد مذهبی که در آنجا وجود دارد کمتر شنیده می‌شود که چنین رسواییها به نام آزادی زن وجود داشته باشد.

۴. ارزش و احترام زن

قبلاً گفتیم که مرد به طور قطع از نظر جسمانی بر زن تفوق دارد. از نظر مغز و فکر نیز تفوق مرد لااقل قابل بحث است. زن در این دو جبهه در برابر مرد قدرت مقاومت ندارد، ولی زن از طریق عاطفی و قلبی همیشه تفوق خود را بر مرد ثابت کرده است. حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد یکی از وسائل مرموزی بوده است که زن برای حفظ مقام و موقع خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است.

اسلام زن را تشویق کرده است که از این وسیله استفاده کند. اسلام مخصوصاً تأکید کرده است که زن هر اندازه متین‌تر و باوقارتر و عقیقتر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد بر احترامش افزوده می‌شود.

بعداً در تفسیر آیات سوره احزاب خواهیم دید که قرآن کریم پس از

آنکه توصیه می‌کند زنان خود را بیوشانند می‌فرماید: «ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَّ
فَلَا يُؤَدَّبَنَّ» یعنی این کار برای اینکه به عقاف شناخته شوند و معلوم شود
خود را در اختیار مردان قرار نمی‌دهند بهتر است و در نتیجه دور باش و
حشمت آنها مانع مزاحمت افراد سبکسر می‌گردد.



بخش چهارم



- ✽ کار بی منطق
- ✽ سلب حق آزادی
- ✽ رکود فعالیتها
- ✽ افزایش التهابها

ایرادها و اشکالها:

حجاب و منطق

اولین ایرادی که بر پوشیدگی زن می‌گیرند این است که دلیل معقولی ندارد و چیزی که منطقی نیست نباید از آن دفاع کرد. می‌گویند منشأ حجاب یا غارتگری و ناامنی بوده است که امروز وجود ندارد، و یا فکر رهبانیت و ترک لذت بوده است که فکر باطل و نادرستی است، و یا خودخواهی و سلطه‌جویی مرد بوده که ردیله‌ای است ناهنجار و باید با آن مبارزه کرد، و یا اعتقاد به پلیدی زن در ایام حیض بوده است که این هم خرافه‌ای بیش نیست.

پاسخ این ایراد از بحثی که در بخش گذشته کردیم روشن شد. از مباحث آن بخش معلوم گشت که حجاب - البته به مفهوم اسلامی آن - از جنبه‌های مختلف (روانی، خانوادگی، اجتماعی و حتی از جنبه بالا رفتن ارزش زن) منطبق معقول دارد؛ و چون در آن بخش به تفصیل بحث کردیم در این بخش تکرار نمی‌کنیم.

حجاب و اصل آزادی

ایراد دیگری که بر حجاب گرفته‌اند این است که موجب سلب حق آزادی که یک حق طبیعی بشری است می‌گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود.

می‌گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر است. هر انسانی شریف و آزاد است، مرد باشد یا زن، سفید باشد یا سیاه، تابع هر کشور یا مذهبی باشد. مجبور ساختن زن به اینکه حجاب داشته باشد بی‌اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی اوست و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن. عزت و کرامت انسانی و حق آزادی زن و همچنین حکم مطابق عقل و شرع به اینکه هیچ‌کس بدون موجب نباید اسیر و زندانی گردد و ظلم به هیچ شکل و به هیچ صورت و به هیچ بهانه نباید واقع شود، ایجاب می‌کند که این امر از میان برود.

پاسخ: یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که فرق است بین زندانی کردن زن در خانه و بین موظف دانستن او به اینکه وقتی می‌خواهد با مرد

بیگانه مواجه شود پوشیده باشد. در اسلام محبوس ساختن و اسیر کردن زن وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه‌ای است برعهده زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد باید کیفیت خاصی را در لباس پوشیدن مراعات کند. این وظیفه نه از ناحیه مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و یا تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود.

اگر رعایت یارهای مصالح اجتماعی، زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ کنند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را برهم نزنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند چنین مطلبی را «زندانی کردن» یا «بردگی» نمی‌توان نامید و آن را منافی حیثیت انسانی و اصل «آزادی» فرد نمی‌توان دانست.

در کشورهای متمدن جهان در حال حاضر چنین محدودیتهایی برای مرد وجود دارد. اگر مردی برهنه یا در لباس خواب از خانه خارج شود و یا حتی با پیژامه بیرون آید، پلیس ممانعت کرده به عنوان اینکه این عمل برخلاف حیثیت اجتماع است او را جلب می‌کند. هنگامی که مصالح اخلاقی و اجتماعی، افراد اجتماع را ملزم کند که در معاشرت اسلوب خاصی را رعایت کنند مثلاً با لباس کامل بیرون بیایند، چنین چیزی نه بردگی نام دارد و نه زندان و نه ضد آزادی و حیثیت انسانی است و نه ظلم و ضد حکم عقل به شمار می‌رود.

برعکس، پوشیده بودن زن - در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است - موجب کرامت و احترام بیشتر اوست، زیرا او را از تعرض افراد چلف و فاقد اخلاق مصون می‌دارد.

شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود متین و سنگین و باوقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ‌گونه عمدی که

باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زیاندار لباس نیوشد، زیاندار راه نرود، زیاندار و معنی‌دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه آنکه گاهی اوقات رستها سخن می‌گویند، راه رفتن انسان سخن می‌گوید، طرز حرف‌زدنش یک حرف دیگری می‌زند.

اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می‌زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیكلی برخلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عضا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این رست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا بیوسید.

همچنین است حالت یک افسر یا نشانه‌های عالی افسری که گردن می‌افرازد، قدمها را محکم به زمین می‌گوید، باد به غبغب می‌اندازد، صدای خود را موقع حرف‌زدن کلفت می‌کند. او هم زیاندار عمل می‌کند، به زبان بی‌زبانی می‌گوید: از من بترسید، رعب من را در دل‌های خود جا دهید.

همین‌طور ممکن است زن یک طرز لباس بیوشد یا راه برود که اطوار و افعلش حرف بزند، فریاد بزند که به دنبال من بیا، سر بسر من بگذار، متک بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش کن.

آیا حیثیت زن ایجاب می‌کند که اینچنین باشد؟ آیا اگر ساده و آرام بیاید و برود، حواس پرت‌کن نباشد و نگاه‌های شهوت‌آلود مردان را به سوی خود جلب نکند، برخلاف حیثیت زن یا برخلاف حیثیت مرد یا برخلاف مصالح اجتماع یا برخلاف اصل آزادی فرد است؟

آری اگر کسی بگوید زن را باید در خانه حبس و در را به رویش قفل کرد و به هیچ وجه اجازه بیرون رفتن از خانه به او نداد، البته این با آزادی طبیعی و حیثیت انسانی و حقوق خدادادی زن منافات دارد. چنین چیزی در حجاب‌های غیراسلام بوده است ولی در اسلام نبوده و نیست.

شما اگر از فقها بپرسید آیا صرف بیرون رفتن زن از خانه حرام است، جواب می‌دهند نه. اگر بپرسید آیا خرید کردن زن ولو اینکه فروشنده مرد باشد حرام است، یعنی نفس عمل بیع و شراء زن اگر طرف مرد باشد حرام است، پاسخ می‌دهند حرام نیست. آیا شرکت کردن زن در مجالس و اجتماعات ممنوع است؟ باز هم جواب منفی است چنانکه در مساجد و مجالس مذهبی و یای منبرها شرکت می‌کنند و کسی نگفته است که صرف شرکت کردن زن در جاهایی که مرد هم وجود دارد حرام است. آیا تحصیل زن، فن و هنر آموختن زن و بالأخره تکمیل استعدادهایی که خداوند در وجود او نهاده است حرام است؟ باز جواب منفی است.

فقط دو مسأله وجود دارد؛ یکی اینکه باید پوشیده باشد و بیرون رفتن به صورت خودنمایی و تحریک‌آمیز نباشد.

و دیگر اینکه مصلحت خانوادگی ایجاب می‌کند که خارج شدن زن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت‌اندیشی او باشد. البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر. گاهی ممکن است رفتن زن به خانه اقوام و فامیل خودش هم مصلحت نباشد. فرض کنیم زن می‌خواهد به خانه خواهر خود برود و فی‌المثل خواهرش فرد مقصد و فتنه‌انگیزی است که زن را علیه مصالح خانوادگی تحریک می‌کند. تجربه هم نشان می‌دهد که این‌گونه قضا یا کم‌نظیر نیست. گاهی هست که رفتن زن حتی به خانه مادرش نیز برخلاف مصلحت خانوادگی است، همینکه نفس مادر به او برسد تا یک هفته در خانه ناراحتی می‌کند، بهانه می‌گیرد، زندگی را تلخ و غیرقابل تحمل می‌سازد. در چنین مواردی شوهر حق دارد که از این معاشرتهای زیانبخش - که زایش نه تنها متوجه مرد است، متوجه خود زن و فرزندان ایشان نیز می‌باشد - جلوگیری کند. ولی در مسائلی که مربوط به مصالح خانواده نیست دخالت مرد مورد ندارد.

رکود فعالیتها

سومین ایرادی که بر حجاب می‌گیرند این است که سبب رکود و تعطیل فعالیتهایی است که خلقت در استعداد زن قرار داده است. زن نیز مانند مرد دارای ذوق، فکر، فهم، هوش و استعداد کار است. این استعدادها را خدا به او داده است و بیهوده نیست و باید به ثمر برسد. اساساً هر استعداد طبیعی دلیل یک حق طبیعی است. وقتی در آفرینش به یک موجود استعداد و لیاقت کاری داده شد، این به منزلهٔ سند و مدرک است که وی حق دارد استعداد خود را به فعلیت برساند، منع کردن آن ظلم است.

چرا می‌گوییم همهٔ افراد بشر اعم از زن و مرد حق دارند درس بخوانند و این حق را برای حیوانات قائل نیستیم؟ برای اینکه استعداد درس خواندن در بشر وجود دارد و در حیوانات وجود ندارد. در حیوان استعداد تغذیه و تولید مثل وجود دارد و محروم ساختن او از این کارها برخلاف عدالت است.

بازداشتن زن از کوششهایی که آفرینش به او امکان داده است نه تنها ستم به زن است، خیانت به اجتماع نیز می‌باشد. هر چیزی که سبب شود قوای طبیعی و خدادادی انسان معطل و بی‌اثر بماند به زیان اجتماع است. عامل انسانی بزرگترین سرمایه اجتماع است. زن نیز انسان است و اجتماع باید از کار و فعالیت این عامل و نیروی تولید او بهره‌مند گردد. فلج کردن این عامل و تضییع نیروی نیمی از افراد اجتماع، هم برخلاف حق طبیعی فردی زن است و هم برخلاف حق اجتماع، و سبب می‌شود که زن همیشه به صورت سرپار و کُل بر مرد زندگی کند.

جواب این اشکال آن است که حجاب اسلامی که حدود آن را به زودی بیان خواهیم کرد، موجب هدر رفتن نیروی زن و ضایع ساختن استعداد های قطری او نیست. ایراد مذکور بر آن شکلی از حجاب که در میان هندیها یا ایرانیان قدیم یا یهودیان متداول بوده است وارد است. ولی حجاب اسلام نمی‌گوید که باید زن را در خانه محبوس کرد و جلوی بروز استعدادهای او را گرفت. مبنای حجاب در اسلام چنانکه گفتیم این است که التذاذات جنسی باید به محیط خانوادگی و به همسر مشروع اختصاص یابد و محیط اجتماع، خالص برای کار و فعالیت باشد. به همین جهت به زن اجازه نمی‌دهد که وقتی از خانه بیرون می‌رود موجبات تحریک مردان را فراهم کند و به مرد هم اجازه نمی‌دهد که چشم‌چرانی کند. چنین حجابی نه تنها نیروی کار زن را فلج نمی‌کند، موجب تقویت نیروی کار اجتماع نیز می‌باشد.

اگر مرد تمتعات جنسی را منحصر به همسر قانونی خود کند و تصمیم بگیرد همینکه از کنار همسر خود بیرون آمد و یا به درون اجتماع گذاشت، دیگر درباره این مسائل نیندیشد، قطعاً در این صورت بهتر می‌تواند فعال باشد تا اینکه همه فکرش متوجه این زن و آن دختر و این قد و بالا و این طنازی و آن عشوه‌گری باشد و دائماً نقشه طرح کند که چگونه با فلان خانم

آشنا شود.

آیا اگر زن، ساده و سنگین به دنبال کار خود برود برای اجتماع بهتر است یا آنکه برای یک بیرون رفتن چند ساعت پای آئینه و میز توالت وقت خود را تلف کند و زمانی هم که بیرون رفت تمام سعیش این باشد که افکار مردان را متوجه خود سازد و جوانان را که باید مظهر اراده و فعالیت و تصمیم اجتماع باشند به موجوداتی هوسباز و چشم‌چران و بی‌اراده تبدیل کند؟

عجبا! به بهانه اینکه حجاب، نیمی از افراد اجتماع را فلج کرده است، با بی‌حجابی و بی‌بند و باری نیروی تمام افراد زن و مرد را فلج کرده‌اند. کار زن پرداختن به خودآرایی و صرف وقت در پای میز توالت برای بیرون رفتن، و کار مرد چشم‌چرانی و شکارچی‌گری شده است.

در اینجا بد نیست متن شکایت مردی را از زنی که در یکی از مجلات زنانه درج شده بود ذکر کنم تا معلوم شود اوضاع حاضر، زنان را به صورت چه موجوداتی درآورده است. در آن نامه چنین نوشته است:

motahari.ir

ه‌زمنم در موقع خواب به یک دلچک درست و حسابی مبدل می‌گردد. موقع خواب برای اینکه موهایم خراب نشود یک کلاه توری بزرگ به سرش می‌بندد. بعد لباس خواب می‌پوشد. در این موقع است که جلو آئینه می‌توالت می‌نشیند و گریم صورتش را با شیر پاک‌کن می‌شوید. وقتی رویش را برمی‌گرداند احساس می‌کنم او زن من نیست زیرا اصلاً شکل سابق را ندارد. ابروهایش را تراشیده و چون مداد ابرو را پاک کرده بی‌ابرو می‌شود. از صورتش بوی نامطبوعی به مشام من می‌رسد زیرا کرمی که برای چین و چروک به صورتش

می‌مالد بوی کافور می‌دهد و مرا به یاد قبرستان می‌اندازد. کاش کار به همین جا ختم می‌شد، ولی این تازه مقدمه کار است. چند دقیقه‌ای در اتاق راه می‌رود و جمع و جور می‌کند آنگاه کلفت خانه را صدا می‌کند و می‌گوید کیسه‌ها را بیاور. کلفت با چهار کیسه متقالی بالا می‌آید. خانم روی تخت می‌خوابد و کلفت کیسه‌ها را به دست و پای او می‌کند و بیخ آن را با نخ می‌بندد. چون ناخنهای دست و پایش مانیکور شده و دراز است؛ برای اینکه به لحاف نگیرد و چندشش نشود و احياناً نشکند دست و پای خود را در کیسه می‌کند و به همین ترتیب می‌خوابد.»

آری این است زنی که بر اثر به اصطلاح بی‌حجابی «آزاد» شده به صورت نیروی فعال اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی درآمدی است! آنکه اسلام نمی‌خواهد این است که زن به صورت چنین موجود مهملی درآید که کارش فقط استهلاک ثروت و فاسد کردن اخلاق اجتماع و خراب کردن بنیان خانواده باشد. اسلام با فعالیت واقعی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی هرگز مخالف نیست. متون اسلام و تاریخ اسلام گواه این مطلب است.

در اوضاع و احوال تجددمآبی بی‌منطق حاضر جز در دهات و در میان افراد سخت‌متدین که اصول اسلامی را رعایت می‌کنند زنی پیدا نمی‌کنید که نیروی او واقعاً صرف فعالیت‌های مفید اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی بشود.

آری یک نوع فعالیت اقتصادی رایج شده است که باید آن را ثمره بی‌حجابی دانست و آن این است که بنکدار به جای اینکه بکوشد جنس بهتر و مرغوبتر برای مشتریان خود تهیه کند، یک مانکن را به عنوان فروشنده می‌آورد، نیروی زنانگی و سرمایه‌عصمت و عفاف او را استخدام

می‌کند و وسیلهٔ پول درآوردن و خالی‌کردن جیبها قرار می‌دهد. یک فروشنده باید کالا را همان‌طوری که هست به مشتری ارائه دهد ولی یک دختر خوشگل فروشنده با ادا و اطوار و رُستهای زنانه و در معرض قراردادن جاذبهٔ جنسی خود مشتری را جلب می‌کند. بسیاری از افراد که اصلاً مشتری نیستند برای اینکه چند دقیقه با او حرف بزنند یک چیزی هم می‌خرند.

آیا این فعالیت اجتماعی است؟ آیا این تجارت است یا کلاهبرداری و رذالت؟

می‌گویند زن را توی کیسهٔ سیاه بپیچید.

ما نمی‌گوییم زن خود را در کیسهٔ سیاه بپیچید ولی آیا باید طوری لباس بپوشد و در اجتماع عمومی ظاهر شود که برجستگی یستانهایش را هم به مردان شهوتران و چشم‌چران نشان بدهد و از آن‌طور که هست بهتر و جادبتر برای آنها جلوه دهد؟ از وسافل مصنوعی در زیر لباس استفاده کند تا چاقی و زیبایی مصنوعی را هم برای فریفتن و دل‌ربودن مردان بیگانه به مدد بگیرد؟ این مدها و لباسهای تحریک‌آمیز برای چه به وجود آمده است؟ آیا برای این است که بتوان آن لباسها را برای همسرانشان بپوشند؟! این کفشهای پاشنه‌بلند برای چیست؟ جز برای این است که حرکات ماهیچه‌های کفل را به دیگران نشان دهد؟ آیا لباسهایی که نازک کاری‌ها و برجستگیهای بدن را نشان می‌دهد جز برای تهییج مردان و برای صیادی است؟ عملاً غالب خانمهایی که از این نوع کفشها و لباسها و آرایشها استفاده می‌کنند تنها مردی را که در نظر نمی‌گیرند شوهران خودشان است.

زن می‌تواند در میان زنان و در میان محارم خود از هر نوع لباس و آرایشی استفاده کند اما متأسفانه تقلید از زنان غربی برای هدف و منظور

دیگری است.

غریزه خودآرایی و شکارچی‌گری در زن غریزه عجیبی است. وای اگر مردان هم به آن دامن بزنند و مدسازان و طراحان نواقص کار آنان را برطرف کنند و مصلحین اجتماع! هم تشویق کنند.

اگر دختران در اجتماعات عمومی لباس ساده بپوشند، کفش ساده بپوشند، یا چادر یا با یالتو و روسری کامل به مدرسه و دانشگاه بروند، آیا در چنین شرایطی بهتر درس می‌خوانند یا با وضعی که مشاهده می‌کنیم؟ اصولاً اگر التذاذهای جنسی و متظوره‌های شهوانی در کار نیست چه اصراری است که بیرون رفتن زن به این شکل باشد؟ چرا اصرار می‌ورزند که دبیرستانهای مختلط به وجود آورند؟

من شنیده‌ام در پاکستان معمول بوده است. نمی‌دانم الان هم معمول هست یا نه. که در کلاسهای دانشگاه بخش پسران و دختران به وسیله پرده‌ای از یکدیگر جدا باشد و فقط استادی که پشت تریبون قرار می‌گیرد مشرف بر هر دو باشد. آیا بدین طریق درس خواندن چه اشکالی دارد؟

افزایش التهابها

یک ایراد دیگر که بر حجاب گرفته‌اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاقها و التهابها می‌افزاید و طبق اصل «الْأُنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُتَّعَ مِنْهُ» حرص و ولع نسبت به اعمال جنسی را در زن و مرد بیشتر می‌کند. به علاوه، سرکوب کردن غذایز موجب انواع اختلالهای روانی و بیماریهای روحی می‌گردد.

در روانشناسی جدید و مخصوصاً در مکتب روانکاوی فروید روی محرومیتها و ناکامیها بسیار تکیه شده است. فروید می‌گوید ناکامیها معلول قیود اجتماعی است، و پیشنهاد می‌کند که تا ممکن است باید غریزه را آزاد گذاشت تا ناکامی و عوارض ناشی از آن بیش نیاید.

برتراند راسل در صفحه ۶۹ و ۷۰ (ترجمه فارسی) کتاب **جهانی که من می‌شناسم** می‌گوید:

«اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حس کنجکاوی عمومی

است. و این تأثیر، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می‌کند... اکنون برای اثر تحریم مثالی می‌زنم: فیلسوف یونانی «امپدکل» جویدن برگهای شجره‌الغار را خیلی شرم‌آور و زشت می‌پنداشت. او همیشه جزع و فزع می‌کرد از اینکه باید ده هزار سال به علت جویدن برگ درخت غار در ظلمات خارجی (دوزخ) به سر برد. هیچ‌وقت مرا از جویدن برگ غار نهی نکرده‌اند و من هم تاکنون برگ چنین درختی را نجویده‌ام ولی به «امپدکل» تلقین شده بود که نباید این کار را بکند و او هم برگ درخت غار را جویده.

سپس در جواب این سؤال که «آیا شما عقیده دارید انتشار موضوعهای منافی عفت علاقه مردم را به آنها زیاد نمی‌کند؟» جواب می‌دهد:

«علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می‌یابد. فرض کنید چاپ و انتشار کارت پستال‌های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود این اوراق برای مدت یک سال یا دو سال مورد استقبال واقع شده سپس مردم از آن خسته می‌شوند و دیگر کسی حتی به آنها نگاه هم نخواهد کرد.»

پاسخ این ایراد این است که درست است که ناکامی، بالخصوص ناکامی جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است غلط است، ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید.

در مورد غریزه جنسی و برخی غرایز دیگر برداشتن قیود، عشق به

مفهوم واقعی را می‌میراند ولی طبیعت را هرزه و بی‌بند و بار می‌کند. در این مورد هر چه عرضه بیشتر گردد هوس و میل به تنوع افزایش می‌یابد.

اینکه راسل می‌گوید: «اگر یخس عکسهای متافی غفت مجاز بشود پس از مدتی مردم خسته خواهند شد و نگاه نخواهند کرد» دربارهٔ یک عکس بالخصوص و یک نوع بی‌عفتی بالخصوص صادق است، ولی در مورد مطلق بی‌عفتی‌ها صادق نیست یعنی از یک نوع خاص بی‌عفتی خستگی پیدا می‌شود ولی نه بدین معنی که تمایل به عفاف جانشین آن شود بلکه بدین معنی که آتش و عطش روحی زبانه می‌کشد و نوعی دیگر را تقاضا می‌کند؛ و این تقاضاها هرگز تمام‌شدنی نیست.

خود راسل در کتاب **زناشویی و اخلاق** اعتراف می‌کند که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمی است. آنچه با ارضاء تسکین می‌یابد حرارت جسمی است نه عطش روحی.

بدین نکته باید توجه کرد که آزادی در مسائل جنسی سبب شعله‌ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می‌گردد؛ از نوع حرص و آزهایی که در صاحبان حرمسراهای رومی و ایرانی و عرب سراغ داریم. ولی ممتوعیت و حریم، نیروی عشق و تغزل و تخیل را به صورت یک احساس عالی و رقیق و لطیف و انسانی تحریک می‌کند و رشد می‌دهد و تنها در این هنگام است که مبدأ و منشأ خلق هنرها و ابداعها و فلسفه‌ها می‌گردد.

میان آنچه «عشق» نامیده می‌شود و به قول ابن‌سینا «عشق عقیف» و آنچه به صورت هوس و حرص و آز و حس تملک در می‌آید - با اینکه هر دو روحی و پایان‌ناپذیر است - تفاوت بسیار است. عشق عمیق و متمرکزکننده نیروها و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و یخس‌کننده نیرو و متمایل به تنوع و هرزه‌صفت است.

حاجتهای طبیعی بر دو قسم است. یک نوع حاجتهای محدود و

سطحی است؛ مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجتها همیشه ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می‌رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد. ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریاصفت و هیجان‌پذیر است مانند یول‌پرستی و جاه‌طلبی.

غریزه جنسی دارای دو جنبه است. از نظر حرارت جسمی از نوع اول است ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر چنین نیست. برای روشن شدن، مقایسه‌ای به عمل می‌آوریم:

هر جامعه‌ای از لحاظ خوراک یک مقدار معین تقاضا دارد؛ یعنی اگر کشوری مثلاً بیست میلیون جمعیت داشته باشد مصرف خوراکی آنها معین است که کمتر از آن نباید باشد و زیادتر هم اگر نباشد نمی‌تواند مصرف کنند. فرضاً اگر گندم زیاد داشته باشند به دریا می‌ریزند. درباره این جامعه اگر بیرسیم مصرف خوراک آن در سال چقدر است، جواب مقدار مشخصی خواهد بود. ولی اگر درباره یک جامعه بیرسیم که از نظر علاقه افراد به یول چقدر احتیاج به ثروت هست؟ یعنی چقدر یول لازم دارد تا حس یول‌پرستی همه افراد آن را اشباع کند به طوری که اگر باز هم بخواهیم به آنها یول بدهیم بگویند دیگر سیر شده‌ایم، میل نداریم و نمی‌توانیم بگیریم. جواب این است که این خواست حدی نخواهد داشت.

علم‌دوستی هم همین حالت را دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْهُمَان لَا يَشْبَعَانِ؛ طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ مَالٍ» یعنی دو گروه سیر نمی‌شوند: یکی جوینده علم و دیگر طالب ثروت، هرچه بیشتر به آنها داده شود اشتهاشان تیزتر می‌گردد.

جاه‌طلبی بشر هم از همین قبیل است. ظرفیت بشر از نظر جاه‌طلبی پایان‌ناپذیر است. هر فردی هر مقام اجتماعی و هر پست عالی را که به

دست آورد باز هم طالب مقام بالاتر است؛ و اساساً هر جا که یای حس تملک به میان بیاید از یایان پذیرای خیری نیست.

غریزه جنسی دو جنبه دارد: جنبه جسمانی و جنبه روحی. از جنبه جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دو زن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع طلبی و عطش روحی‌ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید شکل دیگری دارد.

قبلاً اشاره کردیم که حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: یکی آن است که به اصطلاح «عشق» نامیده می‌شود و همان چیزی است که در میان فلاسفه و مخصوصاً فلاسفه الهی مطرح است که آیا ریشه و هدف عشق واقعی، جسمی و جنسی است و یا ریشه و هدف دیگری دارد که صد درصد روحی است و یا شقی مومنی در کار است و آن اینکه از لحاظ ریشه جنسی است ولی بعد حالت معنوی پیدا می‌کند و متوجه هدفهای غیرجنسی می‌گردد؟

این عطش روحی فعلاً محل بحث ما نیست. این نوع از عطش همیشه جنبه فردی و شخصی دارد یعنی به موضوع خاص و شخص خاص تعلق می‌گیرد و رابطه او را با غیر او قطع می‌کند. این نوع از عطش در زمینه محدودیتها و محرومیتها به وجود می‌آید.

نوع دیگر عطش روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شوون حس تملک است و یا آمیخته‌ای است از دو غریزه یایان‌پذیر: شهوت جنسی و حس تملک. آن همان است که در صاحبان حرمسراهای قدیم و در اغلب یولداران و غیر یولداران عصر ما وجود دارد. این نوع از عطش تمایل به تنوع دارد. از یکی سیر می‌شود و متوجه دیگری می‌گردد. در عین اینکه دهها نفر در اختیار دارد در بند دهها نفر دیگر است و همین نوع از عطش است که در زمینه بی‌بند و باری‌ها و معاشرتهای به اصطلاح

آزاد به وجود می‌آید. این نوع از عطش است که «هوس» نامیده می‌شود. همان‌طور که در گذشته گفتیم عشق، عمیق و متمرکز کننده نیروها و تقویت‌کننده نیروی تخیل و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و پخش‌کننده نیروها و متمایل به تنوع و تفتن و هرزه صفت است.

این نوع از عطش که «هوس» نامیده می‌شود ارضاء شدنی نیست. اگر مردی در این مجرا بیفتد، قرصاً حرمسرای نظیر حرمسرای هارون الرشید و خسرو پرویز داشته باشد یا از زیارویان که سالی یک بار به هریک نوبت برسد، باز اگر بشنود که در اقصی نقاط جهان یک زیاروی دیگر هست، طالب آن خواهد شد. نمی‌گوید پس است دیگر سیر شده‌ام. حالت جهنم را دارد که هرچه به آن داده شود باز هم به دنبال زیادتر است. خدا در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِمَنْ هَلْ امْتَلأتْ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»^۱ (به جهنم می‌گوییم پرشدی؟ سیر شدی؟ می‌گوید آیا باز هم هست؟) چشم هرگز از دیدن زیارویان سیر نمی‌شود و دل هم به دنبال چشم می‌رود. به قول شاعر:

دل برود چشم جو مایل بود دست نظر رشته‌کش دل بود
در این‌گونه حالات، سیر کردن و ارضاء از راه فراوانی امکان ندارد و اگر کسی بخواهد از این راه وارد شود درست مثل آن است که بخواهد آتش را با هیزم سیر کند.

به طور کلی در طبیعت انسانی از نظر خواسته‌های روحی محدودیت در کار نیست. انسان روحاً طالب بی‌نهایت آفریده شده است. وقتی هم که خواسته‌های روحی در مسیر مادیات قرار گرفت به هیچ حدی متوقف نمی‌شود، رسیدن به هر مرحله‌ای میل و طلب مرحله‌ی دیگر را در او به وجود

می آورد.

اشتباه کرده اند کسانی که طغیان نفس اماره و احساسات شهوانی را تنها معلول محرومیتها و عقده های ناشی از محرومیتها دانسته اند. همان طور که محرومیتها سبب طغیان و شعله ور شدن شهوات می گردد، بیزوی و اطاعت و تسلیم مطلق نیز سبب طغیان و شعله ور شدن آتش شهوات می گردد. امثال فریود آن طرف سکه را خوانده اند و از این طرف سکه غافل مانده اند.

ناصران و عارفان ما کاملاً بدین نکته پی برده بودند. در ادبیات فارسی و عربی زیاد بدین نکته اشاره شده است.

سعدی می گوید:

فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن

و اگر خورد چو بهائیم بیفتد او چو جماد

مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

بوصیری مصری در قصیده معروف «برده» که از شاهکارهای ادبیات

اسلامی است و در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ضمناً تند و اندرزهایی هم دارد می گوید:

الْنَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِذَا تُهْمِلُهُ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرُّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّعَتْهُ يَنْفَطِمْ

یعنی نفس همچون طفلی است که به یستان غلاقه مند است. اگر او را به حال خود بگذارند با همین میل باقی می ماند و روز به روز ریشه دارتر می شود و اگر او را از شیر بگیری به ترک یستان خو می گیرد. دیگری می گوید:

الْنَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغِبَتْهَا وَإِذَا تَرَدَّتْ إِلَى قَلِيلٍ تَتَّقِعُ

یعنی هر چه موجبات رغبت نفس را فراهم کنی بر رغبت می افزاید ولی اگر

او را به کم عادت دهی قناعت پیشه می‌کند.

اشتباه فروید و امثال او در این است که پنداشته‌اند تنها راه آرام کردن غرایز ارضاء و اشباع بی‌حد و حصر آنهاست. اینها فقط متوجه محدودیتها و ممنوعیتها و عواقب سوء آنها شده‌اند و مدعی هستند که قید و ممنوعیت، غریزه را عاصی و منحرف و سرکش و ناآرام می‌سازد. طرحشان این است که برای ایجاد آرامش این غریزه باید به آن آزادی مطلق داد، آنهم بدین معنی که به زن اجازه هر جلوه‌گری و به مرد اجازه هر تماسی داده شود.

اینها چون یک طرف قضیه را خوانده‌اند توجه نکرده‌اند که همان‌طور که محدودیت و ممنوعیت، غریزه را سرکوب و تولید عقده می‌کند، رها کردن و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهییجات درآوردن آن را دیوانه می‌سازد، و چون این امکان وجود ندارد که هر خواسته‌ای برای هر فردی برآورده شود، بلکه امکان ندارد همه خواسته‌های بی‌پایان یک فرد برآورده شود، غریزه بدتر سرکوب می‌شود و عقده روحی به وجود می‌آید.

به عقیده ما برای آرامش غریزه دو چیز لازم است: یکی ارضاء غریزه در حد حاجت طبیعی، و دیگر جلوگیری از تهییج و تحریک آن. انسان از لحاظ حوائج طبیعی مانند جاه نفقت است که تراکم و تجمع گازه‌های داخلی آن خطر انفجار را به وجود می‌آورد. در این صورت باید گاز آن را خارج کرد و به آتش داد ولی این آتش را هرگز با طعمه زیاد نمی‌توان سیر کرد.

اینکه اجتماع به وسائل مختلف سمعی و بصری و لمسی موجبات هیجان غریزه را فراهم کند و آنگاه بخواهد با ارضاء، غریزه دیوانه شده را آرام کند میسر نخواهد شد. هرگز بدین وسیله نمی‌توان آرامش و رضایت ایجاد کرد، بلکه بر اضطراب و تلاطم و نارضایتی غریزه با هزاران عوارض روانی و جنایات ناشی از آن افزوده می‌شود.

تحریک و تهییج بی حساب غریزه جنسی عوارض وخیم دیگری نظیر بلوغهای زودرس و بیبری و فرسودگی نیز دارد.
از اینجا معلوم می‌شود که عارفان و نکته‌سنجان ما که می‌گویند:
مراد هرکه بر آری مطیع نفس تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد
با روشن بینی و روشن ضمیری عارفانه خود به نکاتی برخورد کرده‌اند که این
آقایان روانشناس روانکاو که در عصر علوم تامشان جهان را بر کرده متوجه
شده‌اند.

اما اینکه می‌گویند: «الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَىٰ مَا مَنَعَهُ» مطلب صحیحی
است ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص می‌ورزد که هم از
آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود؛ به اصطلاح تمنای چیزی را
در وجود شخصی بیدار کنند و آنگاه او را ممنوع سازند. اما اگر امری اصلاً
عرضه نشود یا کمتر عرضه شود، حرص و ولع هم نسبت بدان کمتر خواهد
بود.

فریود که طرفدار سرسخت آزادی غریزه جنسی بود، خود متوجه شد
که خطا رفته است، لذا پیشنهاد کرد که باید آن را از راه خاص خودش به
مسیر دیگری منحرف کرد و به مسائل علمی و هنری نظیر نقاشی و غیره
منعطف ساخت و به اصطلاح طرفدار تضعیف شد؛ زیرا تجربه و آمار نشان
داده بود که با برداشتن قیود اجتماعی، بیماریها و عوارض روانی ناشی از
غریزه جنسی بیشتر شده است. من نمی‌دانم آقای فریود که طرفدار تضعیف
است از چه راه آن را پیشنهاد می‌کند. آیا جز از طریق محدود کردن است؟
در گذشته افراد بی‌خبر به دانشجویان بی‌خبرتر از خود می‌گفتند
انحراف جنسی، یعنی هم‌جنس‌بازی، فقط در میان شرقیها رایج است و
علتش هم دسترسی نداشتن به زن بر اثر قیود زیاد و حجاب است. اما

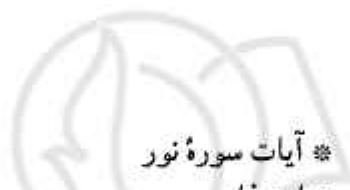
طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپاییها صد درجه بیشتر از شرقیهاست.

ما انکار نمی‌کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می‌شود و باید شرایط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون شک آن مقدار که تبرج و خودنمایی زن در اجتماع و معاشرتهای آزاد سبب انحراف جنسی می‌شود به مراتب بیشتر از آن است که محرومیت و دست‌نارسی سبب می‌گردد.

اگر در مشرق‌زمین محرومیتها باعث انحراف جنسی و همجنس‌بازی شده است، در اروپا شهواترانیهای زیاد باعث این انحراف گشته است، تا آنجا که در بعضی کشورها - همان‌طور که در روزنامه‌های خبری خواندیم - رسمی و قانونی شد، و گفته شد چون ملت انگلستان عملاً این کار را پذیرفته است قوه مقننه باید از ملت پیروی کند، یعنی نوعی رفراندوم قهری صورت گرفته است. بالاتر اینکه در مجله‌ای خواندم در بعضی کشورهای اروپایی پسرها رسماً با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

در شرق هم محرومین آن قدر سبب رواج انحراف جنسی نبودند که صاحبان حرمسراها بودند، و به اصطلاح اعراب این انحراف از «بلاط» ملوک و سلاطین آغاز شده است.

بخش پنجم



✽ آیات سوره نور

✽ استیذان

✽ نگاه مرد و پوشش زن

✽ ستر عورت و اخلاق تابو

✽ استثناها در آیه پوشش

✽ آیات سوره نور

✽ آیات سوره احزاب

✽ بررسی

✽ چهره و دودست تا میج

✽ ادله موافق

✽ ادله مخالف

✽ شرکت زن در مجامع

✽ فتاوی

✽ کتمان یا اظهار؟

✽ دو مسأله دیگر

حجاب اسلامی

این بحث را از قرآن شروع می‌کنیم. آیات مربوط بدین موضوع در دو سوره از قرآن آمده است، یکی سوره نور و دیگر سوره احزاب. ما تفسیر آیات را بیان می‌کنیم و سپس به مسائل فقهی و بحث روایات و نقل فتوای فقها می‌پردازیم. در سوره نور آیه‌ای که مربوط به مطلب است آیه ۳۱ می‌باشد. چند آیه قبل از آن آیه متعرض وظیفه اذن گرفتن برای ورود در منازل است و در حکم مقدمه این آیه می‌باشد. تفسیر آیات را از آنجا شروع می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ
تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ
تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ
اٰرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ

يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ
 أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا
 يَصْنَعُونَ (۳۰) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ
 فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ
 عَلَى جُجُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ
 بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
 إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ
 أُولِي الْأَرْزَاقِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ
 النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوَبُوا
 إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً هُنَّ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱).

ای کسانی که ایمان آوردید! به خانه دیگران داخل نشوید مگر آنکه
 قبلاً آنان را آگاه سازید. و بر اهل خانه سلام کنید. این برای شما بهتر
 است. باشد که پند بگیرید.

اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود.
 اگر گفته شد بازگردید، بازگردید که پاکیزه‌تر است برای شما. خدا
 بدانچه انجام می‌دهید داناست.

باکی نیست که در خانه‌هایی که محل سکنا نیست و نفعی در آنجا
 دارید (بدون اجازه) داخل شوید. خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه
 را نهان می‌دارید آگاه است.

به مردان مؤمن بگو دیدگان فرو خوابانند و دامن‌ها حفظ کنند. این
 برای شما پاکیزه‌تر است. خدا بدانچه می‌کنید آگاه است.

به زنان مؤمنه بگو دیدگان خویش فرو خوابانند و دامن‌های خویش
 حفظ کنند و زیور خویش آشکار نکنند مگر آنچه پیداست،
 سرپوشهای خویش بر گریبانها بزنند، زیور خویش آشکار نکنند مگر

برای شوهران یا پدران یا پدرشوهران یا پسران یا پسرشوهران یا برادران یا برادرزادگان یا خواهرزادگان یا زنان یا مملوکانشان یا مردان طفیلی که حاجت به زن ندارند یا کودکانی که از راز زنان آگاه نیستند (یا برکامجویی از زنان توانا نیستند) و پای به زمین نکوبند که زیورهای مخفی‌شان دانسته شود. ای گروه مؤمنان! همگی به سوی خداوند توبه برید، باشد که رستگار شوید.

- مفاد آیه اول و دوم این است که مؤمنین نباید سرزده و بدون اجازه به خانه کسی داخل شوند. در آیه سوم مکانهای عمومی و جاهایی که برای سکونت نیست از این دستور استثناء می‌گردد. سپس دو آیه دیگر مربوط به وظایف زن و مرد است در معاشرت با یکدیگر که شامل چند قسمت است:
۱. هر مسلمان، چه مرد و چه زن، باید از چشم‌چرانی و نظریازی اجتناب کند.
 ۲. مسلمان، خواه مرد یا زن، باید پاکدامن باشد و عورت خود را از دیگران بیوشد.
 ۳. زنان باید پوشش داشته باشند و آرایش و زبور خود را بر دیگران آشکار نسازند و درصدد تحریک و جلب توجه مردان برنیایند.
 ۴. دو استثنا برای لزوم پوشش زن ذکر شده که یکی با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» بیان شده است و نسبت به عموم مردان است و دیگری با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَلْح» ذکر شده و نداشتن پوشش را برای زن نسبت به عده خاصی تجویز می‌کند.
- ما به ترتیب در مفاد این آیات بحث می‌کنیم.

استیذان

از نظر اسلام هیچ‌کس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود.

در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است، معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده. همان‌طوری که الآن هم در دهات دیده می‌شود هیچ‌وقت رسم نبوده است، چه شب و چه روز، که درها را ببندند، زیرا بستن درها از ترس دزد است و در آنجاها چنین ترسی وجود نداشته است. اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصراعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند.

به هر حال چون در خانه‌ها همیشه باز بود و اجازه گرفتن هم بین عربها متداول نبود و حتی اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند سرزده و بی اطلاع قبلی وارد خانه‌های یکدیگر می‌شدند. اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد، دستور داد سرزده داخل خانه‌های

مورد سکونت دیگران نشوند. روشن است که فلسفه این حکم دو چیز است: یکی موضوع ناموس یعنی پوشیده بودن زن، و از همین جهت این دستور با آیات پوشش یکجا ذکر شده است. دیگر اینکه هر کسی در محل سکونت خود اسراری دارد و مایل نیست دیگران بفهمند. حتی دو نفر رفیق صمیمی هم باید این نکته را رعایت کنند زیرا ممکن است دو دوست یکرنگ در عین یگانگی و یکرنگی هر کدام از نظر زندگی خصوصی اسراری داشته باشند که نخواهند دیگری بفهمد.

بنابراین نباید فکر کرد که دستور استیذان اختصاص دارد به خانه‌هایی که در آنها زن زندگی می‌کند. این وظیفه، مطلق و عام است. مردان و زنانی که مقید به پوشش هم نیستند ممکن است در خانه خود وضعی داشته باشند که نخواهند دیگران آنان را به آن حال ببینند. به هر حال این دستوری است کلی‌تر از حجاب، فلسفه‌اش هم کلی‌تر از فلسفه حجاب است. جمله «حَقِّي تَشَاتُرًا» که به معنی این است: «تا استعلام نکرده‌اید وارد نشوید» به عیب سرزده وارد شدن اشعار دارد. این کلمه از ماده «انس» است که نقطه مقابل وحشت و فزع است. این کلمه می‌فهماند که ورود شما به خانه‌ای که دیگران در آن سکونت دارند می‌باید با استعلام و جلب انس باشد، نباید سرزده وارد شوید که موجب وحشت و فزع و ناراحتی گردد.

روایاتی وارد شده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور فرمودند برای استعلام ذکر خدا گفته شود مانند سبحان الله، یا الله اکبر و غیره. در بین ما معمول است یا الله می‌گوییم. این رسم از همین دستور الهام می‌گیرد.

از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد آیا حکم اجازه خوانستن شامل خانه فامیل و خویشان نزدیک هم می‌شود؟ آیا برای ورود در خانه مادر یا دخترمان هم باید اذن بگیریم؟ در جواب فرمود آیا اگر مادر تو در اتاق خود برهنه باشد و تو سرزده وارد شوی پسندیده است؟ عرض شد: نه. فرمود

پس اذن بگیرید.

رسول اکرم شخصاً این دستور را اجرا می‌کردند و به اصحاب خویش هم توصیه و تأکید می‌کردند. دانشمندان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که رسم پیغمبر اکرم این بود که پشت در خانه می‌ایستاد و می‌فرمود: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ**. اگر اجازه ورود می‌دادند وارد می‌شد و اگر جواب نمی‌شنید نوبت دوم و سوم سلام را تکرار می‌فرمود، زیرا واقعاً امکان دارد شخصی که در خانه است در نوبت اول یا دوم صدا را نشنیده باشد. ولی اگر در نوبت سوم هم جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد و می‌فرمود یا در خانه نیستند و یا آنکه میل ندارند ما وارد بشویم. این دستور را در مورد خانه دخترش زهرا **عَاطِقَةُ** نیز اجرا می‌فرمود.

یک نکته که باید در تفسیر این آیه متذکر شویم این است که کلمه «بیوت» جمع «بیت» به معنای اتاق است. در زبان عربی لغتی که به معنی «خانه» در اصطلاح امروز فارسی به کار می‌رود لفظ «دار» است. البته در قسمتی از نقاط ایران مانند خراسان کلمه «خانه» را نیز به اتاق اطلاق می‌کنند. به هر حال بیوت به معنای اتاقهاست و از اینجا چنین نتیجه گرفته می‌شود که استیذان مربوط به داخل شدن در اتاق اشخاص است نه به ورود در حیاط منزلها.

ولی باید توجه داشت که در بین اعراب چون در خانه‌ها همیشه باز بود قهراً حیاط جنبه خصوصی پیدا نمی‌کرد و اگر کسی می‌خواست در خانه خود فرضاً لغت شود به داخل اتاق می‌رفت. ولی در جایی که حیاط حکم اتاق را پیدا کرده است - چنانکه الآن در زندگی ما این‌طور است - زیرا در بسته است و دیوارها هم بلند است و اگرچه کاملاً مانند اتاق یناهگاه و خلوت شمرده نمی‌شود ولی بالأخره تا حدی جنبه خصوصی دارد، در چنین جاهایی حکم وجوب استیذان در حیاط هم جاری است.

در پایان آیه می‌فرماید: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یعنی این برای شما بهتر است (یعنی دستوری که به شما دادیم بی‌دلیل نیست، فلسفه دارد، مصلحت شما در آن است) باشد که متوجه شوید و مصلحت آن را دریابید.

سپس در آیه دوم می‌فرماید: اگر پس از استعمال و استجازه دریافتید که کسی در خانه نیست، وارد نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود، مثلاً صاحب خانه کلید خانه را به شما بدهد یا خودش حضور داشته باشد و اجازه بدهد.

بعد می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اِذْجِعُوا فَانْجِعُوا» اگر صاحب‌خانه به شما گفت برگردید نمی‌توانیم شما را بپذیریم، شما هم برگردید و ناراحت نشوید. قبلاً گفتیم اعراب اجازه‌خواستن را ننگ می‌شمردند و این از نادانی آنها بود، کما اینکه الآن هم در اجتماع ما تیزیرفتن وارد، هر چند به موجب عذری باشد، اهانت به وارد تلقی می‌شود و این از نادانی ماست. اگر کسی به در خانه‌ای برود و صاحب‌خانه بگوید من الآن وقت ندارم شما را بپذیرم، به او برمی‌خورد و چه بسا قهر کند و هر جا بنشیند بگوید من رقتم به در منزل فلانی، مرا راه نداد. این هم یک نادانی و جهالت است.

ما باید دستور قرآن را در این باره به کار بیندیم. به کار بستن این دستور تکلیفات و ناراحتیهای زیادی را از ما دور می‌سازد. یک سلسله دروغها و خلاف‌گویی‌ها معلول همین رفتار نادرست و توقعهای نابجا است که در بین ما رایج می‌باشد.

شخصی بدون اطلاع قبلی در خانه شخص دیگری را می‌زند. صاحب خانه میل ندارد او را بپذیرد، بسا هست که کارهای لازمی دارد و آمدن این شخص مزاحمت است، می‌گوید بگوئید فلانی در خانه نیست. شخص وارد غالباً این دروغها را می‌فهمد. شخص وارد خلاف می‌کند که بدون تعیین

وقت قبلی توقع دارد او را بپذیرند و صاحب‌خانه هم آن‌قدر شهامت و صراحت ندارد که بگوید معذرت می‌خواهم فعلاً وقت ندارم بپذیرم، و اگر بگوید وقت ندارم، باز آن شخص وارد آن‌قدر فهم ندارد که عذر او را بپذیرد، تا آخر عمر گله می‌کند که رفتم به در خانه فلان شخص و او مرا نپذیرفت. این است که در این‌گونه مواقع، هم دروغ گفته می‌شود و هم رنجش پدید می‌آید. ولی اگر دستور قرآن رعایت شود نه دروغی گفته می‌شود و نه رنجشی پدید می‌آید. لهذا می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ» یعنی این روش که به شما یاد دادیم برای شما پاکیزه‌تر است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» یعنی خدا به آنچه می‌کنید داناست.

در اینجا قضیه‌ای مربوط به مرحوم آیه‌الله بروجردی به یاد دارم نقل می‌کنم:

در سالهایی که در قم بودم یک وقت یکی از خطبای معروف ایران به قم آمد و اتفاقاً دید و بازدید ایشان در حجره بنده بود. در آنجا از ایشان دیدن می‌شد. یک روز در مدت اقامت ایشان در قم، شخصی در وقت نامناسبی ایشان را به خانه آیه‌الله بروجردی برده بود. آن موقع یک ساعت قبل از وقت درس ایشان بود و معمولاً ایشان در آن وقت مطالعه می‌کردند و کسی را نمی‌پذیرفتند. در می‌زنند و به نوکر می‌گویند به آقا بگویید فلانی به ملاقات شما آمده است. نوکر پیغام را می‌رساند و برمی‌گردد و می‌گوید آقا فرمودند من فعلاً مطالعه دارم، وقت دیگری تشریف بیاورید. آن شخص محترم هم برگشت و اتفاقاً همان‌روز به شهر خود مراجعت کرد. همان‌روز آیه‌الله بروجردی برای درس آمدند، من را در صحن دیدند و فرمودند: «من بعد از درس برای دیدن فلانی به حجره شما می‌آیم.» گفتم ایشان رفتند. فرمودند:

«پس وقتی ایشان را دیدی بگو: حال من وقتی تو به دیدن من آمدی

مانند حال تو بود وقتی می خواهی برای ایراد سخنرانی آماده شوی. من دلم می خواست وقتی با هم ملاقات کنیم که حواس من جمع باشد و با هم صحبت کنیم و در آن موقع من مطالعه داشتم و می خواستم برای درس بیایم.»

پس از مدتی من آن شخص را ملاقات کردم و معذرتخواهی آیه‌الله بروجردی را ابلاغ کردم، و شنیده بودم که بعضی از افراد وسوسه کرده بودند و به این مرد محترم گفته بودند: تعمدی در کار بوده که به تو توهین شود و تو را از در خانه برگردانند. من به آن مرد محترم گفتم:

«آیه‌الله بروجردی می خواستند به دیدن شما بیایند و چون مطلع شدند که شما حرکت کردید معذرتخواهی کردند.»

آن مرد جمله‌ای گفت که برای من جالب بود. گفت: «نه تنها به من یک ذره برنخورد، بلکه خیلی هم خوشحال شدم؛ زیرا ما اروپاییها را می ستاییم که مردمی صریح هستند و رودرواسیهای بیجا ندارند. من که قبلاً از ایشان وقت نگرفته بودم، غفلت کرده در وقت نامناسبی رفته بودم. من از صراحت این مرد خوشم آمد که گفت حالا من کار دارم. آیا این بهتر بود یا اینکه با ناراحتی مرا می پذیرفت و دائماً در دلش ناراحت بود و با خود می گفت این بلا چه بود که بر من نازل شد، وقت مرا گرفت و درس مرا خراب کرد؟! من بسیار خوشحال شدم که در کمال صراحت و زک‌گویی مرا نپذیرفت. چقدر خوب است مرجع مسلمین این‌طور صریح باشد.»

برگردیم به تفسیر آیات: در آیه بعد می فرماید: **لَهْتَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ.** در این آیه استثنا قائل شده است. مفاد آیه این است که دستوری که درباره کسب اذن داده شد مخصوص خانه‌های مسکونی افراد است و جنبه خلوتگاه دارد، اما جاهایی که این‌طور نیست و رفت و آمد در آنجا عمومی است این حکم را ندارد ولو آنکه متعلق

به دیگران باشد.

مثلاً اگر شما در یک پاساژ یا شرکت یا مغازه کار دارید لازم نیست جلو در بایستید و اذن ورود بخواهید. همچنین حتماً عمومی که درش باز است. در این موارد کسب اذن لازم نیست. بر شما باکی نیست در خانه‌هایی که مسکون نیست و در آنجا کاری دارید بدون اجازه وارد شوید.

از قید «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» فهمیده می‌شود که ورود انسان در این‌گونه مکانها در صورتی است که کاری دارد والا مزاحمت برای صاحبان آن مکانها نباید فراهم شود.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» یعنی و خدا به آشکار و نهان شما آگاه است، از قصد و نیت شما باخبر است که به چه منظور وارد خانه و محل کار کسی می‌شوید.

آیه بعد می‌فرماید: «قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...» یعنی بگو به مردان مؤمن که دیده‌های خود را بخواه‌اند و عورت خویش را حفظ کنند...

motaharil.ir

عین و بصر

در این آیه کلمه «ابصار» که جمع بصر است به کار رفته است.

فرق است بین کلمه «بصر» و کلمه «عین»، همان طوری که در فارسی هم فرق است بین کلمه «دیده» و کلمه «چشم». «عین» که فارسی آن «چشم» است نام عضو مخصوص و معهود است با قطع نظر از کار آن، ولی کلمه «بصر» و همچنین فارسی آن «دیده» از آن جهت به چشم اطلاق می‌شود که کار مخصوص «دیدن» (ابصار) از آن سر می‌زند. لذا این دو کلمه اگرچه اسم یک عضو می‌باشد ولی مورد استعمال آنها تفاوت دارد.

وقتی که یک شاعر می‌خواهد تناسب و زیبایی چشم معشوق را

توصیف کند و نظر به عمل دیدن ندارد لفظ «چشم» را به کار می‌برد. در این مورد استعمال لفظ «دیده» صحیح نیست زیرا در اینجا عنایت به خود چشم است، به درشتی و ربزی و مشککی یا میشی یا خماری بودن آن است، مثل اینکه شاعر می‌گوید:

دو چشم مست تو خوش می‌کشند ناز از هم

نمی‌کنند دو بید مست احتراز از هم

ولی وقتی عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن باشد کلمه «دیده» را به

کار می‌برند. شاعر می‌گوید:

«دیده را فایده آن است که دلبر بیند»

در آیه مورد بحث چون عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن است

کلمه «أبصار» به کار رفته است نه کلمه «عیون».

غض و غمض

کلمه دیگری که در این آیه به کار رفته است کلمه «نُعْضُوا» است که از

ماده «غض» است. «غض» و «غمض» دو لغت است که هر دو در مورد چشم به

کار می‌رود و برخی آندو را با هم اشتباه می‌کنند. باید معنای این دو کلمه را

نیز مشخص کنیم. غمض به معنای برهم گذاردن بلکهاست. می‌گویند غمض

عین کن. کنایه است از اینکه صرف نظر کن.

چنانکه ملاحظه می‌کنید این لغت با کلمه «عین» همراه می‌شود نه با

کلمه «بصر».

ولی در مورد کلمه «غض» می‌گویند «غض بصر» و یا «غض نظر» و یا

«غض طرف». غض به معنای کاهش دادن است و غض بصر یعنی کاهش

دادن نگاه. در قرآن کریم سوره لقمان آیه ۱۹ از زبان لقمان به فرزندش

می‌گوید: «وَ اَنْصُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدای خودت را کاهش بده، ملایم

کن، فریاد نکن. در آیه ۳ از سوره حجرات می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَعْيُنَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّوْبَىٰ» یعنی آنان که صدای خود را (هنگام سخن گفتن) در حضور رسول خدا ملایم می‌کنند، یعنی فریاد بر نمی‌آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا آزمایش کرده است.

در حدیث معروف هندیبن ابی‌هاله که اوصاف و شمائل رسول اکرم را توصیف کرده چنین آمده است: «وَ إِذَا فَرِحَ عَضُّ طَرْفَهُ»^۱ یعنی وقتی که خوشحال می‌شد چشمها را به حالت نیم‌خفته درمی‌آورد. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را روی هم می‌گذاشت و یا به طرف مقابل نگاه نمی‌کرد.

مرحوم مجلسی در **بهار** این جمله را این‌طور تفسیر می‌کند: «أَيُّ كَثْرَةَ وَ اطَّرَقَ وَ لَمْ يَفْتَحْ عَيْنَهُ. وَ إِذَا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِيَكُونَ أَبْعَدَ مِنَ الْأَشْرِ وَ الْمَرْحِ». یعنی یلک چشم را می‌شکست و سر را به پایین می‌انداخت و چشمها را نمی‌گشود. چنین می‌کرد تا از حالت شادی زدگی دور باشد. معمولاً افرادی که مغلوب احساسات خود هستند هنگامی که شادی به آنها رو می‌آورد بی‌اختیار چشمها را گشاد می‌کنند و قهقهه سر می‌دهند و به هیجان می‌آیند، برخلاف افراد سنگین و باوقار.

علی عليه السلام در توصیف معروفش به فرزند خود محمدبن الحنفیه هنگامی که در جنگ جمل پیرجم را به او داد فرمود: «کوهها اگر از جا کنده شوند تو سر جای خود باش، دندانها را روی هم فشار بده (تا خشم و غضب تحریک شود)، سر خود را به خداوند عاریه بده و یاها را در زمین میخکوب

۱. تفسیر صافی ذیل آیه ۳۱ از سوره نور، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم

کن، آنگاه در آخر اضافه فرمود: «إِزِم بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بَصْرَكَ»^۱ یعنی تا آخرین نقطه دشمن را نظر بینداز و چشمها را بخوابان. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را ببند یا نگاه نکن؛ مقصود این است که به یک نقطه معین مخصوصاً به تجهیزات دشمن خیره نشو.

همچنین در دستورالعمل عمومی آن حضرت به اصحابش در جنگها می فرماید: «عُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْتَطُ لِلْجَأْشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ وَ آمِسُّوا الْأَحْوَاطَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفُضْلِ»^۲ نگاهها را به تجهیزات دشمن کم کنید که این طور دلها محکمتر و آرامتر است. بانگها را کوتاه کنید که این طور بهتر سستی را طرد می کند.

از همه این موارد چنین فهمیده می شود که معنی «غض بصر» کاهش دادن نگاه است، خیره نشدن و تماشا نکردن و به اصطلاح نظر استقلالی نیفکندن است.

صاحب **مجمع البیان** در ذیل آیه مورد بحث (آیه سوره نور) می گوید: «أَمْسَلُ الْعَظْمُ التَّقْصَانُ» یعنی ریشه معنی «غض» کاهش و کمی است «تُقَالُ غَضٌّ مِنْ صَوْتِهِ وَ مِنْ بَصَرِهِ أَيْ تَقْصُصٌ» یعنی وقتی که این ماده به صوت و یا بصر نسبت داده می شود یعنی آن را کاهش داد. در ذیل تفسیر آیه سوره حجرات می گوید:

«غَضَّ بَصْرَهُ إِذَا ضَعَفَهُ عَنِ جِدَّةِ النَّظَرِ» یعنی معنی «غَضَّ بَصْرَهُ» این است که تند نگاه کردن را کم کرد. راغب اصفهانی در کتاب تفسیر **مفردات القرآن** این کلمه را عیناً همین طور معنی می کند.

علیهذا در آیه مورد بحث معنای «تَعْضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» این است که

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۱ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحه ۴۲۹

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۲۲ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحه ۴۳۰

نگاه را کاهش بدهند یعنی خیره نگاه نکنند و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلاللی.

توضیح اینکه یک وقت نگاه انسان به یک شخص برای وراثت از کردن و دقت کردن به خود آن شخص است مانند اینکه بخواهد وضع لباس و کیفیت آرایش او را مورد مطالعه قرار دهد، مثلاً ببیند کراواتش را چگونه بسته است و موی سرش را چگونه آرایش کرده است. ولی یک وقت دیگر نگاه کردن به شخصی که با او روبرو است برای این است که با او حرف می‌زند و چون لازمه مکالمه نگاه کردن است به او نگاه می‌کند. این نوع از نگاه کردن که به عنوان مقدمه و وسیله مخاطبه است نظر آلی است، ولی نوع اول نظر استقلاللی است. پس معنی جمله این است: به مؤمنین بگو به زنان خیره نشوند و چشم‌چرانی نکنند.

این نکته باید اضافه شود که برخی از مفسران که «غض بصر» را به معنی ترک نظر گرفته‌اند مدعی هستند که مقصود ترک نظر به عورت است همچنانکه جمله بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است. و باز همان‌طور که فقها گفته‌اند، فرضاً مقصود از «غض بصر» ترک نگاه به طور کلی باشد اعم از نگاهی که به منظور تماشا و التذاذ باشد و یا نگاهی که لازمه مخاطبه است، متعلق نگاه ذکر نشده است که چیست^۱.

ولی اگر چنانکه ما استنباط کردیم مقصود از «غض بصر» این باشد که خیره نگاه نکنند، یعنی ناظر به نگاهی باشد که لازمه مخاطبه است و مقصود این است که چشم‌چرانی نکنند، قطعاً متعلق غض بصر چهره است و پس زیرا آنچه ضرورت اقتضا می‌کند همین قدر است. نگاه به غیر چهره (و شاید دو دست تا مع نیز) حتی با غض بصر نیز جایز نیست.

۱. رجوع شود به مستمسک العروة حضرت آیه‌الله حکیم، ج ۵ / ص ۱۹۱

سُتْر عَوْرَت

در جمله بعد می‌فرماید: «وَلْيَحْتَضِرُوا فُرُوجَهُمْ» یعنی به مؤمنین بگو عورت خویش را حفظ کنند. ممکن است مقصود این باشد که پاکدامن باشند و دامن خود را از هر چه که روا نیست نگهداری کنند، یعنی از زنا و فحشاء و هر کار زشتی که از این مقوله است.

ولی عقیده مفسرین اولیهٔ اسلام و همچنین مفاد اخبار و احادیث وارده این است که هر جا در قرآن کلمه حفظ فرج آمده است مقصود حفظ از زناست جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است. چه این تفسیر را بگیریم یا حفظ فرج را به معنی مطلق پاکدامنی و عفاف بگیریم در هر حال شامل مسأله ستر عورت می‌باشد.

در جاهلیت بین اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد. در دنیای متمدن کنونی نیز عده‌ای از غربیها کشف عورت را تأیید و تشویق می‌کنند. دنیا دوباره از این نظر به سوی همان وضع زمان جاهلیت سوق داده می‌شود.

راسل در یکی از کتابهایش به نام **در تربیت** یکی از چیزهایی که از جمله اخلاق بی‌منطق و به اصطلاح «اخلاق تابو» می‌شمارد همین مسأله پوشانیدن عورت است. وی می‌گوید چرا پدران و مادران اصرار می‌ورزند که عورت خود را از بچه بیوشانند؟ این اصرار خود سبب تحریک حس کنجکاوی بچه‌ها می‌گردد. اگر کوشش والدین برای کتمان عضو تناسلی نباشد چنین کنجکاوی کاذبی وجود پیدا نخواهد کرد. باید والدین عورت خود را به بچه‌ها نشان بدهند تا آنها هر چه که وجود دارد از اول بشناسند. بعد اضافه می‌کند: لااقل گاهی اوقات - مثلاً هفته‌ای یک بار - در صحرا یا حمام برهنه شوند و عورت خود را در معرض دید بچه‌ها قرار دهند.

راسل مسأله مخفی کردن عورت را یک «تابو» می‌داند. «تابو» از

موضوعات بحث جامعه‌شناسی است و به تحریم‌های ترس‌آور و بی‌منطق گفته می‌شود که در میان ملل وحشی وجود داشته و دارد. به عقیده امثال راسل اخلاق رایج در جهان متمدن امروز نیز پیر از «تابو» است.

عجیب است که بشر به نام تمدن می‌خواهد به قهقرا و توحش بازگردد. در قرآن کریم کلمه «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى» وارد شده است. شاید اشعار به همین جهت باشد که جاهلیت قدیم نخستین جاهلیت بوده است. در بعضی از روایات آمده است که «أَيُّ شَتْكُونُ جَاهِلِيَّةٍ أُخْرَى» یعنی مفهوم آیه این است که به زودی یک جاهلیت دیگر هم به وجود خواهد آمد.

قرآن به دنبال دستور ستر عورت می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ» یعنی این برای ایشان یا کیزه‌تر است؛ پوشیدن عورت یک نوع نظافت و یاکی روح است از اینکه بشر دائماً درباره مسائل مربوط به اسافل اعضا بیندیشد.

قرآن با این جمله می‌خواهد فلسفه و منطق این کار را بیان کند، درحقیقت می‌خواهد پاسخ به اهل جاهلیت قدیم و جدید بدهد که این ممنوعیتها را بی‌منطق و «تابو» نخوانند، متوجه آثار و منطق آن باشند.

بعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِّمَّا يُشْرِكُونَ» خدا بدانچه می‌کنند آگاه است.

در تاریخ داستانی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این زمینه هست. رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«در کودکی چند بار پیشامدهایی برای من شد و احساس کردم که یک قوه غیبی و یک مأمور درونی مراقب من است و مرا از ارتکاب بعضی کارها باز می‌دارد. از جمله اینکه وقتی که بچه بودم و با کودکانی بازی می‌کردم یک روز یکی از رجال قریش کار ساختمانی داشت و کودکان برحسب حالت کودکی دوست داشتند سنگ و

مصالح بتایی را در دامن گرفته بیاورند و نزدیک بنا قرار دهند. بچه‌ها طبق معمول عرب پیراهنهای بلند به تن داشتند و شلوار نداشتند. وقتی که دامن خود را بالا می‌گرفتند عورت آنها مکشوف می‌شد. من رفتم یک سنگ در دامن بگیرم. همینکه خواستم دامنم را بلند کنم گویی کسی با دستش زد و دامن مرا انداخت. یک بار دیگر خواستم دامنم را بالا بگیرم باز همان‌طور شد. دانستم که من نباید این کار را بکنم.»^۱

در آیه بعد می‌فرماید: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَحْضُنْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ مُرُوجَهُنَّ» عیناً همان دو تکلیف: ترک نظر و یا کدامنی (پوشانیدن عورت) را که برای مردان بیان کردم برای زنان هم ذکر فرموده است.

از اینجا به خوبی روشن می‌شود که هدف از این دستورات رعایت مصالح بشر است خواه زن یا مرد. قوانین اسلام بر پایه تبعیض و تفاوت میان زن و مرد بنا نشده است و الا می‌باید همه این تکالیف را برای زن قائل شود و برای مرد هیچ وظیفه‌ای مقرر ندارد.

اگر می‌بینیم که وظیفه «پوشش» به زن اختصاص یافته است از این جهت است که ملاک آن مخصوص زن است. چنانکه قبلاً هم یادآوری کردیم زن مظهر جمال و مرد مظهر شیفتگی است. قهراً به زن باید بگویند خود را در معرض نمایش قرار نده نه به مرد. لهذا با اینکه دستور پوشیدن برای مردان مقرر نشده است عملاً مردان پوشیده‌تر از زنان از منزل بیرون می‌روند، زیرا تمایل مرد به نگاه کردن و چشم‌چرانی است نه به خودتمایی، و برعکس تمایل زن بیشتر به خودتمایی است نه به چشم‌چرانی. تمایل مرد

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، خطبه ۱۹۰

به چشم‌چرانی، بیشتر زن را تحریک به خودنمایی می‌کند و تمایل به چشم‌چرانی کمتر در زنان وجود دارد، لهذا مردان کمتر تمایل به خودنمایی دارند. و به همین جهت «تبرج» از مختصات زنان است.

زینت

در جمله بعد می‌فرماید: **وَلَا يُدِينُ زِينَتُهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا** کلمه «زینت» در عربی از کلمه «زیور» فارسی اعم است، زیرا زیور به زینتهایی گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد مانند طلاآلات و جواهرات ولی کلمه «زینت» هم به این دسته گفته می‌شود و هم به آرایشهایی که به بدن متصل است نظیر سرمه و خضاب.

مفاد این دستور این است که زنان نباید آرایش و زیور خود را آشکار سازند. سپس دو استثنا برای این وظیفه ذکر شده است که هر دو را مفصلاً مورد بحث قرار می‌دهیم.

استثنای اول:

«**إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» یعنی جز زینتهایی که آشکار است. از این عبارت چنین استفاده می‌شود که زینتهای زن دو نوع است. یک نوع زینتی است که آشکار است. نوع دیگر زینتی است که مخفی است مگر آنکه زن عمدتاً و قصداً بخواهد آن را آشکار کند. پوشانیدن زینت نوع اول واجب نیست، اما پوشانیدن زینتهای نوع دوم واجب است. اینجا است که این پرسش به صورت یک مشکل پیش می‌آید که زینت آشکار کدام است و زینت نهان کدام؟

در باره این استثنا از قدیم‌ترین زمانها از صحابه و تابعین و ائمه طاهرين عليهم السلام سؤال می‌شده و به آن جواب داده شده است. در تفسیر مجمع‌البیان می‌گوید:

در بارهٔ این استثنا سه قول است:

اول اینکه مراد از زینت آشکار، جامه‌هاست (جامه‌های رو) و مراد از زینت نهان، پای برنجن^۱ و گوشواره و دستبند است. این قول از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده است.

قول دوم اینکه مراد از زینت ظاهره سرمه و انگشتر و خضاب دست است، یعنی زینتهایی که در چهره و دو دست تا مح واقع می‌شود. این، قول ابن عباس است.

قول سوم این است که مراد از زینت آشکار، خود چهره و دو دست تا مح است. این، قول ضحاک و عطاست.

در تفسیر صافی ذیل این جمله یک عده روایات از ائمه اطهار نقل می‌کنند که ما بعد نقل خواهیم کرد.
در تفسیر کشاف می‌گوید:

زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را بداند می‌آراید از قبیل طلاآت، سرمه، خضاب، زینتهای آشکار از قبیل انگشتر، حلقه، سرمه و خضاب مانعی نیست که آشکار بشود و اما زینتهای پنهان از قبیل دست برنجن، پای برنجن، بازوبند، گردنبند، تاج، کمربند، گوشواره باید پوشانیده شود مگر از عدهای که در خود آیه استثنا شده‌اند.

می‌گوید:

۱. نوعی زینت ظریف دستبند که به مح پا می‌بسته‌اند

بادر آیه پوشانیدن خود زینتهای باطنه مطرح شده است نه محلّهای آنها از بدن. این به خاطر مبالغه در لزوم پوشانیدن آن قسمت‌های از بدن است از قبیل ذراع، ساق پا، بازو، گردن، سر، سینه، گوش.

آنگاه صاحب **کشاف** پس از بحثی دربارهٔ موهای عاریتی که به موی زن وصل می‌شود، و بحث دیگری دربارهٔ تعیین مواضع زینت ظاهره این بحث را پیش می‌کشد که فلسفه استثنای زینتهای ظاهره از قبیل سرمه و خضاب و گلگونه و انگشتر و حلقه و مواضع آنها از قبیل چهره و دو دست چیست؟ در جواب می‌گوید:

فلسفه‌اش این است که پوشانیدن اینها حَرَج است، کار دشواری است بر زن. زن چاره‌ای ندارد از اینکه با دو دستش اشیاء را بردارد یا بگیرد و چهره‌اش را بگشاید، خصوصاً در مقام شهادت دادن و در محاکمات و در موقع ازدواج. چاره‌ای ندارد از اینکه در کوچه‌ها راه برود و خواهناخواه از ساق به پایین‌تر یعنی قدمهایش معلوم میشود، خصوصاً زنان فقیر (که جوراب و احیاناً کفش ندارند). و این است معنی جمله «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». درحقیقت مقصود این است: مگر آنچه عادتاً و طبعاً آشکار است و اصل اول ایجاب می‌کند که آشکار باشد.

صاحب **کشاف** آنگاه وارد فلسفه استثنای دوم (محارم) می‌شود. سپس وضع زنان را قبل از نزول این آیات شرح می‌دهد که گریبانهایشان گشاد و باز بود، گردن و سینه و اطراف سینه‌شان دیده می‌شد و دامن روسریها را معمولاً از پشت سر برمی‌گرداندند و قهراً قسمت‌های گردن و بناگوش و سینه

دیده می‌شد.

فخررازی در **تفسیر کبیر** پس از اینکه بحثی می‌کند دربارهٔ اینکه آیا لغت «زینت» تنها به زیباییهای مصنوعی گفته می‌شود و یا زیباییهای طبیعی را هم شامل است و خود رأی دوم را انتخاب می‌کند، می‌گوید:

به عقیدهٔ کسانی مانند قفال که می‌گویند مراد زیباییهای طبیعی است، مقصود از زینت آشکار، چهره و دو دست تا مچ است در زنها، و چهره و دو دست و دو پاست در مردها. به عقیدهٔ قفال چون ضرورت معاشرت ایجاب می‌کرده که چهره و دو دست تا مچ باز باشد و شریعت اسلام شریعت سهل و آسان است پوشانیدن چهره و دو دست تا مچ واجب نشده است... و اما کسانی که زینت را به امور مصنوعی حمل کرده‌اند گفته‌اند مقصود از زینت ظاهره زینت چهره و دستهاست از قبیل و سمه و گلگونه و خضاب و انگشتر. و علت این استثنا این است که پوشانیدن اینها برای زن دشوار است. زن ناچار است که با دستهای خود اشیاء را بردارد و در مقام شهادت و محاکمه و ازدواج ناچار است چهرهٔ خویش بگشاید.

دربارهٔ این استثنا از ائمه اطهار علیهم السلام زیاد پرسش شده است و آنها جواب داده‌اند. ما چند روایت از کتب حدیث نقل می‌کنیم. در **تفسیر صافی** نیز همین روایتها غالباً نقل شده است. ظاهراً در روایات شیعه در این جهت اختلافی نیست. اینک روایتها:

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِلَّا مَا

ظَهَرَ مِنْهَا» قَالَ: الزَّيْنَةُ الظَّاهِرَةُ الْكُحْلُ وَالْحُفَاتُمُ ۱

از امام صادق سؤال شد که مقصود از زینت آشکار که پوشیدنش برای زن واجب نیست چیست؟ فرمود زینت آشکار عبارت است از سرمه و انگشتر.

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقُمِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، قَالَ: هِيَ الْقِيَابُ وَالْكُحْلُ وَالْحُفَاتُمُ وَخِضَابُ الْكَفِّ وَالسُّورُ وَالزَّيْنَةُ ثَلَاثٌ: زَيْنَةُ لِلنَّاسِ وَزَيْنَةُ لِلْمُحْرَمِ وَزَيْنَةُ لِلزَّوْجِ، فَأَمَّا زَيْنَةُ النَّاسِ فَقَدْ ذَكَرْنَاهَا، وَأَمَّا زَيْنَةُ الْمُحْرَمِ فَمَوْضِعُ السُّبُلَادَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَالدُّمْلُجُ وَمَادُونَةُ وَالخَلْخَالُ وَمَا أَسْفَلَ مِنْهُ، وَأَمَّا زَيْنَةُ الزَّوْجِ فَالْجَسَدُ كُلُّهُ ۲

امام باقر علیه السلام فرمود: زینت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دستها، التگو، سپس فرمود زینت سه نوع است: یکی برای همه مردم است و آن همصین است که گفتیم. دوم برای محرمهاست و آن جای گردنبنند به بالاتر و جای بازوبند به پایین و خلخال به پایین است. سوم زینتی است که اختصاص به شوهر دارد

و آن تمام بدن زن است.

۳. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». قَالَ: الْحُفَاتُمُ وَالْمَسَكَةُ وَهِيَ الْقَلْبُ ۳

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام تفسیر «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» را خواستم، فرمود عبارت است از انگشتر و دستبند.

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵

۲. تفسیر صافی ذیل آیه ۳۱ از سوره نور، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۳. کافی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵

۴. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا يُجَلُّ لِلرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ أَنْ يَرَى إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحْرَمًا؟ قَالَ: الْوَجْهُ وَ الْكَفَّانِ وَ الْقَدَمَانِ!

راوی که یک شیعه است می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که برای مرد نگاه کردن به چه قسمت از بدن زن جایز است در صورتی که محرم او نباشد؟ فرمود چهره و دو کف دست و دو قدم.

این روایت متضمن حکم جواز نظر بر وجه و کفین است نه حکم عدم وجوب پوشیدن آنها، و اینها دو مسأله جداگانه می‌باشند ولی بعداً خواهیم گفت اشکال بیشتر در جواز نظر است نه در عدم وجوب پوشیدن. اگر نظر جایز باشد به طریق اولی پوشیدن واجب نیست. بعداً در این باره بحث خواهیم کرد.

۵. «اسماء» دختر ابوبکر - که خواهر عایشه بود - به خانه پیغمبر اکرم آمد درحالی که جامه‌های نازک و بدن‌نما پوشیده بود. رسول اکرم روی خویش را از او برگرداند و فرمود:

يَا أَسْمَاءُ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَلَعَتِ السَّمْحِيضَ لَمْ تَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى كَفِّهِ وَ وَجْهِهِ.

ای اسماء! همیتکه زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر این و این - اشاره فرمود به چهره و قسمت مج به پایین دست خودش.^۲

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵

۲. سنن ابوداود، ج ۲ / ص ۲۸۳

این روایات با نظر ابن عباس و ضحاک و عطا منطبق است نه با نظر ابن مسعود که مدعی بوده است مقصود از زینت ظاهره جامه است. اساساً نظر ابن مسعود قابل توجیه نیست، زیرا جامه‌ای که خودبه‌خود آشکار است جامه‌رو است نه جامه‌زیر، و در این صورت معنی ندارد که گفته شود زنان زینتهای خود را آشکار نکنند مگر جامه‌رو را. جامه‌رو قابل پوشاندن نیست تا استثنا شود؛ برخلاف چیزهایی که در کلمات ابن عباس و ضحاک و عطاست و در روایات شیعه امامیه آمده است؛ اینها اموری است که قابل این هست که دستور پوشانیدن یا نپوشانیدن آنها داده شود. به هر حال این روایات می‌فهماند که برای زن پوشانیدن چهره و دستها تا میج واجب نیست، حتی آشکار بودن آرایشهای عادی و معمولی که در این قسمتها وجود دارد نظیر سرمه و خضاب که معمولاً زن از آنها خالی نیست و یا ککردن آنها یک عمل فوق‌العاده به شمار می‌رود نیز مانعی ندارد. این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسئله را از نظر خودمان بیان می‌کنیم و استنباط خودمان را ذکر می‌نماییم و اما هر یک از آقایان و خانمها از هر کس که تقلید می‌کنند عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آنچه ما می‌گوییم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هرچند فتوای مخالفی وجود ندارد، هر چه هست به اصطلاح احتیاط است نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطقی متین و محکم اسلام مجهز گردید.

همه می‌دانیم امروز قشر عظیمی از اجتماع که به غلط خود را «روشنفکر» معرفی می‌کنند با نظر بدبینی به اسلام در مسائل مربوط به زن نگاه می‌کنند، نمی‌دانند اسلام چه گفته است و با فلسفه اجتماعی اسلام

آشنا نیستند و لہذا بدبیتی‌های آنها ضد در صد بی‌اساس است. این دسته نه تنها به پیروی از شهوات خود عملاً مقید به حجاب و عفاف نیستند بلکه چون با حجاب اسلامی و منطبق آن آشنا نیستند اعتقاد پیدا کرده‌اند که این یک خرافه است، دستوری است که موجب بدبختی بشر است و همین فکر نسیب دوری بلکه بیگانگی و خروج آنها از اسلام شده است.

اگر تنها عمل نکردن و پیروی از شهوات بود سهل بود؛ موضوع، موضوع انکار اسلام و بی‌اعتقادی است. شما باید با منطق و فلسفه اجتماعی اسلام از نزدیک آشنا شوید تا بتوانید جواب آن اشخاص را در برخوردها بدهید.

بدبیتی است تنها خواندن رساله‌های عملیه و آگاهی بر متون فتواها برای این منظور کافی نیست، بحثی استدلالی، هم از جنبه نقل و هم از جنبه فلسفه اجتماعی لازم است. این جهت است که این بحث را بر ما ضروری و لازم کرده است و این است محرک ما در بحث استدلالی با بیان ادله و مدارک این مسأله.

اما اینکه زن نسبت به محارم خود تا چه اندازه حق دارد پوشش نداشته باشد، روایات و فتاوی مختلف است. آنچه از یک عده روایات استنباط می‌شود و بر طبق آن نیز بعضی از فقها فتوا داده‌اند این است که از ناف تا زانو از محارم غیر شوهر باید پوشیده شود.

کیفیت پوشش

بعد از این استثنا این جمله آمده است: «و لِيُضَرِّبْنَ بِحُضْرِهِنَّ عُنُقَ جُورِيِهِنَّ» یعنی می‌باید رو سری خود را بر روی سینه و گردن خویش قرار دهند. البته رو سری خصوصیتی ندارد، مقصود پوشیدن سر و گردن و گردن است. همان‌طور که قبلاً از تفسیر **کشاف** نقل کردیم - دیگران نیز

همان‌طور گفته‌اند - زنان عرب معمولاً پیراهنهایی می‌پوشیدند که گریبانهایشان باز بود، دور گردن و سینه را نمی‌پوشانید. روسریهایی هم که روی سر خود می‌انداختند از پشت سر می‌آویختند (همان طوری که الآن بین مردان عرب متداول است)، قهراً گوشها و بنا گوشها و گوشواره‌ها و جلو سینه و گردن نمایان می‌شد. این آیه دستور می‌دهد که باید قسمت آویخته همان روسریها را از دو طرف روی سینه و گریبان خود بیفکنند تا قسمتهای یاد شده پوشیده گردد.

ابن عباس در تفسیر این جمله گفته است: «تُعْطَى شَعْرَهَا وَصُدْرَهَا وَ تَرَائِبُهَا وَ سَوَالِفُهَا»^۱ یعنی زن مو و سینه و دور گردن و زیر گلوئی خود را بیوشاند.

این آیه حدود پوشش را مشخص می‌کند. در ذیل این آیه شیعه و سنی روایت کرده‌اند که:

«روزی در هوای گرم مدینه زنی جوان و زیبا درحالی که طبق معمول روسری خود را به پشت گردن انداخته و دور گردن و بنا گوشش پیدا بود از کوچه عبور می‌کرد. مردی از اصحاب رسول خدا از طرف مقابل می‌آمد. آن منظره زیبا سخت نظر او را جلب کرد و چنان غرق تماشای آن زیبا شد که از خودش و اطرافش غافل گشت و جلو خودش را نگاه نمی‌کرد. آن زن وارد کوچه‌ای شد و جوان با چشم خود او را دنبال می‌کرد. همان‌طور که می‌رفت ناگهان استخوان یا شیشه‌ای که از دیوار بیرون آمده بود به صورتش اصابت کرد و صورتش را مجروح ساخت. وقتی به خود آمد که خون از سر و

صورتش جاری شده بود. با همین حال به حضور رسول اکرم رفت و ماجرا را به عرض رساند. اینجا بود که آیه مبارکه نازل شد: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ إِلَى آخِرِ^۱.

این ترکیب لغوی یعنی ترکیب لغت «ضرب» با لغت «علی» این معنی را می‌رساند که چیزی را بر روی چیز دیگر قرار دهند به طوری که مانع و حاجبی بر او شمرده شود. در تفسیر کشاف می‌گوید:

ضَرَبْتُ بِجَاهِهَا عَلَيَّ حَيْثُهَا كَقَوْلِكَ ضَرَبْتُ يَدِي عَلَى الْحَائِطِ إِذَا وَضَعْتُهَا عَلَيْهِ.

این تعبیر نظیر این است که بگوییم دست خود را روی دیوار گذاشتیم.

ایضاً در کشاف در ذیل آیه ۱۱ از سوره کهف که این ترکیب لغوی در آنجا آمده است و می‌فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ أذَانِهِمْ» می‌گوید:

أَيُّ ضَرَبْنَا عَلَيْهَا جِجَابًا مِنْ أَنْ تَسْمَعَ.

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۴ و تفسیر صافی و تفسیر دُرِّ الْمَشُورِ سیوطی ج ۵ / ص ۴ ذیل همین آیه

این نکته باید یادآوری شود که معمولاً این حدیث که از جریان بازبودن بنا گوش و دور گردن زنی و نگاههای شهوت آلود و عمدی مردی حکایت می‌کند در کتب اهل حدیث و مفسرین به عنوان شأن نزول آیه «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ...» آورده می‌شود و در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که با آیه «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» سروکاری ندارد و حال آنکه این دو آیه با هم نازل شده‌اند و همچنان که آیه اول تکلیف نگاه مرد را روشن می‌کند آیه دوم به مفاد «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْحَكُنَّ يَخْفَيْنَ عَلَىٰ جِهْرِهِنَّ» تکلیف زنان را روشن می‌کند. ظاهراً به همین جهت است که در تفسیر صافی این حدیث را ذیل آیه دوم نقل کرده است. استدلال ما بدین حدیث در اینجا نیز بر همین اساس است.

یعنی بر روی گوشه‌های آنها پرده‌ای قرار دادیم که نشنوند.

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید:

«زنان مأمور شده‌اند که روسریهای خود را بر روی سینه خود بپوشانند تا دور گردن آنان پوشیده شود. گفته شده است که قبلاً دامنه روسریها را به پشت سر می‌افکنند و سینه‌هایشان پیدا بود. کلمه «جیوب» (گریبانها) کنایه است از سینه‌ها، زیرا گریبانهاست که روی سینه‌ها را می‌پوشانند، و گفته شده است که از آن جهت این دستور رسیده است که زنان موها و گوشواره‌ها و گردنهای خویش را بپوشانند. ابن عباس در ذیل این آیه گفته است: زن باید موی و سینه و دور گردن و زیر گلوی خویش را بپوشانند.»

تفسیر صافی نیز بعد از ذکر جمله «وَأَلْبَسْنَاهُنَّ خُجْرَةً عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» می‌گوید: «برای اینکه گردن‌ها پوشیده شود.»

به هر حال منظور این است که این آیه در کمال صراحت حدود پوشش لازم را بیان می‌کند. مراجعه به تفاسیر و روایات اعم از شیعه و سنی و مخصوصاً روایات شیعه کاملاً مطلب را روشن می‌کند و جای تردید در مفهوم آیه باقی نمی‌گذارد.

استثنای دوم:

«وَلَا يُدْبِرْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُحْشَرْنَ» یعنی زینتهای خود را آشکار نکنند مگر برای شوهران و...

استثنای اول مقداری از زینت را که نمایان بودن آن نسبت به عموم افراد جایز است معین کرد، اما این استثنا اشخاص معینی را نام می‌برد که

آشکار نمودن مطلق زینت برای آنان جایز است. در استثنای اول دایره مورد استثنا از نظر مواضع تنگتر و از نظر افراد وسیعتر است و در استثنای دوم برعکس است.

غالب این اشخاص که در آیه نام برده شده‌اند همان کسانی هستند که در اصطلاح فقه به نام «محارم» خوانده می‌شوند و از این قرارند:

۱. بُعُولَتِهِنَّ - شوهران
 ۲. أَوْلَادِهِنَّ - پدران
 ۳. أَوْلَادِ بُعُولَتِهِنَّ - پدر شوهران
 ۴. أَوْلَادِ بَنَاتِهِنَّ - پسران
 ۵. أَوْلَادِ بَنَاتِ بُعُولَتِهِنَّ - پسر شوهران
 ۶. أَوْلَادِ إِخْوَانِهِنَّ - برادران
 ۷. أَوْلَادِ بَنَاتِ إِخْوَانِهِنَّ - پسر برادران
 ۸. أَوْلَادِ بَنَاتِ أَخَوَاتِهِنَّ - پسر خواهران
 ۹. أَوْلَادِ نِسَائِهِنَّ - زنان
 ۱۰. أَوْلَادِ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ - مملوکان
 ۱۱. أَوْلَادِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَادِ الْأَرْزَاقِ - طفلیانی که کاری با زن ندارند
 ۱۲. أَوْلَادِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَنْظُرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ - کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند یا توانایی کار زناشویی ندارند
- در موارد ذکر شده تنها چهار مورد اخیر قابل بحث است:

الف. زنان (نِسَائِهِنَّ)

در این کلمه سه احتمال داده شده است:

۱. اینکه مراد زنان مسلمان هستند. مفهوم آیه بنا بر این قول این است که زنان غیرمسلمان نامحرم می‌باشند و زن مسلمان باید خود را از

ایشان بیوشاند.

۲. اینکه مراد مطلق زنان است خواه مسلمان یا غیرمسلمان.

۳. اینکه مراد زنهایی است که در خانه هستند مانند زنان خدمتکار. مفهوم این تفسیر این است که هر زنی به غیر از زنان داخل خانه به سایر زنان نامحرم است. این احتمال به کلی مردود است زیرا یکی از مسلمات و ضروریات اسلام این است که زن به زن محرم است.

احتمال دوم نیز ضعیف است زیرا که در این احتمال نکته‌ای برای اضافه «تساء» به ضمیر وجود ندارد ولی طبق احتمال اول نکته این اضافه این است که زنان کفار بیگانه هستند و از خودشان نمی‌باشند.

حقیقت این است که احتمال اول قویترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیه یا نصرانیه منع کرده است. در این روایات استناد شده است به اینکه زنان غیرمسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران یا برادران خود توصیف کنند: *لِأَنَّهُنَّ قَدْ يَعْصِمُنَّ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ إِخْوَتِهِنَّ*.

باید توجه داشت که در اینجا مسأله‌ای وجود دارد و آن این است که برای هیچ زن مسلمان جایز نیست که محاسن یعنی زیباییهای زن دیگر را برای شوهر خود توصیف کند. وجود این تکلیف زنان مسلمان را در برابر یکدیگر تأمین می‌دهد، ولی در مورد زنان غیرمسلمان اطمینان نیست، ممکن است آنان برای مردان خود از وضع زنان مسلمان سخن بگویند. لهذا به زنان مسلمان دستور داده شده است که خود را از ایشان بیوشانند. ولی البته آیه صراحت کامل ندارد به اینکه ظاهرکردن زینتها و زیباییها در برابر آنها حرام است. لهذا با قرائن و دلائل دیگر ممکن است گفته شود که این عمل مکروه است. فقها معمولاً در این مسأله قائل به وجوب پوشش زن نسبت به زنان غیرمسلمان نیستند و تنها به کراهت بی‌پوششی فتوا

می‌دهند.

ب. بردگان و مملوکان (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ)

در این جمله دو احتمال است: یکی اینکه مراد خصوص کنیزان است و دیگر اینکه مراد مطلق مملوک است و شامل غلامان نیز می‌باشد. در اینجا نیز روایات مؤید تفسیر دوم است ولی فتوای فقها با آن هماهنگی ندارد.

در روایت است که مردی از مردم عراق - که به واسطه مجاورت با ایران معمولاً در این مسائل سختگیرتر بودند - آمد به مدینه و به حضور امام صادق علیه السلام مشرف شد. به مناسبتی سخن از مردم مدینه به میان آمد و آن مرد اعتراض کرد و گفت اینها زنان خود را همراه غلامان می‌فرستند و احیاناً زنان هنگامی که می‌خواهند سوار شوند به کمک غلامان سوار می‌شوند، مثلاً دست روی شانه غلامان می‌گذارند و سوار می‌شوند. امام صادق فرمود این کار مانعی ندارد، و آنگاه آیه ۵۶ از سوره احزاب را که مفید همین معنی است قرائت فرمود: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي ابْهَانِهِمْ وَلَا إِيْحَانِهِمْ وَلَا أَنْبَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَلَا أَنْبَاءِ نِسَائِهِمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»^۱ یعنی بر زنان در مورد بیدران و یسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان و مملوکهایشان باکی نیست...

به‌طور کلی بردگان اعم از جنس زن یا مرد از نظر اسلام در بسیاری از احکام استثناهایی دارند. مثلاً از نظر خود پوشش و حرمت نظر، کنیزان با زنان آزاد فرق می‌کنند. بر کنیزان واجب نیست که سرهای خود را بیوشانند و حال آنکه بر زنان آزاد لازم است سر خود را بیوشانند. ظاهراً سر مطلب خدمتکاری آنهاست. علی‌هذا بعید نیست که غلامان نیز چنین استثنائی

داشته باشند.

ولی همچنانکه گفتیم از نظر فتوای فقها این حکم بعید است اما از طرف دیگر حمل جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» به خصوص کنیزان نیز بسیار مستبعد است.

اگر بخواهیم استثنای مملوک را منحصر به کنیزان بدانیم باید بگوییم زنان آزاد بر یکدیگر مطلقاً محرم می‌باشند ولی کنیزان برای زنان آزاد محرم نیستند مگر زنان آزادی که مالک این کنیزان می‌باشند. و وقتی این مطلب را هم بدین فتوا اضافه کنیم که بسیاری از فقها پوشش را برای کنیز حتی نسبت به مردان بیگانه واجب ندانسته‌اند نتیجه خیلی عجیب خواهد بود، زیرا نتیجه این است که کنیز بر همهٔ مردان محرم است و زنان آزاد بر کنیزان نامحرم می‌باشند، یعنی کنیز کاملاً در حکم یک مرد است. البته چنین چیزی درست نیست.

ج. طفیلیانی که نیازی به زن ندارند (الْتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْتِبَةِ)

قدر مسلم، این جمله دیوانگان و افراد بُلّه را که دارای شهوت نیستند و جاذبه‌ای را که در زن است درک نمی‌کنند شامل می‌گردد. بعضیها عمومیت بیشتری در آیه قائل شده‌اند و آن را شامل خواجگان حرمسرا نیز دانسته‌اند به استناد اینکه خواجگان نیز حاجتی به زن ندارند.

محرم دانستن خواجگان و آوردن آنان به حرمسراها در زمانهای قدیم براساس همین فتوا بوده است.

برخی دیگر در آیه تعمیم بیشتری داده‌اند و گفته‌اند شامل فقرا و مساکین نیز می‌باشد، یعنی کسانی که وضع خاص آنان و شرایط آنان طوری است که در این عوالم نیستند. کسی که برای نانش معطل است و به خاطر لقمه نانی به دنبال آن می‌دود و مخصوصاً با فاصله طبقاتی‌ای که بین آندو

وجود دارد هرگز به فکر مسائل جنسی نخواهد بود.

ولی حقیقت این است که این اندازه توسعه در مفهوم آیه بسیار بعید است. قدر مسلم همان طبقه اول است و اگر بیشتر تعمیم دهیم حداکثر این است که طبقه دوم را مضمول آیه بدانیم.

د. کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند یا توانایی ندارند (الطُّفُلِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النُّسَاءِ)

این قسمت را نیز دو جور می‌توان تفسیر کرد. کلمه «لَمْ يَظْهَرُوا» از ماده «ظهور» است و با کلمه «عَلَى» متعدی شده است. ممکن است ترکیب این دو کلمه مفهوم «اطلاع» را بدهد. پس معنی جنین می‌شود: کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند. و ممکن است مفهوم «غلبه و قدرت» را بدهد، پس معنی جنین می‌شود: کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان توانایی ندارند.

طبق احتمال اول مراد بچه‌های غیرممیّز هستند که قدرت تشخیص این‌گونه مطالب را ندارند. اما طبق احتمال دوم مقصود بچه‌هایی است که قدرت بر امور جنسی ندارند یعنی غیربالغ می‌باشند هر چند ممیّز بوده باشند. طبق احتمال دوم اطلاق می‌شود که همه چیز می‌فهمند و نزدیک به حد بلوغ می‌باشند ولی بالغ نمی‌باشند جزء استثناها هستند. فتوای فقها نیز بر طبق این تفسیر است.

در دنباله آیه می‌فرماید: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» یعنی زنان به منظور آشکار ساختن زینتهای پنهان خود پای بر زمین نگویند.

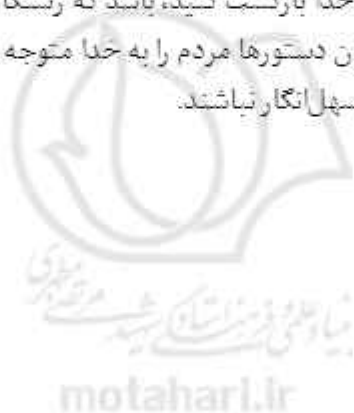
زنان عرب معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای اینکه بفهمانند خلخال قیمتی به پا دارند پای خود را محکم بر زمین می‌کوفتند. آیه کریمه از این

کار هم نهی فرمود.

از این دستور می‌توان فهمید که هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد مانند استعمال عطرهای تند و همچنین آرایشهای جالب‌نظر در چهره ممنوع است. به‌طور کلی زن در معاشرت نباید کاری بکند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد.

جمله آخر آیه چنین است: **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.**

همه به سوی خدا بازگشت کنید، باشد که رستگار گردید. ذاب قرآن این است که در پایان دستورها مردم را به خدا متوجه می‌سازد تا در به کار بستن فرمانهای او سهل‌انگار نباشند.



آیات دیگر

آیات ۵۸، ۵۹، ۶۰ سورة نور نیز مربوط به همین مباحث است. تفسیر آنها را نیز ذکر می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ رِجَالَكُمْ مِنَ الظُّهَيْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ رِجَالَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بایست مملوک‌های شما و کودکان نابالغ

شما در سه وقت اجازه دخول بگیری: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش می‌نهد، و بعد از نماز عشاء (که آماده خواب می‌شوی). این سه وقت، خلوت شماست، در غیر این سه وقت بر شما و بر آنان باکی نیست (که بی‌اجازه وارد شوند). آنها و شما زیاد بر یکدیگر می‌گذرید. خداوند آیات را چنین بیان می‌کند. خداوند دانا و حکیم است.

و چون کودکان شما به حد بلوغ رسیدند باید مانند دیگران اجازه ورود بگیری. خداوند آیات خویش را چنین بیان می‌کند. خداوند دانا و حکیم است.

زنان بازنشسته که امید از دواج ندارند باکی نیست در حالی که خود را به زیوری نهاراسته‌اند و قصد خودنمایی ندارند جامه خویش به زمین نهند، و اگر از این نیز خودداری کنند برایشان بهتر است. خداوند شنوا و داناست.

در این آیات دو استثناء، یکی برای قانون کسب اجازه در وقت ورود در اتاق دیگران و دیگر برای قانون پوشش زنان ذکر شده است. آیه اول و دوم راجع به استثنای اول و آیه سوم راجع به استثنای دوم است.

قبلاً این دستور را شرح دادیم که هر کس می‌خواهد وارد محل خلوت دیگری شود باید اعلام کند و با کسب اجازه وارد شود، و گفتیم این دستور حتی در مورد محارم نزدیک مانند پسر نسبت به مادر، و پدر نسبت به دختر نیز جاری است. در این آیات دو طبقه از این دستور استثنا شده‌اند، برای این دو طبقه اجازه خواستن فقط در سه نوبت لازم شمرده شده است و در اوقات دیگر لازم دانسته نشده است. این دو طبقه عبارتند از:

۱. الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ - مملوکان شما

۲. الَّذِينَ لَمْ يَتَلَعُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ - کودکان نابالغ شما

سه نوبتی که این دو دسته باید اجازه بخوانند عبارت است از: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که افراد به خاطر گرما لباس رو را از تن درآورده استراحت می‌کنند؛ و بعد از نماز عشاء که هنگام رفتن به رختخواب است.

در این مواقع معمولاً زن یا مرد در لباس غیرعادی هستند و چون تازه از خواب برخاسته‌اند (قبل از نماز صبح) و یا تازه می‌خواهند به خواب روند (بعد از نماز عشاء) و یا در حال استراحتند (وقت ظهر) معمولاً با لباس خواب بسر می‌برند. در چنین اوقاتی مملوکان و پسران نابالغ باید با کسب اجازه وارد اتاق شوند ولی در مواقع دیگر به علت احتیاج به رفت و آمدهای مکرر (طُؤْفُونَ عَلَيْكُمْ بِفُضُكُمُ عَلَى بَعْضٍ) استیذان لازم نیست. در این آیات سه نکته جلب توجه می‌کند:

۱. اینکه «الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» با موصولی که برای جمع مذکر است (الَّذِينَ) ذکر شده است و حتماً شامل غلامان می‌باشد چنانکه در تفاسیر و روایات نیز تصریح شده است. از آن جمله روایتی است در کافی از حضرت صادق علیه السلام:

motahari.ir

قَالَ: هِيَ خَاصَّةٌ فِي الرُّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ. قِيلَ: فَالنِّسَاءُ يَسْتَأْذِنُ فِي هَذِهِ الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ يَدْخُلْنَ وَيَخْرُجْنَ!

این دستور (اجازه خواستن در سه نوبت) مخصوص مردان است. سؤال شد که آیا زنان باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، همین‌طور می‌آیند و می‌روند.

اینکه غلامان در غیر این سه نوبت حق دارند بدون اجازه وارد اتاق زن شوند خود دلیل بر این است که غلامان نیز وضع استثنائی دارند، و این خود شاهدی قوی می باشد بر اینکه در آیه پوشش هم که قبلاً تفسیر کردیم جمله «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» شامل غلامان نیز می باشد. حتی در آیه ای که فعلاً مورد بحث است تعبیر به «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» شده است (با ضمیر مذکر) یعنی لازم نیست که برده، مملوک خود زن باشد.

در اینجا نباید اعتراض کرد که اکنون رسم بردگی منسوخ شده است و برده ای وجود ندارد و پافشاری در این بحثها بی ثمر است، زیرا اولاً روشن شدن نظر اسلام در این مسائل ما را به هدف کلی این قوانین که برخی از آنها مورد ابتلا نیز می باشد بهتر واقف می سازد، و ثانیاً اگر فقیه منهوژی جرأت کند چه بسا حکم غلامان را از راه ملاک و مناط، به موارد مشابه آن از قبیل خدمتکاران بتواند تعمیم دهد.

۲. از جمله «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» فهمیده می شود: رمز اینکه در مورد غلامان و پسران نابالغ اجازه خواستن واجب نیست این است که وجوب استیذان اینها به واسطه تکرر آمد و شد موجب حرج و واقع شدن در مضیقه است.

در حقیقت اباحه در این موارد نیز از این باب است که تکلیف موجب دشواری می شده است نه از این جهت که تکلیف ملاک ندارد، ما معتقدیم که سایر استثناهای باب پوشش مثلاً استثنای وجه و کفین و همچنین استثنای محارم نیز از همین قبیل است. قبلاً در این باره بحثی شد، به زودی دوباره مشروحتر بحث خواهیم کرد.

۳. اطفالی که در این آیه مکلف شده اند که مانند مردان بزرگ در سه نوبت اجازه بگیرند اطفالی هستند که به حد بلوغ نرسیده اند. بنابراین اطفال نابالغ ولو ممیز و نزدیک به بلوغ، در غیر سه وقتی که آیه تعیین شده است می توانند

بدون کسب اجازه وارد خلوتگاه شوند.

این آیه علی‌الظاهر می‌تواند قرینه باشد که مقصود از جمله «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» که در آیه پوشش آمده است و قبلاً دو احتمال در معنی آن دادیم اطفال نابالغ است نه اطفال غیر ممیز. و اما استثنائی که درباره مسأله پوشش است: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يُزَوِّجْنَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ...»

این سومین استثناست در مسأله پوشش. استثنای اول و دوم در آیه ۳۱ همین سوره و استثنای سوم در این آیه آمده است. در اینجا می‌فرماید:

زنان از بافتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند می‌توانند لباس روی خود را بر زمین نهند مشروط بر اینکه نخواهند خودنمایی و خودآرایی بکنند. در عین حال اگر جانب عفاف و رعایت کنند و خود را پوشیده دارند بهتر است و خدا شنوا و داناست.۴

مقصود از «قواعد» کیانند؟ مقصود زنان سالخورده‌ای هستند که از جنبه زن‌بودن بازنشسته شده‌اند، یعنی دیگر مطلوب مرد - از نظر جنسی - واقع نمی‌شوند و لذا امیدی به ازدواج ندارند. ممکن است طمع داشته باشند ولی امید ندارند. جمله «أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» می‌فهماند که زن دو نوع لباس دارد: یکی لباس بیرون و دیگر لباس داخل منزل. آنچه رخصت داده شده است این است که زنان سالخورده می‌توانند لباس رو را در بیاورند ولی در عین حال به آنها اجازه خودنمایی و خودآرایی داده نشده است.

در روایات اسلامی حدود برداشتن پوشش برای زنان سالخورده تعیین گردیده است و ذکر شده که جایز است روسری خود را بردارند:

أَلْحَكِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَرَأَ «أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» قَالَ: الْخِيَارُ وَالْجَلْبَابُ. قُلْتُ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ، غَيْرُ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَتِهِ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَهُوَ خَيْرٌ لَهَا^۱.

عبدالله حلبی گفت که امام صادق فرمود مقصود از «أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» روسری و چهارقد است.

گفتم جلو هر کس که بود؟ فرمود جلو هر کس که بود اما به شرط اینکه ساده باشد و نخواهد خود آرایی و خودنمایی کند.

از جمله «وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَهَا» می توان یک قانون کلی استنباط کرد و آن این است که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و ستر را بیشتر مراعات کند پسندیده تر است و رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت درباره وجه و کفین و غیره داده شده است این اصل کلی اخلاقی و منزلی را نباید از یاد ببرد.



همسران پیغمبر

آیات اصلی مربوط به وظیفه پوشش همان آیات سوره نور بود که بیان شد. آیاتی چند هم در سوره احزاب است که می توان آنها را در حاشیه این مطلب ذکر کرد. قسمتی از این آیات مربوط است به زنان رسول خدا و قسمت دیگر دستورهایی است که درباره حفظ حریم عفاف وارد شده است. اما قسمت اول:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَ قَسْرَنَ فِي
بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ...

در این دو آیه مخاطب، زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند:

■ ای زنان پیغمبر! شما همچون سایر زنان نیستید اگر پرهیزکار باشید. مواظب باشید که در سخن فرمایش زنانه و شهوت آلود به کار

نبرید که موجب طمع بیمار دلان گردد. به خوبی و شایستگی سخن بگویید. در خانه‌های خویشان قرار گیرید و مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید.

مقصود از این دستور زندانی کردن زنان پیغمبر در خانه نیست، زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنان خود را با خود به سفر می برد و آنان را از بیرون شدن از خانه منع نمی فرمود. مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود و مخصوصاً در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این وظیفه سنگینتر و مؤکدتر است.

آیه ۵۳ سوره احزاب چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاءً وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَخِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَخِي مِنْ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا.

عربهای مسلمان بی پروا وارد اتاقهای پیغمبر می شدند؛ زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید، و اگر برای صرف غذا دعوت شدید به موقع بیایید و بعد هم برخیزید و بروید و به فسه گویی و صحبتهای متفرقه وقت نگیرید، زیرا این امور پیغمبر را ناراحت می کند و او شرم می کند شما را از خانه خود بیرون کند ولی

خدا از شما شرم نمی‌کند. و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیرید، از پشت پرده بخواید بدون اینکه داخل اتاق شوید. این کارها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است. شما نباید پیغمبر را آزار دهید و نه زنان او را پس از درگذشت پیغمبر به زنی بگیرید، که این کارها در نزد خدا بزرگ است.

در این آیه کلمه «حجاب» ذکر شده است. همان طوری که قبلاً گفتیم در کلمات قدما هر جا سخن از آیه حجاب است مقصود همین آیه است. دستور حجاب که در این آیه است غیر از دستور «پوشش» است که مورد بحث ما می‌باشد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانه دیگران داشته باشد. طبق این دستور مرد نباید وارد جایگاه زنان شود، بلکه اگر چیزی می‌خواهد و مورد احتیاج اوست باید از پشت دیوار صدا بزند. این مسأله ربطی به بحث «پوشش» که در اصطلاح فقه نیز تحت عنوان «ستر» نه «حجاب» نامیده می‌شود ندارد.

جمله «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» مانند جمله «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» که در آیه ۶۰ از سوره نور آمده است دلالت می‌کند که هر اندازه مرد و زن جانب ستر و پوشش و ترک برخوردهایی که مستلزم نظر است رعایت نمایند به تقوا و پاکی نزدیکتر است. همان طور که گفتیم رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت داده شده است نباید رجحان اخلاقی ستر و پوشش و ترک نظر را از یاد ببرد.



آیه ۵۹ - ۶۰ سورة احزاب جنین است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ
عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَسَوُصٌ
وَالْمُزْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَتُغْرِيَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ لَأُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا
(۶۰).

ای پیغمبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنین بگو که
چلبایهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای
اینکه شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیکتر است و خدا
امرزنده و مهربان است.

اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در شهر نگرانی به وجود
می آورند، از کارهای خود دست بردارند ما تو را علیه ایشان خواهیم

برانگیخت. در آن وقت فقط مدت کمی در مجاورت تو خواهند زیست.

در این آیه دو مطلب را باید مورد دقت قرار داد: یکی اینکه «جلباب» چیست و نزدیک کردن آن یعنی چه؟ دیگر اینکه آنچه به عنوان علت و فایده این دستور ذکر شده که «شناخته شوند و مورد آزار واقع نشوند» چه معنی دارد؟ اما مطلب اول: در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند کلمات مفسرین و لغوتین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد. در المنجد می‌نویسد:

الْجِلْبَابُ: الْقَمِيصُ أَوْ الثَّوْبُ الْوَاسِعُ.
جلباب پیراهن یا لباس گشاد است.

در مفردات راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغت‌های قرآن نگاشته شده است می‌گوید:
«الْجَلْبَابُ: الْقَمِيصُ وَ الْحُمُرُ» (یعنی پیراهن و روسری)
قاموس می‌گوید:

وَالْجِلْبَابُ كَثِيرٌ دَابٍ وَ سِيَّارٍ: الْقَمِيصُ وَ ثَوْبٌ وَاسِعٌ لِمَرْأَةٍ دُونَ الْمَلْحَفَةِ أَوْ مَا تَغْطِي بِهِ نِيَابَهَا مِنْ قُوِي كَأَلْمَلْحَفَةِ، أَوْ هُوَ الْحِيَارُ.
جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامه گشاد و بزرگ کوچکتر از ملحفه و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیله آن تمام جامه‌های خویش را می‌پوشد، یا چارقد.

در لسان العرب می‌نویسد:

الْجَلْبَابُ تَوْبٌ أَوْسَعُ مِنَ الْحِيَارِ دُونَ الرِّدَاءِ تُعْطَى بِهِ الْمَرْأَةُ رَأْسَهَا وَ
صَدْرَهَا.

جلباب جامه‌ای است از چارقد بزرگتر و از عبا کوچکتر. زن به وسیله آن سر و سینه خود را می‌پوشاند.

عبارت کشف نیز قریب به همین است و در تفسیر مجمع‌البیان آنجا که لغت را معنی می‌کند می‌گوید:

الْجَلْبَابُ حِجَابُ الْمَرْأَةِ الَّتِي تُعْطَى رَأْسَهَا وَجَهَهَا إِذَا خَرَجَتْ لِمَاجَةٍ.
جلباب عبارت است از روسری‌ای که در موقع خروج از منزل به کار برده می‌شود و سر و صورت را با آن می‌پوشانند.

ولی ضمن تفسیر آیه می‌گوید:

أَيُّ قُلٍّ لِحُولَاءٍ فَلْيَسْتُرْنَ مَوْضِعَ الْجَنَبِ بِالْجَلْبَابِ وَ هُوَ الْمَلَأَةُ الَّتِي
تَشْتَمِلُ بِهَا الْمَرْأَةُ.

مقصود این است که با روپوشی که زن به خود می‌گیرد محل گریبان را بپوشاند.

بعد می‌گوید:

هو گفته شده است که جلباب همان چارقد است و مقصود آیه این است که زنان آزاد در وقت بیرون رفتن پیشانیها و سرها را بپوشانند.

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید معنی «جلیباب» از نظر مفسران چندان روشن نیست. آنچه صحیحتر به نظر می‌رسد این است که در اصل لغت کلمه «جلیباب» شامل هر جامه وسیع می‌شده است ولی غالباً در مورد روسریهایی که از چارقد بزرگتر و از ردا کوچکتر بوده است به کار می‌رفته است. ضمناً معلوم می‌شود دو نوع روسری برای زنان معمول بوده است: یک نوع روسریهای کوچک که آنها را «خمار» یا «مقتعه» می‌نامیده‌اند و معمولاً در داخل خانه از آنها استفاده می‌کرده‌اند. نوع دیگر روسریهای بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده است. این معنی با روایاتی که در آنها لفظ «جلیباب» ذکر شده است نیز سازگار است، مانند روایت عبیدالله حلبی که در تفسیر آیه ۶۰ سوره نور نقل کردیم. مضمونش این بود که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلیباب را کنار بگذارند و نگاه به موی آنها مانعی ندارد. از این جمله فهمیده می‌شود که جلیباب وسیله پوشانیدن موی سر بوده است.

همچنین در روایات دیگر در کافی^۱ در تفسیر همان آیه وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْحِمَارُ وَالْجَلِيبُ إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مُسْتَأْتَةً» یعنی وقتی زن سالخورده‌ای باشد جایز است چارقد و روسری را زمین بگذارد. بنابراین مقصود از نزدیک ساختن جلیباب، پوشیدن با آن می‌باشد؛ یعنی وقتی می‌خواهند از خانه بیرون بروند روسری بزرگ خود را با خود بردارند. البته معنی لغوی نزدیک ساختن چیزی، پوشانیدن با آن نیست بلکه از مورد چنین استفاده می‌شود. وقتی که به زن بگویند جامهات را به خود نزدیک کن مقصود این است که آن را رها نکن، آن را جمع و جور کن، آن را بی‌اثر و بی‌خاصیت رها نکن و خود را با آن بپوشان.

استفاده زنان از روپوشهای بزرگ که بر سر می افکنده‌اند دو جور بوده است: یک نوع صرفاً جنبه تشریفاتی و اسمی داشته است همچنانکه در عصر حاضر بعضی بانوان چادری را می بینیم که چادر داشتن آنها صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. با چادر هیچ جای بدن خود را نمی پوشانند، آن را رها می کنند. وضع چادر سرکردنشان نشان می دهد که اهل پرهیز از معاشرت با مردان بیگانه نیستند و از اینکه مورد بهره برداری چشمها قرار بگیرند ابا و امتناعی ندارند. نوع دیگر برعکس بوده و هست: زن چنان با مراقبت جامه های خود را به خود می گیرد و آن را رها نمی کند که نشان می دهد اهل عفاف و حفاظ است. خودبه خود دورباشی ایجاد می کند و ناپاکدلان را مأیوس می سازد. بعداً خواهیم گفت که تعلیلی که در ذیل جمله آمده است مؤید همین معنی است.

و اما مطلب دوم یعنی بحث در علتی که برای این دستور ذکر شده است: مفسرین گفته اند: گروهی از متافقیین اوایل شب که هوا تازه تاریک می شد در کوچه ها و معابر مزاحم کنیزان می شدند. البته برای کنیزان چنانکه قبلاً گفتیم پوشانیدن سر واجب نبوده است. گاهی از اوقات این جوانان مزاحم و فاسد متعرض زنان آزاد نیز می شدند و بعد مدعی می شدند که ما تفهمیدیم آزاد زن است و پنداشتیم کنیز است. لذا به زنان آزاد دستور داده شد که بدون جلباب یعنی در حقیقت بدون لباس کامل از خانه خارج نشوند تا کاملاً از کنیزان تشخیص داده شوند و مورد مزاحمت و اذیت قرار نگیرند.

بیان مذکور خالی از ایراد نیست، زیرا چنین می فهماند که مزاحمت نسبت به کنیزان مانعی ندارد و متافقیین آن را به عنوان عذری مقبول برای خود ذکر می کرده اند، در حالی که چنین نیست. اگرچه پوشانیدن موی سر بر کنیزان واجب نبوده است و شاید رمز آن هم این بوده که وضع کنیز معمولاً جالب و تحریک آمیز نیست و مورد رغبت کسی واقع نمی شود و به علاوه کارشان خدمت بوده چنانکه قبلاً اشاره کردیم، ولی در هر حال این مزاحمتها حتی در مورد

کنیزان نیز گناه محسوب می‌شده است و منافقین نمی‌توانسته‌اند کنیز بودن را عذر خود قلمداد کنند.

احتمال دیگری که در معنای این جمله داده شده این است که وقتی زن پوشیده و سنگین از خانه بیرون رود و جانب عفاف و پاکدامنی را رعایت کند افراد فاسد و مزاحم جرأت نمی‌کنند متعرض آنها شوند.

بنا به احتمال اول معنی جمله «ذَلِكَ أَذُنِي أُنْ يُغْرِقُنَّ فَلَا يُؤْذِينَ» این است که بدین وسیله شناخته می‌شوند که آزادند نه کنیز، پس مورد آزار و تعقیب جوانان قرار نمی‌گیرند. ولی بنا به احتمال دوم معنی جمله این است که بدین وسیله شناخته می‌شوند که زنان نجیب و عقیف می‌باشند و بیمار دلان از اینکه به آنها طمع ببندند چشم می‌پوشند زیرا معلوم می‌شود اینجا حریم عفاف است، چشم طمع‌گور و دست خیانت کوتاه است.

در این آیه حدود پوشش بیان نشده است. از این آیه نمی‌توان فهمید که آیا پوشیدن چهره لازم است یا نه. آیه‌ای که متعرض حدود پوشش است آیه ۳۱ سوره نور است که قبلاً درباره آن بحث شد.

مطلبی که از این آیه استفاده می‌شود و یک حقیقت جاودانی است این است که زن مسلمان باید آنچنان در میان مردم رفت و آمد کند که علائم عفاف و وقار و سنگینی و پاکی از آن هویدا باشد و با این صفت شناخته شود، و در این وقت است که بیمار دلان که دنبال شکار می‌گردند از آنها مأیوس می‌گردند و فکر بهره‌کشی از آنها در مخیله‌شان خطور نمی‌کند. می‌بینیم که جوانان ولگرد همیشه متعرض زنان جلف و سبک و لخت و عریان می‌گردند. وقتی که به آنها اعتراض می‌شود که چرا مزاحم می‌شوی، می‌گویند اگر دلش این چیزها را نخواهد با این وضع بیرون نمی‌آید.

این دستور که در این آیه آمده است مانند دستوری است که در بیست و پنج آیه قبل از این آیه خطاب به زنان رسول خدا وارد شده است: «فَلَا تَخْضَعْنَ

بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» یعنی در سخن گفتن رقت زنانه و شهوت‌آلود که موجب تحریک طمع بیمار دلان می‌گردد به کار نبرید. در این آیه دستور وقار و عفاف در کیفیت سخن گفتن را بیان می‌کند و در آیه مورد بحث دستور وقار در رفت و آمد را.

ما قبلاً گفتیم که حرکات و سکنات انسان گاهی زبانه‌دار است. گاهی وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنی‌دار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید دلت را به من بده، در آرزوی من باش، مرا تعقیب کن. گاهی برعکس با بی‌زبانی می‌گوید دست تعرض از این حریم کوتاه است.

به هر حال آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است، نه کیفیت خاصی برای پوشش. از نظر کیفیت پوشش فقط آیه ۳۱ سوره نور است که مطلب را بیان می‌فرماید و باتوجه بدین که این آیه بعد از آیه سوره نور نازل شده است می‌توان فهمید که منظور از «يُذْنِبْنَ عَلَنَهُنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» این است که دستور قبلی سوره نور را کاملاً رعایت نمایند تا از شر آزار مزاحمان راحت گردند.

در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» یعنی آنان که بدون جهت مردان و زنان بالیمان را آزار می‌رسانند بهتان و گناه بزرگی مرتکب می‌گردند. این آیه رسماً به کسانی پرخاش می‌کند که مردان و زنان مسلمان را آزار می‌رسانند. بلافاصله به زنان دستور می‌دهد که در رفتار خود وقار و سنگینی را کاملاً رعایت کنند تا از آزار افراد مزاحم مصونیت پیدا کنند. توجه بدین آیه بهتر به فهم مقصود آیه مورد بحث کمک می‌کند.

مفسران غالباً هدف جمله «يُذْنِبْنَ عَلَنَهُنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله را کنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند. مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی «يُذْنِبْنَ» پوشانیدن نیست اما چون غالباً پنداشته‌اند که این دستور برای باز شناخته‌شدن زنان آزاد از کنیزان بوده است اینچنین تعبیر

کرده‌اند. ولی ما قبلاً گفتیم که این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد. آنچه عجیب به نظر می‌رسد این است که مفسرانی که در اینجا چنین گفته‌اند غالباً همانها هستند که در تفسیر سوره نور با کمال صراحت گفته‌اند که پوشانیدن چهره و دو دست لازم نیست و آن را امر حَزَجی دانسته‌اند، از قبیل زمخشری و فخر رازی. چطور شده است که این مفسران متوجه تناقض در سخن خود نشده‌اند و ادعای منسوخیت آیه نور را هم نکرده‌اند؟

حقیقت این است که این مفسران تناقضی میان مفهوم آیه نور و آیه احزاب قائل نبوده‌اند. آیه نور را یک دستور کلی و همیشگی می‌دانسته‌اند خواه مزاحمتی در کار باشد یا نباشد ولی آیه سوره احزاب را مخصوص موردی می‌دانسته‌اند که زن آزاد یا مطلق زن مورد مزاحمت افراد و لنگرد قرار می‌گرفته است.

نکته‌ای از آیه مورد بحث استفاده می‌شود و آن این است که افرادی که در کوچه‌ها و خیابانها مزاحم زنان می‌گردند از نظر قانون اسلام مستحق مجازات سخت و شدیدی می‌باشند. تنها مثلاً آنها را به کلاتری جلب کردن و تراشیدن سر آنها کافی نیست، بسیار سخت‌تر باید مجازات شوند. قرآن می‌فرماید: «لَنْ يَكْفُرَ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا لَنْ يَكْفُرُوا وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» یعنی اگر اینها دست از عمل زشت خود برندارند تو را فرمان می‌دهیم که به آنها حمله ببری که دیگر جز اندکی در پناه تو نخواهند بود. حداقل آنچه از این آیه مفهوم می‌شود تبعید آنها از جامعه پاک اسلامی است. جامعه هر اندازه برای عفاف و پاکی احترام بیشتری قائل باشد برای خاننان مجازات شدیدتری قائل می‌شود، و عکس آن، برعکس.

حدود پوشش

بررسی

اکنون می‌خواهیم حدود پوششی که در اسلام بر زن واجب شده است، با توجه به همه دلایل موافق و مخالفی که در مسأله هست، از دیدة فقهی بررسی کنیم.

مجدداً توضیح می‌دهیم که بحث ما جنبه علمی دارد نه فتوایی. این بنده نظر خودم را می‌گویم و هر یک از شما باید عملاً به فتوای همان مجتهدی عمل کند که از او تقلید می‌نماید.

قبلاً لازم است مطالبی را که از نظر فقه اسلامی قطعی و مسلم است مشخص کنیم و سپس به مواردی که مورد اختلاف و قابل بحث است بپردازیم: ۱. در اینکه پوشانیدن غیر وجه و کفین بر زن واجب است، از لحاظ فقه اسلام هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. این قسمت جزء ضروریات و مسلمات است. نه از نظر قرآن و حدیث و نه از نظر فتاوی در این باره اختلاف و تشکیکی وجود ندارد. آنچه مورد بحث است پوشش چهره و دستها تا مچ است.

۲. مسأله «وجوب پوشش» را که وظیفه زن است از مسأله «حرمت نظر بر زن» که مربوط به مرد است باید تفکیک کرد. ممکن است کسی قائل شود به عدم وجوب پوشیدن وجه و کفین بر زن و در عین حال نظر بدهد به حرمت نظر از جانب مرد. نباید پنداشت که بین این دو مسأله ملازمه است. همچنانکه از لحاظ فقهی مسلم است که بر مرد واجب نیست سر خود را بپوشاند ولی این دلیل نمی‌شود که بر زن هم نگاه کردن به سر و بدن مرد جایز باشد.

بلی، اگر در مسأله نظر قائل به جواز شویم در مسأله پوشش هم باید قائل به عدم وجوب شویم؛ زیرا بسیار مستبعد است که نظر مرد بر وجه و کفین زن جایز باشد ولی کشف وجه و کفین بر زن حرام باشد. بعداً نقل خواهیم کرد که در میان ارباب فتوا در قدیم کسی را نمی‌توان یافت که قائل به وجوب پوشیدن وجه و کفین باشد ولی هستند کسانی که نظر را حرام می‌دانند.

۳. در مسأله جواز نظر تردیدی نیست که اگر نظر از روی «تَلَذُّذ» یا «ریبه» باشد حرام است.

«تَلَذُّذ» یعنی لذت بردن، و نگاه از روی تَلَذُّذ یعنی نگاه به قصد لذت بردن باشد؛ و اما «ریبه» یعنی نظر به خاطر تَلَذُّذ و چشم‌چرانی نیست ولی خصوصیت ناظر و منظور الیه مجموعاً طوری است که خطرناک است و خوف هست که لغزشی به دنبال نگاه کردن به وجود آید.

این دو نوع نظر مطلقاً حرام است حتی در مورد محارم. تنها موردی که استثنا شده نظری است که مقدمه خواستگاری است که در این مورد اگر تَلَذُّذ هم باشد - که معمولاً هم هست - جایز است. البته شرطش این است که واقعاً هدف شخص از دواج باشد یعنی مرد جداً به خاطر ازدواج بخواهد زن را ببیند و از لحاظ سایر خصوصیات مورد نظر زن را پسندیده باشد نه آنکه برای چشم‌چرانی قصد ازدواج را بهانه قرار دهد. قانون الهی مانند قانونهای بشری نیست که بتوان با صورتسازی خیال خود را راحت کرد. در اینجا وجدان انسان

حاکم است و خدای متعال که هیچ چیز بر او پوشیده نیست محاسب. علیهذا باید گفت در حقیقت استثنائی در کار نیست، زیرا آنچه قطعاً حرام است نگاه به قصد تَلذُّذ است و آنچه مانعی ندارد این است که نگاه به قصد تَلذُّذ نباشد ولی تَلذُّذ قهراً پیدا شود.

فقها تصریح کرده‌اند که جایز نیست کسی به زنها نگاه کند تا در بین آنها یکی را انتخاب کند. آنچه جایز است، در مورد یک زن خاص است که به او معرفی شده است و درباره‌اش می‌اندیشده از سایر جهات تردیدی ندارد، فقط از نظر چهره و اندام تردید دارد، می‌خواهد ببیند آیا می‌پسندد یا نه؟ برخی دیگر از فقها به صورت احتیاط مطلب را بیان کرده‌اند.



چهره و دو دست (وجه و کفین)

بعد از اینکه موارد قطعی پوشش را بیان کردیم نوبت می‌رسد به بحث دربارهٔ پوشش وجه و کفین.

مسئلهٔ پوشش برحسب اینکه پوشانیدن وجه و کفین واجب باشد یا نباشد دو فلسفهٔ کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. اگر پوشش وجه و کفین را لازم بدانیم درحقیقت طرفدار فلسفهٔ پرده‌نشینی زن و ممنوعیت او از هر نوع کاری جز در محیط خاص خانه و یا محیطهای صددرصد اختصاصی زنان هستیم.

ولی اگر پوشیدن سایر بدن را لازم بدانیم و هر نوع عمل محرک و تهییج‌آمیز را حرام بشماریم و بر مردان نیز نظر از روی لذت و ریبه را حرام بدانیم اما تنها پوشیدن گردی چهره و پوشیدن دستها تا مچ را واجب ندانیم آنهم به شرط اینکه خالی از هر نوع آرایش جالب توجه و محرک و مهیج باشد بلکه ساده و عادی باشد، آن وقت مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند و طرفدار فلسفهٔ دیگری هستیم و آن فلسفه این است که لزومی ندارد زن الزاماً به درون خانه رانده شود و پرده‌تشین باشد بلکه صرفاً باید این فلسفه رعایت گردد که هر

نوع لذت جنسی اختصاص داشته باشد به محیط خانواده، و کانون اجتماع باید پاک و متره باشد و هیچ‌گونه کامجویی خواه بصری و خواه لمسی و خواه سمعی نباید در خارج از کادر همسری صورت بگیرد. بنابراین زن می‌تواند هر نوع کار از کارهای اجتماعی را عهده‌دار شود.

البته در اینجا چند نکته هست:

الف. ما فعلاً در این مقام نیستیم که آیا زن در درجه اول باید به وظایف خانوادگی عمل کند یا خیر؟ شک نیست که ما طرفدار این هستیم که وظیفه اول زن مادری و خانه‌سالاری است.

ب. برخی از مناصب است که از نظر اینکه آیا زن از نظر اسلام می‌تواند عهده‌دار بشود یا نه، نیازمند بحث جداگانه و مفصل است. از قبیل سیاست و قضا و افتاء (فتوادادن و مرجعیت تقلید). ما درباره اینها جداگانه بحث خواهیم کرد.

ج. خلوت با اجنبیه خالی از اشکال نیست. شاید عقیده اکثر فقها حرمت باشد. ما فعلاً نظر به آن نوع کار اجتماعی نداریم که مستلزم خلوت با اجنبیه است.

د. از نظر اسلام مرد رئیس خانواده است و زن عضو این دایره است. علیهذا در حدودی که مرد مصالح خانوادگی را در نظر می‌گیرد حق دارد که زن را از کار معینی منع کند.

مقصود ما این است که اگر پوشیدن چهره و دو دست مخصوصاً چهره واجب باشد خودبه‌خود شعاع فعالیت زن به اندرون خانه و اجتماعات خاص زنان محدود می‌شود ولی اگر پوشیدن گردی چهره واجب نباشد این محدودیت خود به خود لازم نمی‌آید. اگر احیاناً محدودیتی پیدا شود از جهت خاص استثنائی خواهد بود.

به هر حال با لازم نبودن پوشیدن گردی چهره، حکم شرعی برخی از کارها

از نظر حرمت یا جواز روشن می‌گردد. بسیاری از کارهاست که از نظر فقهی و شرعی اولاً و بالذات بر زن حرام نیست ولی اگر پوشش وجه و کفین را لازم بشماریم ثانیاً و بالعرض بر زن حرام است، یعنی از آن جهت حرام است که مستلزم بازگذاشتن چهره و دو دست می‌شود. بنابراین جواز و عدم جواز آن کارها برای زن بستگی بدین دارد که پوشش وجه و کفین واجب باشد یا نباشد. ما ذیلاً چند نمونه از این کارها را مطرح می‌کنیم:

۱. آیا برای زن رانندگی جایز است؟

می‌دانیم که مسأله رانندگی بخصوص، حکمی ندارد، باید دید آن زن می‌تواند وظایف دیگر خود را در حین رانندگی اجرا کند یا نه؟ اگر پوشش وجه و کفین واجب باشد باید گفت زن نمی‌تواند رانندگی کند.

۲. آیا کار فروشنده‌گی در خارج از منزل برای زن جایز است یا نه؟

البته مقصود آن نوع فروشنده‌گیها نیست که فعلاً در دنیا معمول است و در حقیقت فریبندگی است نه فروشنده‌گی.

۳. آیا کار اداری برای زن جایز است یا نه؟

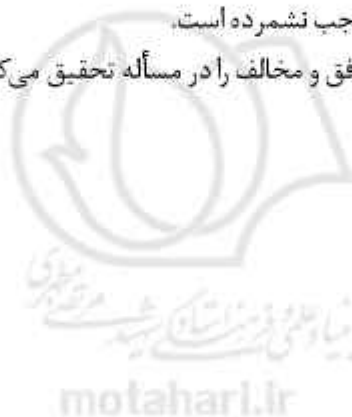
۴. آیا زن حق دارد عهده‌دار تدریس - ولو برای مردان - بشود یا نه؟ و آیا حق دارد که در کلاسی که مرد تدریس می‌کند متعلم باشد یا نه؟

اگر بگوییم پوشش وجه و کفین لازم نیست و مرد هم در صورتی که نظر ریه و تلذذ نداشته باشد می‌تواند به وجه و کفین نگاه کند، نتیجه این است که مانعی ندارد؛ و الاً جایز نیست.

خلاصه اینکه وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و ایرادهایی که مخالفین پوشش می‌گیرند در صورتی است که حجاب وجه و کفین را لازم بدانیم. ولی اگر پوشیدن وجه و کفین را واجب ندانیم، در پوشش سایر قسمتهای بدن هیچ‌گونه اشکال‌تراشی نمی‌توان کرد، بلکه اشکال بر طرف مخالف وارد است.

اگر زن مرض نداشته باشد و نخواهد لخت بیرون بیاید، پوشیدن یک لباس ساده که تمام بدن و سر جز چهره و دو دست تا مچ را بپوشاند مانع هیچ فعالیت بیرونی نخواهد بود. بلکه برعکس، تبرج و خودنمایی و پوشیدن لباسهای تنگ و مدهای رنگارنگ است که زن را به صورت موجودی مهممل و غیرفعال درمی آورد که باید تمام وقتش را مصروف حفظ پزیسیون خود کند. ما به زودی توضیح خواهیم داد و قبلاً نیز از قدمای مفسرین نقل کردیم که استثنای وجه و کفین به منظور رفع خَرَج و امکان دادن به فعالیت زن است و به همین ملاک است که اسلام آن را واجب نشمرده است.

اکنون دلائل موافق و مخالف را در مسأله تحقیق می‌کنیم.



ادلة موافق

به چند دلیل می توان گفت که پوشش وجه و کفین واجب نیست:

۱. آیه «پوشش» که همان آیه ۳۱ سوره نور است و برای بیان این وظیفه و تعیین حدود آن است پوشانیدن وجه و کفین را لازم نشمرده است. در این آیه به دو جمله می توان استناد جست. یکی جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» و دیگر جمله «وَلِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ».

در مورد جمله اول دیدیم که اکثر مفسران و عموم روایات، خضاب و سرمه و انگشتر و دستبند و امثال اینها را مصداق مستثنی (الآ ما ظَهَرَ) دانسته اند. این زینتها زینتهایی است که در چهره و دو دست نا مح صورت می گیرد. خضاب و انگشتر و دستبند مربوط به دست است و سرمه مربوط به چشم.

کسانی که پوشش وجه و کفین را واجب می دانند باید استثناء «إِلَّا مَا ظَهَرَ» را منحصر بدانند به لباس رو، و واضح است که حمل استثنا بر این معنی بسیار بعید و خلاف بلاغت قرآن است. مخفی داشتن لباس رو، به علت اینکه غیر ممکن است، احتیاج به استثنا ندارد؛ گذشته از اینکه لباس را وقتی می توان

زینت محسوب کرد که قسمتی از بدن نمایان باشد. مثلاً در مورد زنان بی پوشش می توان گفت که لباس آنها یکی از زینتهای آنهاست، ولی اگر زن تمام بدن را با یک لباس سرتاسری بپوشاند چنین لباسی زینت شمرده نمی شود.

خلاصه اینکه ظهور آیه را در اینکه قسمتی از زینت بدن را استثنا می کند نمی توان منکر شده، و صراحت روایات هم ابدأ قابل تردید نیست.

در مورد جمله دوم باید گفت: آیه دلالت دارد که پوشانیدن گریبان لازم است، و چون در مقام بیان حدّ است اگر پوشانیدن چهره هم لازم بود بیان می کرد.

دقت فرمایید! «خمار = روسری» اساساً برای پوشانیدن سر وضع شده است. ذکر کلمه «خَمْر» در آیه می فهماند که زن باید روسری داشته باشد، و واضح است که با روسری پوشانیدن مربوط به سر است، و اما اینکه غیر از سر آیا قسمت دیگری را هم باید با روسری پوشانید یا نه، بستگی به بیان آن دارد و چون در آیه فقط زدن دو طرف روسری بر گریبان مطرح است معلوم می شود که همین مقدار واجب است.

ممکن است کسی خیال کند معنی «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» این است که روسریها را مانند پرده از جلو چهره آویزان کنند تا حدی که روی گریبان و سینه را بپوشاند.

ولی متأسفانه به هیچ وجه نمی توان آیه را بدین معنی حمل کرد زیرا: اولاً کلمه «خمار» به کار رفته نه کلمه «جلیباب». خمار روسری کوچک است و جلیباب روسری بزرگ. روسری کوچک را نمی توان آن اندازه جلو کشید و مانند پرده آویزان کرد به طوری که چهره و دور گردن و گریبان و سینه را بپوشاند و در عین حال سر و پشت گردن و موها - که معمولاً در آن زمان بلند بوده است - پوشیده بماند.

ثانیاً آیه می فرماید با همان روسریها که دارید چنین عملی انجام دهید.

بدیهی است اگر آن روسریها را بدان شکل روی چهره می‌آویختند جلو پای خود را به هیچ وجه نمی‌دیدند و راه رفتن برایشان غیر ممکن بود. آن روسریها قبلاً «مشبک» و «توری» ساخته نشده بود که برای این منظور مفید باشد. اگر منظور این بود که لزوماً روسریها از پیش رو آویخته شود دستور می‌رسید که روسریهایی تهیه کنید غیر از این روسریهای موجود که بتوانید هم چهره را بپوشانید و هم راه بروید.

ثالثاً ترکیب ماده «ضرب» و کلمه «علی» مفید مفهوم آویختن نیست. چنانکه قبلاً گفتیم و از اهل فن لغت و ادب عرب نقل کردیم ترکیب «ضرب» با «علی» فقط مفید این معنی است که فلان چیز را بر روی فلان شیء مانند حائلی قرار داد. مثلاً معنی جمله «فَضَرْنَا عَلٰی اُذَانِنَا» این است که بر روی گوشهای اینها حائلی قرار دادیم. علیهذا مفهوم «وَلَيَضْرِبُنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰی جُيُوبِهِنَّ» این است که با روسریها بر روی سینه و گریبان حائلی قرار دهید. پس وقتی در مقام تحدید و بیان حدود پوشش است و می‌فرماید با روسریها بر روی گریبانها و سینه‌ها حائلی قرار دهید و نمی‌گوید بر روی چهره حائلی قرار دهید، معلوم می‌شود حائل قرار دادن بر روی چهره واجب و لازم نیست.

یک نکته دیگر که باید اینجا اضافه کرد این است که باید دید زنان مسلمان قبل از نزول این آیه روسری را به چه کیفیت به کار می‌برده‌اند؟

از لحاظ تاریخ مسلم است که زنان مسلمان قبل از نزول آیات پوشش به حکم عادت معمول آن روز عرب چهره خود را نمی‌پوشانیده‌اند، چنانکه قبلاً نقل کردیم روسری را از پشت گوشها رد کرده و اطراف آن را به پشت خود می‌انداخته‌اند و در نتیجه گوشها، گوشواره‌ها، چهره، گردن و گریبان نمایان بوده است. وقتی در همچو زمینه‌ای دستور داده شد که روسری را بر گریبان بزنند معنای این دستور این است که دو طرف روسری را از جانب راست و چپ به جلو آورده و به طور چپ و راست بر گریبان بزنند. به کار بردن این دستور موجب

می شود گوشها و گوشواره ها و گردن و گریبان پوشیده شود و چهره باز بماند. به نظر ما در اینکه آیه مورد نظر همین معنی را می فهماند هیچ تردیدی نیست و چون توجه کنیم که آیه در مقام بیان حدود پوشش است و به اصطلاح اصولیین اهمال در مقام بیان جایز نیست، به طور قطع می فهمیم که پوشانیدن چهره واجب نیست.

۲. در موارد بسیاری که مستقیماً مسأله پوشش یا مسأله جواز و عدم جواز نظر مطرح است ملاحظه می کنیم که در جواب و سؤالهایی که میان افراد و پیشوایان دین رد و بدل شده فقط مسأله «مویه مطرح است و مسأله «روه به هیچ وجه مطرح نیست؛ یعنی وجه و کفین مفروغ عنه و مسلم فرض شده است. و ما ذیلاً چند نمونه از این موارد را ذکر می کنیم:

الف. در مورد حرمت نظر به خواهر زن:

صَحِيحُ الْبَرْزَنْطِيِّ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَعْرِ امْرَأَتِهِ؟ فَقَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْقَوَاعِدِ. قُلْتُ لَهُ: أَحْتُمُ امْرَأَتَهُ وَالْعَرَبِيَّةَ سِوَاهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَمَا لِي مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ مِنْهَا؟ فَقَالَ: شَعْرُهَا وَ ذِرَاعُهَا.

احمد بن ابی نصر بزنتلی - که از اصحاب عالیقدر حضرت رضا علیه السلام است - می گوید از حضرت رضا سؤال کردم آیا برای مرد جایز است که به موی خواهر زنش نگاه کند؟ فرمود نه، مگر اینکه از زنان سالخورده باشد. گفتم پس خواهر زن و بیگانه یکی است؟ فرمود بلی. گفتم (در مورد سالخورده) چقدر برای من جایز است نگاه کنم؟ فرمود به موی او و ذراع (از انگشت تا آرنج) او می توانی نگاه کنی.

ملاحظه می‌فرمایید که هم در سؤال اول روایت و هم در آخرین جواب امام علی^{علیه السلام} آنچه ذکر شده است «مو» است نه «روه». به خوبی روشن است که مستثنی بودن چهره نزد طرفین مسلم بوده است، و هرگز نمی‌شود احتمال داد که مثلاً در مورد زنان سالخورده نگاه به مو و ذراع جایز باشد و نگاه به صورت جایز نباشد؛ درحالی که در جواب سؤال از مقداری که نظر به آن جایز است چهره ذکر نشده است.

ب. در مورد پسر بچه:

ایضاً صحیح البرزطلی عن الرضا علی^{علیه السلام} قال: يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَعِيسٍ بَشِيرٍ وَلَا تُغَطِّي الْمَرْأَةُ مِنْهُ شَعْرَهَا حَتَّى يَحْتَلِمَ^(۱).

حضرت رضا علی^{علیه السلام} به احمد بن ابی نصر برزطلی فرمود: وقتی پسر بچه به هفت سال رسید باید به نماز خواندن وادار کرده شود، ولی تا وقتی که بالغ نشده است بر زن لازم نیست موی خود را از او بپوشاند.

یعنی وادار کردن به نماز برای ایجاد عادت است و الا در هفت سالگی حکم مرد را ندارد، تا به حد بلوغ برسد.

در اینجا نیز پوشانیدن «مو» مطرح است نه «روه». روایات دیگر به همین مضمون در کتب حدیث زیاد است.

ممکن است گفته شود که مو به عنوان مثال ذکر شده است، به دلیل اینکه بدن ذکر نشده در حالی که می‌دانیم پوشانیدن بدن لازم است. بنابراین پوشانیدن چهره هم ممکن است واجب باشد و ذکر نشده باشد.

جواب این است که اگر پوشانیدن چهره واجب بود شایسته بود آن را به

عنوان مثال ذکر کنند چنانکه در عرف ماکه بنا بر لازم دانستن پوشانیدن چهره است مسأله پوشش را به لا و گرفتن تعبير می کنند و رمزش این است که قسمتی که در عمل بیشتر ممکن است مکشوف باشد همان چهره است و وقتی پوشانیدن آن بیان شود و جوب پوشانیدن قسمتهای دیگر به طریق اولی فهمیده می شود. و اما پوشانیدن سایر قسمتهای بدن عملاً مورد ابتلا نبوده است و شکی در عدم جواز آن وجود نداشته که مورد سؤال واقع شود.
ج. در مورد مملوک:

لَا يَأْسُ أَنْ يَرَى الْمَمْلُوكَ الشَّعْرَ وَالسَّاقَ ۱

جایز است که غلام به مو و ساق خانمی که مالک اوست نگاه کند.

در روایت دیگر در مورد خواجگان (که ممکن است مملوک هم نباشند) سؤال شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قِنَاعِ الْحَرَايِرِ مِنَ الْخِضْيَانِ. فَقَالَ: كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى بَنَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّقَعْنَ. قُلْتُ: وَكَانُوا أَحْرَارًا؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَالْأَحْرَارُ يَتَّقَعْنَ مِنْهُنَّ؟ قَالَ: لَا ۲.

محمد بن اسماعیل بن بزیع - که او نیز از اکابر اصحاب حضرت رضا علیه السلام است - می گوید: از حضرت رضا سؤال کردم که آیا زنان آزاده از خواجگان باید سر بیوشند؟ (در مورد کنیزان مسلم است که بر آنان

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۹ و کافی ج ۵ / ص ۵۳۱

۲. وسائل ج ۳ / ص ۲۹

پوشانیدن سر واجب نیست. لذا سؤال را مخصوص زندهای آزاد قرار داده است.) در پاسخ فرموده: نه، خواجهگان بر دختران پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد می شدند و آنها هم روسری نداشتند. پرسیدم آیا آن خواجهگان آزاد بودند یا برده؟ فرمود آزاد نبودند. پرسیدم اگر آزاد باشند باید سرها را از ایشان بپوشند؟ فرمود: نه.

در اینکه آیا خواجه و برده به زن محرم است یا نه، در تفسیر آیات بحث کردیم. اکثر فقها می گویند محرم نیست ولی در هر حال دلالت این روایات - و روایات زیاد دیگر در این مورد با همه اختلافی که از سایر جهات دارند و در کافی و وسائل و سایر کتب حدیث مذکور است - بر اینکه استثنای چهره مفروغ عنه و مسلم به شمار می رفته قابل تشکیک نیست.

د. در مورد زنان اهل ذمه^۱:

السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا حُرْمَةَ لِبَنَاتِ أَهْلِ الذَّمَّةِ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى شُعُورِهِنَّ وَ أَيْدِيهِنَّ^۲.

سکونی (از اهل تسنن است و از حضرت صادق زیاد روایت دارد و مورد قبول و اعتماد علمای شیعه است) از امام صادق نقل کرده است که فرمود: پیغمبر فرمود: حرام نیست که به موها و دستهای زنان اهل ذمه نظر بشود.

أَبُو الْبَخَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ

۱. یعنی مردمی که مسلمان نیستند ولی پیرو یکی از ادیان قدیم آسمانی می باشند و در پناه دولت اسلامی طبق قرارداد زندگی می کنند.

۲ و ۳. وسائل ج ۳ / ص ۲۶

بِالنَّظَرِ إِلَى رُؤُوسِ النِّسَاءِ مِنْ أَهْلِ الدَّمِيَّةِ ۱.
 علی رضی اللہ عنہ فرمود: نگاه به سر زنان اهل ذمه جایز است.

در این مسأله که نظر به زنان اهل کتاب جایز است فقها و مجتهدین متفق می‌باشند.

آیا اینکه جمعی از فقها قیدی را اضافه کرده‌اند و آن این است که باید به مقداری که در زمان پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم بین خود اهل ذمه متداول بوده است اکتفا کرده یعنی باید دید چه مقدار را در آن زمانها نمی‌پوشانیده‌اند، نگاه کردن به همان مقدار جایز است (آن هم بدون تلذذ و ریبه) و اما این اندازه که در این زمانها برهنه شده‌اند نگاه به آن جایز نیست.

ولی عقیده دیگران این است: هر اندازه از بدن آنها که معمولاً خودشان در ملاء عام نمی‌پوشند نظر به آن مانعی ندارد هر چند در زمان پیغمبر اکرم کمتر از آن را باز می‌گذاشته‌اند.

ه. در مورد زنان بیابان نشین:

عَبَادُ بَنِي صُهَيْبٍ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ يَقُولُ: لَا تَأْتِسُ بِالنَّظَرِ إِلَى
 رُؤُوسِ نِسَاءِ أَهْلِ تِهَامَةَ وَالْأَعْرَابِ وَ أَهْلِ السَّوَادِ وَالْعُلُوجِ لِأَنَّهُمْ إِذَا
 نُهُوا لَا يَنْتَهَوْنَ ۲.

حضرت صادق رضی اللہ عنہ فرمود: نگاه کردن به سر زنان تهامه، بادیه‌نشینان، دهاتیهای حومه ۲ و علج‌ها (غیر عربهای بی‌سواد که در

۲. همان

۳. در متن حدیث «اهل سواد» تعبیر شده است. سواد، قراء و کشتزارهای اطراف شهر را می‌گویند و شاید علت اینکه «سواد» نامیده می‌شود این باشد که به علت کشت و زرع از دور سیاه به نظر می‌رسد. بسیاری از اوقات مراد از کلمه «سواد» کشتزارهای حومه کوفه است.

حکم همان بادیه‌نشین‌های عرب هستند) مانعی ندارد زیرا ایشان را هرگاه نهی کنند فایده ندارد.

جمعی از فقها به مضمون این روایت فتوا داده‌اند. از مرحوم آیه‌الله آقا سید عبدالهادی شیرازی نقل شده است که ایشان این حکم را در مورد آن عده زنان شهری که همچون زنان دهاتی نهی کردن ایشان مفید واقع نمی‌شود تعمیم می‌دادند و به همین علتی که در حدیث ذکر شده است (که نهی کردن ایشان اثر ندارد) استناد می‌جستند. بعضی از فقها و مراجع بزرگ تقلید معاصر نیز عیناً همین‌طور فتوا می‌دهند و به همین علت که در حدیث ذکر شده استناد می‌کنند.^۱

ولی اکثر فقها چنین فتوا نمی‌دهند: حتی در مورد زنان بادیه‌نشین و دهاتی هم فقط به همین اندازه اکتفا می‌کنند که بر مردان واجب نیست رفت و آمد خود را از مکانهایی که این زنان وجود دارند قطع کنند. اگر گذر کردند و نظرشان افتاد مانعی ندارد، اما اینکه به صورت یک استثنای دائمی باشد، نه.

به هر حال استشهاد ما در این روایت و نظایر آن بدین است که در هیچ موردی از وجه و کفین سؤال نشده، و این بدان جهت بوده که عدم لزوم پوشانیدن آنها از نظر راویان، قطعی و مسلم بوده است و کوچکترین تردیدی در آن نمی‌رفته است و قبلاً گفتیم که هرگز احتمال نمی‌رود که پوشیدن «رو» را لازم می‌شناخته‌اند و در پوشیدن «مو» تردید داشته‌اند.

۳. روایاتی که مستقیماً حکم وجه و کفین را چه از نظر پوشیدن و چه از جنبه نگاه کردن بیان می‌کند، ولی البته عدم لزوم پوشیدن وجه و کفین دلیل بر جواز نظر نیست اما جواز نظر دلیل بر عدم لزوم پوشیدن وجه و کفین هست.

۱. رجوع شود به منهاج‌الصالحین جاب نهم، کتاب النکاح، مسأله ۳.

ما قبلأ در ذیل آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» بعضی از این روایات را ذکر کردیم و اکنون چند روایت دیگر را ذکر می‌کنیم:

الف. حَبْرُ مَسْعَدَةَ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ - وَ سُئِلَ عَمَّا تُظَاهِرُ الْمَرْأَةُ مِنْ زِينَتِهَا - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ^۱.

مسعدة بن زرارہ از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که وقتی از حضرت درباره زینتی که زن می‌تواند آشکار کند سؤال شد فرمود: چهره و دو کف.

ب. حَبْرُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ - قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَرْأَةِ تَمَوَّتْ فِي الشَّفْرِ مَعَ الرُّجَالِ لَيْسَ فِيهِمْ لَهَا ذُو مُحْرَمٍ وَلَا مَعَهُمْ إِفْرَأَةٌ فَتَمَوَّتْ الْمَرْأَةُ مَا يُضْتَعُ بِهَا؟ قَالَ: يُغَسَّلُ مِنْهَا مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّيِّئَةَ وَلَا تُنَسُّ وَلَا يُكْشَفُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ حَايِبَتِهَا الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِسِتْرِهَا. قُلْتُ: فَكَيْفَ يُضْتَعُ بِهَا؟ قَالَ: يُغَسَّلُ بَطْنُ كَفِّهَا ثُمَّ يُغَسَّلُ وَجْهُهَا ثُمَّ يُغَسَّلُ ظَهْرُهَا كَفِّهَا^۲.

مفضل بن عمر سؤال کرد از امام صادق درباره زنی که در سفر بمیرد و مرد محرم یا زنی که او را غسل دهد همراه او نباشد، فرمود: مواضع تیمم او را باید غسل دهند ولی نباید بدن او را لمس کنند و نباید زیباییهای او را که خدا پوشیدن آن را واجب فرموده است آشکار کرد. پرسیدم چگونه عمل کنیم؟ فرمود اول باطن کف دست او را باید شست، سپس چهره و بعد پشت دستهایش را.

۱. قرب الاستناد ص ۴۰

۲. وسائل ج ۱ / ص ۱۳۵

ملاحظه می فرمایید که تصریح دارد که چهره و کفین جزء قسمتهایی که پوشانیدنش واجب گردیده است نیست.

ج. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُنْظَرَ مِنَ الْمَرَأَةِ الَّتِي لَا تَحِلُّ لَهُ؟ قَالَ: الْوَجْهُ وَالْكَفُّ وَمَوْضِعُ السَّوَارِ.

علی بن جعفر فرزند امام ششم است و مرد بسیار جلیل القدری است، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می پرسد برای مرد چه مقدار جایز است به زنی که محرمش نیست نگاه کند؟ حضرت در جواب فرمود: چهره و کف و جای دستبند.

د. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَنَا مَعَهُ. فَلَمَّا انْتَهَيْتُمَا إِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَسَلَامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ أَدْخُلْ؟ قَالَتْ: أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَدْخُلْ أَنَا وَمَنْ مَعِي؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ عَلَيَّ قِتْنَاعٌ. فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ! خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتَيْكَ فَتَقْنَعِي بِهِمَا رَأْسَكَ. فَقَعَلَتْ. ثُمَّ قَالَ: أَلَسَلَامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَدْخُلْ؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَنَا وَمَنْ مَعِي؟ قَالَتْ: وَمَنْ مَعَكَ. قَالَ جَابِرٌ: فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَدَخَلْتُ وَإِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ أَضْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ خِرَازِيَةٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا أَرَى وَجْهَكَ أَضْفَرُ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْجُوعُ. فَقَالَ: أَلَلَّهِمْ مُشْبِعُ الْجُوعِ وَ دَافِعُ الضَّيْعَةِ، أَشْبِعُ فَاطِمَةَ بِثَلَاثَةِ

مُحَمَّدٍ. قَالَ جَابِرٌ: فَتَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِّ يُتَخَدَّرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّىٰ عَادَ
وَجْهُهَا أَحْمَرَ، فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ^۱.

مضمون حدیث به طور اختصار این است: جابر می گوید: در خدمت رسول خدا ﷺ به در خانه فاطمه علیها السلام آمدم. رسول خدا سلام کرد و اجازه ورود خواست. فاطمه علیها السلام اجازه داد. پیغمبر اکرم فرمود: با کسی که همراه من است وارد شوم؟ زهرا علیها السلام گفت: پدر جان! چیزی بر سر ندارم. فرمود: با قسمتهای اضافی روپوش خودت سرت را بپوشان. سپس مجدداً استعلام کرد که آیا داخل شویم؟ پاسخ شنیدیم: بفرمایید. وقتی وارد شدیم چهره زهرا علیها السلام آنچنان زرد بود که مانند شکم ملخ می نمود. رسول اکرم ﷺ پرسید: چرا چنین هستی؟ جواب داد: از گرسنگی است^۲. پیغمبر اکرم دعا فرمود که خدایا! دختر مرا سیر

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۸ وافی مجلد ۱۲ / ص ۱۲۴ و مسائل ج ۳ / ص ۲۷

۲. پس از نشر چاپ اول این کتاب، بعضی از ما توضیح خواستند که چگونه ممکن است چهره دختر پیغمبر اکرم از گرسنگی زرد باشد؟ چرا و به چه دلیل گرسنه بوده اند؟ از پرسش کنندگان متشکریم که سؤال خود را با ما در میان گذاشتند. باید به دو نکته توجه داشته باشند: یکی اینکه زندگی آن روز مسلمانان در مدینه غالباً به سختی می گذشت. جنگها و کشمکشها خودبه خود بر اقتصاد لاغر مدینه ضربه می زد و گاهی توأم می شد با خشکسالی، چنانکه در سالی که غزوه تبوک اتفاق افتاد خشکسالی سختی روی داده بود و لهذا سپاه تبوک را «جیش العسرة» نامیدند. اصحاب صُفَّه گاهی آنچنان در سختی بودند که جامعه کافی برای شرکت در نماز جماعت نداشتند. رسول خدا روزی پندهای در خانه دخترش زهرا آویخته دید، گزاهت نشان داد. زهرا فوراً آن را پیش پدر فرستاد و رسول خدا آن را تکه تکه کرد و به اصحاب صنفه داد.

نکته دیگر اینکه درست است که علی مرد کار بود، علاوه بر حقوق سربازی و غنائم جنگی کارهای کشاورزی داشت و احياناً با مزدوری در باغهای دیگران تحصیل روزی می کرد. ولی علی و زهرا کسانی نبودند که خود سیر بخوابند و در اطراف آنها شکمها گرسنه باشد. آنها آنچه به کف می آوردند به دیگران اיתار می کردند. سوره مبارکه «قُلْ أَسئِلُكُمْ» در همچو

گردان. پس از دعای پیغمبر اکرم چهره زهرا گلگون شد و گویی دویدن خون رادر زیر پوست صورت می دیدم و زهرا از آن پس گرسنه نماند.

دلالت این حدیث بر اینکه پوشانیدن چهره واجب نیست و نیز بر اینکه نظر کردن به چهره جایز است، بسیار روشن می باشد.

ه. عَنْ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الذَّرَاعَيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ مِمَّنِ الزَّيْتَةُ أَلْسَى قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُبَدِينَ زَيْتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُوكَتَيْنِ» قَالَ: تَعَمُّ وَ مَادُونَ الْحِمَارِ مِنَ الزَّيْتَةِ وَ مَادُونَ الشَّوَارِئِ ^۱.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم که آیا ذراعهای زن از قسمتهایی است که باید از غیر محارم پنهانند؟ فرمود: بلی و آنچه زیر روسری قرار می گیرد باید پوشیده شود، و همچنین از محل دستپند به بالا پوشیده شود.

۴. روایاتی که در باب احرام، پوشانیدن چهره را بر زن حرام می کند.

بسیار مستبعد است که بگوییم گشودن چهره در غیر حال احرام از محرمات محسوب می شود و در حال احرام واجب است. و یا در نظر گرفتن اینکه وقتی شخص مُحْرِم مناسک عمره یا حج را بجا می آورد معمولاً در میان

→ زمینه‌ای نازل گردید.

آری مسلمانان صدر اول در چنان شرایط خلافت فرسایي پرچم اسلام را به دوش گرفتند و تا دورترین نقاط جهان بردند.

گرسنگی خاندان پیامبر نقصی برای آنها به شمار نمی روه، افتخاری است که بر پیشانی مقدستان می درخشد.

۱. کانی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵ و وافى مجلد ۱۲ / ص ۲۲۱

اجتماع انبوهی از زن و مرد است، روشن است که اگر پوشانیدن چهره از مرد لازم باشد می باید قید شود؛ گذشته از اینکه در روایتی وارد شده است که حضرت باقر علیه السلام زنی را دید که در حال احرام به وسیله بادبزن چهره خود را پوشانیده است؛ امام علیه السلام شخصاً با چوبدستی خود بادبزن را از چهره آن زن دور فرمود.

از بعضی روایات فهمیده می شود که باز بودن چهره زن در حال احرام به جای باز بودن سر برای مرد است و منظور این است که محرم از تأثیر گرما و سرما رنج ببرد؛ چنانکه در حدیثی آمده است که زنی در حال احرام نقاب زده بود؛ حضرت باقر علیه السلام فرمود نقاب را بردار، زیرا اگر نقاب داشته باشی رنگ چهره ات تغییر نمی کند، یعنی باید آفتاب رنگ پوست صورتت را عوض کند.

پس منظور از اینکه مُحَرَّم اگر مرد است باید سر را برهنه کند و اگر زن است چهره را، این است که از آسایش و رفاهی که در حال معمولی برخوردار است قدری کاسته شود. ولی چون شارع مقدس می خواسته قانون «پوشش» به حال خود باقی باشد، به زن دستور فرموده که سر را برهنه کند و تنها به برهنه کردن چهره اکتفا کرده است. و اگر شارع می خواست در حال احرام از قانون «پوشش» صرف نظر کند، ممکن بود برای زن هم برهنه کردن سر را لازم بشمارد. و در بین فقها هرگز کسی نگفته است که منظور شارع این است که در مورد احرام استثنائی برای پوشش قائل شده باشد.

□

روایات و قرآنی که در این باب است، در اخبار و روایات شیعه و سنی و در تاریخ اسلام فوق العاده زیاد و غیر قابل انکار است. آنچه ذکر کردیم نمونه ای بود. نقل همه آنها خود یک کتاب می شود.

ادله مخالف

برای وجوب پوشش وجه و کفین متقابلاً به دلایل زیر تمسک جسته شده است:

۱. سیره مسلمین

درست است که ظاهر آیات و روایات این است که پوشش وجه و کفین لازم نیست ولی نمی توان منکر شد که سیره متدینین برخلاف این است. سیره چیزی نیست که به سهولت بتوان از آن چشم پوشید، اگر واقعاً سیره مسلمین از صدر اسلام تا کنون به طور مستمر و پیگیر این باشد که پوشش وجه و کفین را لازم بشمارند دلیل روشنی است که این درسی بوده که مسلمانان از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار آموخته اند. اصطلاحاً می گویند سیره مستمّره مسلمین کشف از سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند و سیره پیغمبر البته حجت است. در بسیاری از موارد، فقها در اثبات احکام به سیره تمسک می جویند. مثلاً در مورد ریش تراشی می گویند محکمترین دلیل حرمت آن سیره مسلمین

است که ریش را نتراشند. (البته در اینجا مناقشه شده که از نتراشیدن ریش که بین مسلمین متداول است می‌توان استنتاج کرد که ریش گذاشتن حرام نیست، ولی اینکه ریش گذاشتن واجب باشد استنباط نمی‌شود زیرا ممکن است مستحب و یا مباح باشد). در مسأله پوشش وجه و کفین نیز به سیره مسلمین تمسک شده است.

در جواب این استدلال باید یک نکته تاریخی و اجتماعی را مورد دقت قرار دهیم. آن نکته این است که اگرچه پوشش در بین عرب مرسوم نبود و اسلام آن را به وجود آورد ولی در ملل غیر عرب به شدیدترین شکل رواج داشت.

در ایران و در بین یهود و مللی که از فکر یهود پیروی می‌کردند حجاب به مراتب شدیدتر از آنچه اسلام می‌خواست وجود داشت. در بین این ملتها وجه و کفین هم پوشیده می‌شد، بلکه در بعضی از ملتها سخن از پوشیدن زینت زن و چهره زن نبود، سخن از پنهان کردن زن و به اصطلاح «قائم» کردن زن بود و این فکر به صورت عادت سفت و سختی درآمده بود. اسلام گرچه پوشانیدن وجه و کفین را واجب نکرد ولی تحریم هم نکرد، یعنی اسلام علیه پوشانیدن چهره قیام نکرد و باز گذاشتن را واجب ننمود و در نتیجه ملتهای غیر عرب که مسلمان شدند از همان عادت و رسم دیرین خود تبعیت کردند. اسلام با رسم پوشیدن چهره جز در مورد احرام مخالفت نداشت بلکه همان طور که قبلاً تذکر دادیم استثنای وجه و کفین یک رخصت تسهیلی است. رجحان اخلاقی تستر تا حد امکان، مورد توجه اسلام است. علیهذا فرضاً سیره‌ای وجود داشته باشد دلیل بر وجوب پوشیدن وجه و کفین نمی‌شود.

به علاوه چنین سیره‌ای در زمان پیغمبر و صحابه و در زمان ائمه اطهار وجود نداشته است. آنچه از زوایای تاریخ به دست می‌آید این است که سیره مسلمین در قرون اولیه اسلام با سیره آنها در قرون بعدی - مخصوصاً پس از اختلاط ملت عرب با ملتهای دیگر و بالاخص پس از تأثر از رسوم و عادات

امپراطوری روم شرقی از یک طرف و رسوم ایرانی از طرف دیگر - بسیار متفاوت بوده است تا آنجا که برای بسیاری از مورخان غربی که از متون اسلامی اطلاع صحیحی ندارند این توهم پیش آمده که اساساً اسلام دستوری درباره پوشش نداده است و همه اینها از خارج دنیای اسلام به میان مسلمین سرایت کرده است و ما در بخش اول این کتاب سخنانشان را نقل کردیم، و البته همان طور که قبلاً تذکر دادیم این سخن یاوه‌ای بیش نیست. اسلام دستورهای اکید درباره پوشش دارد و فلسفه خاصی را هم در نظر گرفته است.

پس اولاً چنین سیره مستمره‌ای وجود نداشته است، و ثانیاً فرضاً چنین سیره‌ای در میان مسلمین وجود می‌داشت دلیل نبود مگر آنکه ثابت شود عمل خود معصومین هم بر همین منوال بوده که البته آن هم ثابت نیست بلکه از بعضی روایات گذشته معلوم شد که عمل معصومین نیز با آنچه در قرون اخیر اسلامی رایج شده است موافقت ندارد.

تمسک به سیره مسلمین یک تتبع تاریخی عمیقی می‌خواهد. هزاران تغییرات تدریجی و آرام عملاً در رفتار ملت‌ها پیدا می‌شود که چون توأم با یک حادثه پرسروصدا نیست تاریخ از ضبط آنها سکوت می‌کند. در مورد انواع به اصطلاح «مد»های لباس مردانه در طول قرون آنقدر تغییرات پیدا شده که قابل احصا نیست.

بدین ترتیب که ما سیره را توجیه کردیم دیگر نمی‌توان آن را کاشف از سیره نبوی و درسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست و حجت نخواهد بود. اگر ما بتوانیم وجود چنین سیره و روشی را از شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اثبات کنیم باز هم دلیل بر وجوب نخواهد شد، فقط دلیل بر جواز است و حداکثر دلیل بر ارجحیت است. و چنانکه در تفسیر آیه «وَ أَنْ يَسْتَفِئِفْنَ خَيْرٌ لَّهنَّ» یادآور شدیم شکی نیست که هر چه اصل تستر بیشتر رعایت شود از نظر تأمین هدف شارع بهتر است.

شهید ثانی رضوان الله علیه در **مسالك** ضمن بحث از ادله این مسأله، در پاسخ استدلال به سیره و اتفاق مسلمین چنین می‌گوید:

وَدَعَوَى اتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ مُعَارَضٌ بِبَيْتِهِ وَ لَوْ تَمَّ لَمْ يَلْزَمَ مِنْهُ تَحْرِيمُ
هَذَا الْمِقْدَارِ لِجَوَازِ اسْتِنَادِ مُنْعِيهِمْ إِلَى الْمَرْوَةِ وَالْغَيْرِ بَلْ هُوَ الْأَظْهَرُ، أَوْ
عَلَى وَجْهِ الْأَفْضَلِيَّةِ إِذْ لَا شَكَّ فِيهَا.

ادعای اتفاق مسلمین بر جلوگیری از بازگذاشتن چهره و دو دست مردود است. اولاً به دلیل اینکه ضد چنین اتفاقی نیز نقل شده است؛ یعنی نقل شده که سیره مسلمین همواره اینچنین بوده است که زنان چهره و دو دست را باز می‌گذاشته‌اند.

(قبلاً ایشان یکی از ادله موافقین بازگذاشتن چهره و دو دست را چنین بیان کرده‌اند:

لِإِطْبَاقِ النَّاسِ فِي كُلِّ عَصْرٍ عَلَى خُرُوجِ النِّسَاءِ عَلَى وَجْهِ يَحْصُلُ مِنْهُ
بُذُو ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ تَكْبِيرٍ.

عمل مردم عموماً در همه اعصار بر این بوده است که زنان به نحوی از خانه بیرون می‌آمده‌اند که چهره آنها نمایان بوده است و کسی این عمل را متکبر نمی‌شمرد (است).

ثانیاً بر فرض که قبول کنیم سیره مسلمین بر جلوگیری از کشف وجه و کفین است باز دلیل نمی‌شود، زیرا سیره وقتی دلیل می‌شود که ریشه‌ای جز قبول فرمان پیغمبر در کار نباشد تا دلیل بر فرمان پیغمبر بشود، ولی در اینجا احتمال می‌رود که ریشه این سیره حسن غیرت و مردانگی افراد باشد نه اطاعت از دستور پیغمبر، و ظاهر هم

همین است که ریشه این سیره حس غیرت و مردانگی مردم است. احتمال هم می‌رود که ریشه سیره افضلیت پوشش باشد، زیرا شکی نیست که به فرض جواز، پوشانیدن افضل است از باز گذاشتن.

۲. ملاک

دلیل دیگری که بر لزوم پوشانیدن چهره و دو دست اقامه شده این است که «ملاک» یعنی آن فلسفه‌ای که ایجاب می‌کند سایر قسمت‌های بدن پوشیده باشد ایجاب می‌کند که چهره و دو دست نیز پوشیده باشد. مگر فلسفه پوشیدن سایر قسمت‌های بدن جز جنبه فتنه‌انگیزی آنهاست؟! زیبایی چهره و فتنه‌انگیز بودن آن کم از بعضی دیگر از قسمت‌های بدن نیست بلکه بیشتر است. بنابراین معقول نیست که مثلاً پوشانیدن «موه» به خاطر زیبایی و فتنه‌انگیزی‌اش واجب باشد ولی پوشانیدن «روه» که مرکز زیبایی‌های زن است واجب نباشد. در دین مقدس اسلام هر چیزی که موجب تحریک شهوات و برهم زدن عفاف و پاکدامنی است قدغن شده، آیا ممکن است با چنین مبثایی پوشش چهره و دو دست، مخصوصاً چهره، لازم شمرده نشده باشد؟

در جواب این استدلال می‌گوییم: شکی نیست که واجب نبودن پوشش وجه و کفین از این جهت نیست که ملاک و فلسفه اصلی پوشش در آن وجود ندارد، بلکه همچنانکه قبلاً اشاره کردیم و از قدمای مفسرین نیز نقل نمودیم از جهت این است که ملاک دیگری ایجاب می‌کند که در این مورد استثنا به وجود آید. آن ملاک دیگر این است که پوشش وجه و کفین اگر به طور وجوب پیشنهاد شود موجب حَرَج و فَلَاح و سلب امکان فعالیت عادی از زن می‌گردد.

چنانکه قبلاً هم گفتیم پوشش وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و مفهوم حجاب و اثر آن با اضافه کردن و حذف کردن این قسمت کاملاً عوض می‌شود.

برای اینکه این بحث بهتر روشن شود باید یک اصطلاح مربوط به علم اصول فقه را توضیح دهیم:

اصولتین می‌گویند مباح بر دو قسم است: مباح اقتضائی و مباح لااقتضائی.

بعضی از کارها نه دارای مصلحتی است که باعث شود شارع آن را واجب کند و نه دارای مفسده‌ای است که سبب شود حکم به تحریم آن دهد. این کارها به علت اینکه ملاکی برای وجوب یا حرمت ندارند مباح شمرده می‌شوند و به همین جهت آنها را مباهای لااقتضائی می‌نامند. شاید اکثر مباهات از این نوع باشد.

ولی برخی دیگر از کارها علت مباح شدنش وجود حکمتی است که ترخیص آن کار را ایجاب می‌کرده است؛ یعنی اگر شارع آن کار را مباح نمی‌کرد مفسده‌ای لازم می‌آمد. این نوع از مباهات را مباح اقتضائی می‌نامند. در این نوع از مباح ممکن است مصلحت یا مفسده‌ای در فعل یا ترک آن کار وجود داشته باشد ولی شارع به خاطر رعایت مصلحت مهمتر که رخصت را ایجاب می‌کرده است حکم به اباحه کرده و از آن ملاک دیگر چشم پوشیده است.

مباحهایی که به خاطر خَرَج مباح قرار داده شده از این قبیل است. مقتن در نظر گرفته است که اگر بخواهد مردم را از برخی از کارها منع کند زندگی بر آنها دشوار می‌شود، لذا از تحریم آن چشم پوشیده است.

بهترین مثال مسأله طلاق است. شک نیست که طلاق از نظر اسلام عملی ناپسند و مبعوض است تا حدی که آن را زشت‌ترین مباح و «أَبْعَضُ الْحَلَالِ» خوانده است. در عین حال شارع مقدس حکم به تحریم طلاق نکرده، به مرد اختیار داده است که زنش را طلاق بدهد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر این عمل در نظر شارع اسلام مبعوض و منفور است پس چرا آن را حلال قرار داده است و اگر مبعوض نیست

پس اینهمه نكوهش درباره آن چیست و اساساً «ابغض الحلال» یعنی چه؟ محدثین روایت کرده‌اند: ابو ایوب انصاری می‌خواست زنش ام ایوب را طلاق دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید، فرمود: «إِنَّ طَلَّاقَ أُمِّ أَيُّوبَ كَحُوبٍ»^۱ یعنی طلاق دادن ام ایوب گناهی بزرگ است.

در عین حال اگر ابو ایوب زنش را طلاق می‌داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود که این طلاق باطل است.

رمز این مطلب چیست؟ آیا ممکن است چیزی به قدر یک حرام، مبعوض و ناپسند باشد ولی در عین حال مباح باشد؟

بلی، ممکن است چیزی به قدر یک حرام و بیش از بسیاری از حرامها مبعوض باشد ولی به خاطر مصلحتی تحریم نشود.

رمز این مسأله در باب طلاق این است که اسلام نمی‌خواهد بنای ازدواج را بر اجبار و الزام بگذارد، و نباید. مرد باید حامی و علاقه‌مند به زن باشد و زن باید در شکل یک محبوب در خانه بماند؛ یعنی اساس کانون خانوادگی محبت است. عشق و علاقه اجبار بر دار نیست. صحیح نیست که قانون بخواهد زن را به زور به شوهرش بچسباند. وقتی علاقه بین زن و شوهر وجود نداشته باشد طبعاً زیربنای کانون خانوادگی از میان رفته است؛ مخصوصاً اگر تنفر از ناحیه مرد باشد، زیرا سررشته علقه خانوادگی در جانب مرد است و اگر مرد علاقه‌مند باشد زن طبق طبیعت خودش که می‌خواهد او را دوست بدارند علاقه‌مند می‌شود. زن به محبوب داشتن اهمیت نمی‌دهد، به محبوب بودن اهمیت می‌دهد؛ یعنی زن آن مردی را دوست می‌دارد که او را دوست بدارد؛ مردی محبوب اوست که او محبوب آن مرد باشد. لهذا کلید علقه خانوادگی در دست مرد است و همینکه علاقه مرد از بین رفت کانون خانوادگی به طور طبیعی

منحل است. چنین کانونی را که باید بر محبت و علاقه و صمیمیت استوار باشد نمی‌شود با زور و اجبار قانونی نگهداری کرد. زن مانند نوکر یا کارگر نیست که قانون اجباری بتواند او را در محل کارش علی‌رغم صاحب کار نگهداری کند. اسلام تدابیری اندیشیده است که دل‌سردی و بی‌مهری بین زوجین پیش نیاید و مرد از روی شوق و رغبت پروانه‌وار به دور شمع وجود همسرش بچرخد. اما اگر موجبات نارضایی و جدایی فراهم شد و مرد خواست همسرش را طلاق بدهد، اسلام این کار را بسیار زشت می‌داند ولی مانع آن هم نمی‌شود زیرا دیگر چاره‌ای نیست.

این یک نمونه روشنی از مباحثهای افتضائی است.

غالب استثناهای باب حجاب از همین قبیل است، خواه استثناهایی که در باب محارم است یا استثناهایی که از لحاظ مقدار پوشش است. لهنذا در مورد محارم (غیر شوهر) هر قدر زن پوشیده‌تر باشد بهتر است.

تهییج شهوت در مورد محارم درجه اول از قبیل پدر و فرزند و عمو و برادر تقریباً صفر است ولی جاذبه زن مخصوصاً اگر جوان و زیبا باشد در محارم درجات بعدی مخصوصاً در محارم سببی از قبیل پدر شوهر و پسر شوهر بی‌تأثیر نیست. رخصت شارع در این موارد برای ضرورت اختلاط و معاشرتهای زیادی است که بین محارم اجتناب‌ناپذیر است. فکر کنید اگر پوشش زن نسبت به برادر و پدر لازم باشد چقدر زندگی خانوادگی دشوار خواهد شد!

در مورد پدر و عمو و حتی برادر طبعاً رغبت جنسی وجود ندارد مگر در افراد منحرف و استثنائی، ولی در مورد پسر شوهر عمده ملاک همان عسر و حرج است. اگر مردی زن زیبا و پسر جوانی دارد هرگز این پسر نسبت به زن پدر مانند فرزند نسبت به مادر خود نیست. بنابراین مباح بودن ترک پوشش در برابر بعضی محارم نیز به ملاک عسر و حرج است و ما این نکته را که ملاک عسر و حرج است از آیه ۵۸ سوره نور استفاده کردیم که می‌فرماید: «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ»

علی‌تغیض». بعضی از مفسرین از قبیل صاحب کشف نیز در ذیل همین جمله بدین نکته اشاره کرده‌اند. همان‌طور که مکرر گفته‌ایم چون این استثناها از ناحیه حرج است نه اینکه ملاک تحریم وجود نداشته باشد، بنابراین هر قدر تستر بیشتر رعایت شود بهتر است؛ یعنی جدایی زن و مرد، پوشش، ترک نظر و هر چیز دیگری که انسان را از حریم مسائل جنسی دور می‌کند رجحان دارد و مادامی که ممکن است باید مراعات گردد.

اگر کسی بپرسد در کلاس یا مجلسی که زن و مرد هر دو شرکت می‌کنند و زنان به قدر کافی پوشیده هستند آیا اگر یک در میان بنشینند بهتر است یا اینکه زنها در یک قسمت و مردها در قسمت دیگر بنشینند؟ جواب این است که البته جدا بنشینند بهتر است.

به‌طور کلی اصل ضرورت و احتیاج را باید در نظر گرفت. نباید این ترخیص شرعی بیهانه‌ای به دست دهد که مردان و زنان اجنبی حریم را از میان بردارند و خطر برخورد های زن و مرد را فراموش کنند.

هیچ غریزه‌ای به سرکشی و حساسیت غریزه جنسی نیست. احتیاطها و توصیه‌های اسلام مبنی بر دور نگه داشتن زنان و مردان اجنبی تا حدودی که حرج و فلج ایجاد نکند مبنی بر این اصل روانی است. روانشناسی و روانکاوی صدر صد این نظر را تأیید می‌کند و تواریخ و داستانها حکایت می‌کنند که گاهی یک برخورد، یک تلاقی نگاهها در ظرف یک لحظه اساس خانواده‌ای را متلاشی کرده است.

به نیروی تقوا و ایمان در مقابل موجبات همه گناهها می‌توان تکیه کرد مگر در مورد گناهان مربوط به غریزه جنسی، اسلام هرگز نیروی تقوا و ایمان را با اینکه قویترین نیروهای اخلاقی است یک ضامن کافی در برابر تحریکات و دسایس این غریزه ندانسته است.

چقدر عالی و لطیف سروده حافظ شیراز در غزل معروف خود که با این

بیت آغاز می‌شود:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
آنجا که می‌گوید:

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش

که در این خیل حصاری به سواری گیرند

آری در خیل خوبان، سواری برای فتح حصاری از تقوا کافی است.

۳. روایت

دلیل سوم از ادله کسانی که پوشش وجه و کفین را لازم شمرده‌اند روایتی است که در کتب حدیث نقل شده و شهید ثانی در مسالک به آن استدلال و سپس نقد کرده است. مضمون روایت این است:

در حجة الوداع زنی برای پرسیدن مسأله‌ای خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. فضل بن عباس پشت سر رسول خدا سوار بود. نگاههایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. رسول اکرم متوجه شد که آندو به هم خیره شده‌اند و زن جوان به جای اینکه توجهش به جواب مسأله باشد همه توجهش به فضل است که جوانی نارس و زیبا بود. رسول اکرم با دست خود صورت فضل را چرخانید و فرمود زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پانهد!^۱
شهید رضوان الله علیه در پاسخ این استدلال می‌گوید:

این روایت دلیل بر عدم وجوب پوشیدن چهره است و حتی دلیل بر جواز نظر به چهره اجنبیه است نه دلیل بر وجوب پوشیدن چهره و بر حرمت نظر.^۱

۱. صحیح بخاری ج ۸ / ص ۶۳

ما سخن شهید را چنین توضیح می‌دهیم: اولاً طبق مفاد این حدیث پیغمبر اکرم زن را از باز گذاشتن چهره‌اش نهی نفرموده بود که منتهی بدین جریان شد. ثانیاً خود رسول اکرم ضمن پاسخ دادن به مسأله آن زن به چهره زن نگاه می‌کرد که متوجه شد آن زن آزمندانه به چهره زیبای فضل خیره شده است. ثالثاً قرآن این قصه حکایت می‌کند که نگاه آندو به یکدیگر شهوت‌آلود بوده است. شک نیست که این‌گونه تبادل نگاهها حرام است. بدین جهت بود که رسول اکرم دست خود را به پشت سر برد و چهره فضل را به طرف دیگر برگردانید که دیگر او به آن زن نگاه نکند و آن زن به او. رابعاً بعد از این جریان نیز زن را امر به پوشیدن چهره نکرد، بلکه عملاً مانع نگاههای شهوت‌آلود آندو به یکدیگر شد.

شیخ انصاری نیز در رساله نکاح پس از آنکه این حدیث را از طرف طرفداران لزوم پوشیدن چهره و حرمت نظر نقل می‌کند، می‌فرماید: این حدیث بر خلاف مدعای آنها بیشتر دلالت دارد.

۴. خواستگاری

یکی دیگر از ادله کسانی که پوشش چهره را لازم دانسته‌اند این است که در مورد کسی که قصد ازدواج دارد اجازه داده شده است که به چهره زنی که مورد نظر اوست نگاه کند. مفهوم این حکم این است که برای کسی که قصد ازدواج ندارد نظر کردن جایز نیست. اکنون ما بعضی از روایات این باب را ذکر می‌کنیم:

الف. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ، فَأَنَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْظَرْتُ إِلَيْهَا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَأَذْهَبَ فَاَنْظُرَ إِلَيْهَا فَإِنَّ فِي أَعْيُنِ الْأَنْصَارِ شَيْئاً^۱.

ابوهریره می گوید: نزد رسول خدا بودم که مردی آمد و گفت با زنی از انصار ازدواج کرده‌ام. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وی فرمود: آیا آن زن را دیده‌ای؟ گفت نه. فرمود برو و او را ببین، زیرا چشم انصار معمولاً عیبی دارد.

ب. عَنِ الْمُعْبِرَةِ بَيْنَ شُعْبَةَ إِنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْظُرِي إِلَيْهَا فَإِنَّهُ آخِرِي أَنْ يَدْرَمَ يَبْتِنُهَا^۲.

مغیره بن شعبه از زنی خواستگاری کرد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطلع شده بدو فرمود: برو ببین، زیرا اگر ببینی و بعد ازدواج کنی این کار برای دوام ازدواج شما بهتر است.

ج. از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است:

لَا تَأْسُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَ مَعَاصِمِهَا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا^۳.

وقتی شخص بخواهد با زنی ازدواج کند، با کسی نیست که به چهره و محل دستبندها نگاه کند.

مفهوم مخالف این حدیث این است که اگر قصد ازدواج در کار نباشد نگاه کردن جایز نیست.

جواب این استدلال همان طور که فقها گفته‌اند این است که:

۱. صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۴۲

۲. جامع ترمذی، ص ۱۷۵

۳. وافی مجلد ۱۲ / ص ۵۸ و مسائل ج ۳ / ص ۱۱ و کافی ج ۵ / ص ۳۶۵

اولاً نگاه خواستگار با نگاه غیرخواستگار فرق می‌کند. خواستگار به دیده خریداری و برای خریداری نگاه می‌کند و به اصطلاح نظر استقلالی دارد و معمولاً خالی از تلذذ نیست. لهذا فقها می‌گویند نگاه خواستگار با علم بدین که تلذذ حاصل می‌شود مانعی ندارد. البته هدف او باید تحقیق باشد نه تلذذ. ولی غیرخواستگار اگر به منظور تلذذ نخواهد نگاه کند نظرش آلی خواهد بود نه استقلالی. ما فرق بین این دو نوع نظر را در تفسیر آیه ۳۱ سوره نور بیان کردیم و خلاصه این است: کسی که قصد خواستگاری ندارد نباید با چشمان خیره و نگاههای خریداری زن را ورنه انداز کند و این منافات ندارد که نظر به چهره زن به طور آلی یعنی به اندازه‌ای که لازمه مخاطبه است جایز باشد.

و ثانیاً در مورد نگاهی که مقدمه خواستگاری است، چنانکه روایات دیگر دلالت دارد و فقها هم فتوا می‌دهند، جواز نظر اختصاص به چهره و دو دست ندارد بلکه نسبت به مطلق زیباییهای زن نیز جایز است. از باب نمونه دو روایت را ذکر می‌کنیم:

۱. عَهْدَ اللَّهِ بْنِ بَسَّانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَفَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّمَا يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ!

عبدالله بن بستان می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم وقتی شخص اراده دارد با زنی ازدواج کند آیا جایز است به موی او نگاه کند؟ فرمود: آری، زیرا به گرانبهارترین قیمت خریدار اوست.

یعنی آنچه انسان در زندگی زناشویی مایه می‌گذارد از هر چیز گرانبهارتر است.

واضح است که مراد مهریه نیست، زیرا ارزش پولی مهریه گرانیهاترین قیمت نیست؛ بلکه مقصود این است که می‌خواهد با او زندگی کند و عمر خویش را با او بسر برد.

۲. عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّنظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُرِيدُ تَزْوِجَهَا فَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَتَحَائِبِهَا؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَلَدِّذَاً^۱.

مردی از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسد: آیا مردی که قصد ازدواج دارد حق دارد به مو و زیباییهای زن مورد نظرش نگاه کند؟ فرمود: اشکالی ندارد مشروط بر اینکه مقصودش التذاذ نباشد.

پس معلوم شد جواز نظر برای خواستگار، اختصاص به چهره و دو دست ندارد.

ثالثاً بحث ما فعلاً در لزوم پوشیدن وجه و کفین است نه در جواز نظر برای مرد. فرضاً روایاتی که دلالت می‌کند که برای خواستگار نظر به چهره زن مورد نظرش جایز است مفهوم مخالفی داشته باشد که نظر غیرخواستگار بر چهره زن جایز نیست، دلیل بر عدم جواز نظر مرد بر چهره زن بیگانه است نه بر وجوب پوشیدن زن وجه و کفین را.

۵. آیه «جلباب»

دلیل دیگر که می‌توان به آن تمسک جست آیه جلباب است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّسِيُّ قُلْ لِمَ يَرَوُكُمُ الْوَجْهَ وَالْجَنَابُ وَيَكُمُ الْمَوَازِينُ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...» ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و همسران مؤمنین بگو که

جلابهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند...

این استدلال مبتنی بر این است که جمله «نزدیک سازند روسریهای خویش را» کنایه باشد از اینکه با روسریها چهره خویش را بیوشانند؛ همچنانکه بسیاری از مفسران مانند زمخشری در کشاف و فیض در صافی اینچنین تفسیر کرده‌اند.

ولی ما در یکی از فصلهای گذشته تحت عنوان «حریم عفاف» ثابت کردیم این تفسیر هیچ مبنایی ندارد؛ نظر برخی مفسرین دیگر مانند تفسیر المیزان را تأیید کردیم. تا آنجا که من الآن به خاطر دارم هیچ فقهی به این آیه به عنوان یکی از ادله وجوب ستر استناد نجسته است.



بنیاد علمی و فرهنگی
مرکز تحقیقات

motahari.ir

شرکت زن در مجامع

ادله موافق و مخالف را تا آنجا که لازم بود ذکر کردیم. از مجموع آنچه گفتیم دو مطلب کاملاً دستگیر شد. یکی اینکه اسلام به اهمیت و ارزش فوق العاده پاکی و لزوم قانونی بودن روابط جنسی زن و مرد چه به صورت نظر و چه به صورت لمس و چه به صورت شنیدن و چه به صورت همخوابگی توجه کامل دارد، به هیچ وجه راضی نمی شود با هیچ نام و عنوانی خدشه‌ای بر آن وارد شود. اما دنیای امروز این ارزش فوق العاده انسانی را نادیده گرفته است و در عین اینکه دودش به چشمش می رود نمی خواهد به روی خود بیاورد.

جهان امروز به نام «آزادی زن» و صریحتر «آزادی روابط جنسی» روح جوانان را سخت فاسد کرده است. به جای اینکه این آزادی به شکفتن استعدادها کمک کند، به شکل دیگر و به صورت دیگر غیر آنچه در قدیم وجود داشت، نیروها و استعدادهای انسانی را هدر داده است و می دهد. زن از کنج خانه بیرون آمده اما به کجا رو آورده است؟ به سینماها، کنار دریاها، حاشیه خیابانها، مجالس شب نشینی! زن امروز به نام «آزادی» خانه را خراب کرده بدون اینکه

مدرسه یا جای دیگر را آباد کرده باشد. اگر غلط نکنم آنجا را نیز خراب کرده است.

در اثر این بی بند و باری و دور افکندن قیود انسانی، از راندمان تحصیل جوانان کاسته شده، جوانان از تحصیل و مدرسه فراری شده‌اند، جنایتهای عشقی فراوان شده، بازار سینماها رونق گرفته، جیب کارخانه‌داران مؤلّد لوازم آرایشی پر شده، ارزش رقاصها و رقاصه‌ها و کولیهها صد برابر دانشمندان و متفکران و مصلحان اجتماعی شده است. اگر می‌خواهید بدانید چنین هست یا چنین نیست، آنگاه که رقاصه‌ای وارد کشور می‌شود با آنگاه که دانشمندی نظیر پروفسور برنارد، متخصص معروف پیوند قلب، وارد می‌شود مقایسه کنید و عکس‌العمل جوانان را در هر دو مورد ببینید^۱.

مطلب دیگر اینکه: اسلام با همه توجّهی که به خطر شکسته شدن حصار عفاف دارد - همان‌طور که روش ابن آئین یا ک خدایی است که یک آئین معتدل و متعادل است و از هر افراط و تفریطی بدور است و امتش را «امت وسط»

۱. در تاریخ ۴۸/۳/۲۹ دو هنرپیشه ایتالیایی - که به قول خودشان از نظر قانون زن و شوهر نیستند اما از نظر خودشان زن و شوهرند - وارد تهران شدند. جوانان، اعم از پسر و دختر، استقبال بی سابقه‌ای از آنان به عمل آوردند و روزنامه‌ها منعکس کردند. پسران و دختران ایرانی آنچنان فریادهای وحشتناکی به عنوان ابراز احساسات کشیده بودند که دیدن عکسشان در حال فریاد، بیننده را متوحش و متنفر می‌کرد.

«اطلاعات» در روز بعد نوشت: «آلباترو و رومینا پاور (دو هنرپیشه ایتالیایی) در گفتگویی کوتاهی با خبرنگار اطلاعات گفتند: اجتماع بی نظیر دختران و پسران تهرانی در برابر در ورودی هتل و تلفتهای متعددی که در ساعت اقامت ما در هتل به ما می‌شود واقعاً کار عادی و روزانه را فلج کرده است. در هیچ یک از کشورهای اروپایی و امریکایی که ما تاکنون سفر کرده‌ایم طرفدارانی تا بدین حد علاقه‌مند نداشته‌ایم. خیلی خوشحال خواهیم بود اقامت دو هفته‌ای ما در تهران چند روزی افزایش یابد.»

اگر اینها سقوط اخلاقی و دلیل انحطاط و نشانه پدختی تسلیهای آینده نیست پس چه چیز خواهد بود؟

می‌خواند - از جنبه‌های دیگر غافل نمی‌شود. زنان را تا حدودی که منجر به فساد نشود از شرکت در اجتماع نهی نمی‌کند. در بعضی موارد شرکت آنها را واجب می‌کند، مانند حج که بر زن و مرد متساویاً واجب است و حتی شوهر حق ممانعت ندارد، و در بعضی موارد به ترخیص اکتفا می‌کند.

چنانکه می‌دانیم جهاد بر زنان واجب نیست مگر وقتی که شهر و حوزه مسلمین مورد حمله واقع شود و جنبهٔ صدور صد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همان‌طور که فقها فتوا می‌دهند بر زنان نیز واجب می‌شود^۱ ولی در غیر این صورت واجب نیست. در عین حال رسول خدا به برخی از زنان اجازه می‌داد که در جنگها برای کمک به سربازان و مجروحین شرکت کنند. قضایای زیادی در تاریخ اسلام در این زمینه هست^۲.

بر زنان واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کنند مگر آنکه حضور به هم رسانند. بعد از حضور واجب است شرکت کنند و ترک نکنند^۳.

بر زنان واجب نیست که در نماز عیدین شرکت کنند ولی از شرکت کردن ممنوع نمی‌باشند. برای زنان صاحب هیئت و جمال شرکت در این مجامع مکروه است^۴.

پیغمبر اکرم زنان خود را - با قید قرعه - با خود به سفر می‌برد. بعضی از اصحاب نیز چنین می‌کردند^۵.

پیغمبر اکرم از زنان بیعت گرفت ولی با آنها مصافحه نکرد، دستور داد

۱. رجوع شود به مسالک، اول کتاب جهاد.

۲. رجوع شود به کتب مغازی و سیر و تواریخ صدر اسلام. ایضاً رجوع شود به صحیح مسلم ج ۵ / ص ۱۹۶-۱۹۷ و سنن ابوداود ج ۲ / ص ۱۷ و جامع ترمذی ص ۲۲۷.

۳. وسائل ج ۱ / ص ۴۵۶

۴. وسائل ج ۱ / ص ۴۷۴

۵. صحیح بخاری ج ۷ / ص ۴۲. همهٔ مورخین این مطلب را نوشته‌اند.

ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن فرو برد و دستور داد زنان دست خویش در آب فرو برند، همین را بیعت شمرد^۱. عایشه گفت هرگز دست پیغمبر در همه عمر دست یک زن بیگانه را لمس نکرد.

زنان را از تشییع جنازه منع نکردگو اینکه آن را لازم هم نشمرد. رسول خدا ترجیح داد زنان در تشییع جنازه شرکت نکنند. در عین حال در موارد خاصی شرکت کرده‌اند و احياناً نماز خوانده‌اند. در روایات ما آمده است که وقتی زینب دختر بزرگ رسول اکرم وفات کرد زهرای مرضیه سلام الله علیها و زنان مسلمانان آمدند و بر وی نماز خواندند^۲. از نظر روایات شیعه برای زنان جوان شرکت در تشییع جنازه مکروه است. علمای اهل تسنن از اُمّ عطیه نقل کرده‌اند که گفت: رسول اکرم ما را توصیه کرد که در تشییع جنازه شرکت نکنیم ولی منع نفرمود^۳.

اسماء، دختر یزید انصاری، از طرف زنان مسلمان مدینه مأمور شد به نمایندگی آنان نزد رسول خدا برود و پیام گلایه آمیز زنان مدینه را به رسول خدا ابلاغ کند و جواب بگیرد.

اسماء وقتی وارد شد که رسول خدا در میان جمع اصحاب بود. گفت:

«پدر و مادرم قربانت. من نماینده زنانم به سوی تو^۴. ما زنان می‌گوییم خداوند عزوجل تو را هم بر مردان مبعوث فرمود و هم بر زنان. تو تنها پیامبر مردان نیستی. ما زنان نیز به تو و خدای تو ایمان آوردیم. ما

۱. این جریان نیز مورد اتفاق مورخین و مفسرین است. مورخین ضمن وقایع فتح مکه، و مفسرین ذیل آیه ۱۲ از سوره متحنه ذکر کرده‌اند. ایضاً کافی ج ۵ / ص ۵۲۶.
 ۲. وسائل ج ۱ / ص ۱۵۶
 ۳. صحیح مسلم ج ۲ / ص ۴۷ و صحیح بخاری ج ۲ / ص ۹۴ و سنن ابوداود ج ۲ / ص ۱۸۰
 ۴. انا و ائمة النساء الیک.

زنان در خانه‌های خویش نشسته حاجت جنسی شما مردان را برمی‌آوریم، فرزندان شما را در رحم خویش می‌پرورانیم. اما از آن طرف می‌بینیم وظایف مقدس و کارهای بزرگ و ارجمند و پراجر و بالارزش به مردان اختصاص یافته و ما محرومیم.

مردانند که توفیق جمعه و جماعت دارند، به عیادت بیماران می‌روند، در تشییع جنازه شرکت می‌کنند، حج مکرر انجام می‌دهند و از همه بالاتر توفیق جهاد در راه خدا دارند. در صورتی که وقتی یک مرد به حج یا جهاد می‌رود ما زنان هستیم که اموال شما را نگهداری می‌کنیم، برای جامه‌های شما نخریسی می‌کنیم، فرزندان شما را تربیت می‌کنیم. چگونه است که ما در زحمتهای شریک شما مردان هستیم اما در وظایف بزرگ و مقدس و کارهای پراجر و یاداش شرکت نداریم و از همه آنها محرومیم؟

رسول اکرم نگاهی به اصحاب کرد و فرمود:

«آیا تا کنون از زنی سخنی به این خوبی و منطقی بدین رسایی در امور دین شنیده‌اید؟»

یکی از اصحاب گفت:

«خیال نمی‌کنم این سخن از خود این زن باشد.»

رسول خدا به جواب این مرد اعتنا نکرد، رو کرد به اسماء و فرمود:

«ای زن! آنچه می‌گویم درست فهم کن و به زنانی که تو را فرستاده‌اند نیز حالی کن. پنداشتی که هر که مرد شد به واسطه این کارها که برشمردی توفیق اجر و پاداش و فضیلت را می‌یابد و زنان محرومند؟ خیر چنین نیست. زن اگر خوب خانه‌داری و شوهرداری کند، نگذارد محیط پاک خانه با غبار کدورت آلوده شود، اجر و پاداش و فضیلت و توفیقش معادل است با همه آن کارها که مردان انجام می‌دهند.»

اسماء زنی باایمان بود و تقاضای او و زنان همفکرش از عمق ایمانشان برمی‌خاست نه از شهوات برانگیخته‌شده که غالباً امروز می‌بینیم. او و همفکرانش نگران این بودند مبدا و وظایفی که به عهده آنان واگذار شده قدر و قیمتی نداشته باشد و همه وظایف مقدس و قدر و قیمت‌دار به مردان اختصاص یافته باشد. او و همفکرانش تقاضای مساوات زنان و مردان را داشتند، اما در چه؟ در ربودن گوی فضیلت و انجام وظیفه مقدس. چیزی که در مخیله آنان هم خطور نمی‌کرد این بود که شهوات فردی را نام «حقوق» نهند و جنجال راه بیندازند.

لهذا وقتی که آن جواب را شنید چهره‌اش از خوشحالی برافروخته شد و با خوشحالی به سوی همفکرانش برگشت!

در باب شرکت زنان در این‌گونه موارد، در کتب حدیث روایات ضد و نقیضی وارد شده است. از بعضی از آنها ممنوعیت شدید استفاده می‌شود. اما صاحب وسائل که خود محدث متبحری است با توجه به مجموع آثار و روایات اسلام می‌گوید:

۱. أشد الغایه ج ۵ / ص ۳۹۸-۳۹۹. این داستان در کتب حدیث و تفسیر نیز نقل شده است.

از مجموع روایات استفاده می‌شود که برای زنان رواست که برای مجالس عزایا برای انجام حقوق مردم^۱ یا تشییع جنازه بیرون روند و در این مجامع شرکت کنند، همچنانکه فاطمه علیها السلام و همچنین زنان ائمه اطهار در مثل این موارد شرکت می‌کرده‌اند. پس جمع بین روایات حکم می‌کند که روایات منع را حمل بر کراهت کنیم^۲.

پیغمبر اکرم زنان را اجازه می‌داد که به خاطر حاجتی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده، دختر زمعنه، همسر رسول خدا، زنی بلندبالا بود. یک شب با اجازه رسول خدا از خانه به خاطر کاری بیرون آمد. با اینکه شب بود عمرین الخطاب سوده را به خاطر بلندبالایی اش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر توصیه می‌کرد اجازه ندهد زنان بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تو خیال کردی که ما تو را نشناختیم؟! خیر شناختیم. پس از این در بیرون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا رساند در حالی که رسول خدا مشغول شام خوردن بود و استخوانی در دستش بود. طولی نکشید که حالت وحی بر آن حضرت عارض شد. پس از بازگشت به حالت عادی فرمود:

إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ بِحَوَائِجِكُنَّ.

۱. در بحارالانوار جلد ۱۱ چاپ کمپانی صفحه ۱۱۸ روایتی از کانی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند به این مضمون: «كَانَ أَبِي يَتَفَقَّهُ أُمِّي وَ أُمُّ قُرُورَةَ تَنْظِييَانِ حُفُوقِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» یعنی پدرم امام صادق مادر من و مادر خودش را می‌فرستاد که حاجات در ماندگان مدینه را انجام دهند.

۲. وسائل ج ۱ / ص ۷۲

اجازه داده شد به شما که اگر حاجتی دارید بیرون روید.^۱

آنچنانکه مجموعاً از تواریخ و نقلهای حدیثی برمی آید، در میان صحابه رسول خدا عمر بن الخطاب - همچنانکه مقتضای طبیعتهایی خشک و خشن از طراز اوست - در مورد زنان فوق العاده سختگیر و طرفدار خانه نشینی کلی آنها بوده است.

جاحظ در **البيان والتبيين** جلد ۲ صفحه ۹۰ و جلد ۳ صفحه ۱۵۵ از عمر نقل می کند که:

أَكْثَرُوا هُرُفًا مِنْ قَوْلِ «لَا» فَإِنَّ «نَعْمَ» لَيُضْرِبُهُنَّ عَلَى الْمَسْأَلَةِ.
بیشتر به زنها «نه» بگویند، زیرا «بلی» آنان را در خواهش جری تر می کند.

در تفسیر **کشاف** ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب می نویسد:

عمر خیلی علاقه مند بود که زنان رسول خدا در پرده باشند و بیرون نروند، زیاد این مطلب را به میان می گذاشت. به زنان پیغمبر می گفت: اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همچنانکه شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید. زینب همسر رسول خدا گفت: پسر خطاب! وحی در خانه ما نازل می شود و آنگاه تو نسبت به ما غیرت می ورزی و تکلیف معین می کنی!^۲

۱. صحیح مسلم ج ۷ / ص ۶ و صحیح بخاری ج ۷ / ص ۴۹ و ج ۸ / ص ۶۶

در سنن ابن ماجه «باب ما جاء في البكاء على الميت» حدیث شماره ۱۵۸۷ می نویسد:

«رسول خدا در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد. زنی از کسان متوفی شرکت کرده بود. عمر بر آن زن نهیب زد، رسول خدا فرمود: ولش کن ای عمرا چشم گریان و دل داغدار و عهد قریب است.»

از این گونه جریانه‌ها در تاریخ زندگی عمر زیاد یافت می‌شود. حتی نقل کرده‌اند که:

«عاتکه، همسر عمر، دائماً با او برای رفتن به مسجد در کشمکش بود. عمر نمی‌خواست او شرکت کند اما او اصرار داشت شرکت کند. عاتکه نمی‌خواست نهی شوهرش را نمرود کند، عمر هم نمی‌خواست نهی صریح کند، دلش می‌خواست وقتی که در مقابل تقاضای عاتکه سکوت می‌کند عاتکه به مسجد نرود. این بود که در مقابل درخواست عاتکه سکوت می‌کرد و لب از لب نمی‌جثباید. اما عاتکه می‌گفت به خدا قسم مادامی که صریحاً نهی نکنی خواهم رفت، و می‌رفت.»^۱

در صحیح بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

«سخت مایل بودم فرصت مناسبی به جنگ آورم و از عمر بپرسم آن

۱. الحجاب مودودی صفحه ۳۱۸ نقل از مولانا مالک

دو زن که در قرآن درباره آنان آمده است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا»^۱ کیانند؟ تا آنکه در سفر حج همراه او شدم. یک روز فرصتی پیش آمده ضمن اینکه آب وضو روی دستش می ریختم گفتم یا امیرالمؤمنین! آن دو زن که خداوند در قرآن به آنها اشاره می کند و می فرماید: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» کدامند؟ گفت: عجب است از تو که چنین پرسشی می کنی. آنها عایشه و حفصه می باشند. آنگاه خود عمر داستان را اینچنین تفصیل داد:

من و یکی از انصار در قسمت بالای شهر مدینه که با مسجد و مرکز مدینه فاصله داشت منزل داشتیم. من و او با هم قرار گذاشته بودیم به نوبت، یک روز در میان، هر کدام از ما به مسجد و مرکز مدینه برویم و اگر چیز تازه ای رخ داده بود به اطلاع دیگری برسانیم.

ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم^۲ اما مردم مدینه برعکس بودند، زنان آنان بر ایشان تسلط داشتند. تدریجاً اخلاق زنان مدینه در زنان ما اثر کرد. یک روز من به همسرم خشم گرفتم. او برخلاف انتظار جواب مرا پس داد.

گفتم: جواب مرا پس می دهی؟! گفت: خیر نداری که زنان پیغمبر رویشان با او باز است و با او یک و دو می کنند و گاه یکی از آنان یک روز تمام با پیغمبر قهر می کنند.

۱. تحریم / ۴: «اگر توبه کنید (بجا و لازم است) زیرا دل‌های شما منحرف شده است.» این آیه مربوط به دو نفر از زنان رسول اکرم است که رسول خدا یک مطلب سرّی به آنان گفت و آنان مرتکب خطا شدند و فاش کردند.

۲. در روایت دیگری که صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۹۰ نقل می کند عمر می گوید: «وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعْدُ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ وَ قَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ...» یعنی به خدا ما در جاهلیت برای زنان شانی قائل نبودیم، تا خداوند (در قرآن) درباره آنان آیاتی نازل کرد و حقوق و بهره‌هایی برایشان قائل شد.

از شنیدن این سخن سخت ناراحت شدم، گفتم به خدا قسم کسی که با پیغمبر چنین کند بدبخت شده است. فوراً لباس پوشیدم و آمدم به شهر و بر دخترم حفصه وارد شدم، گفتم شنیده‌ام شما گاهی یک روز تمام پیغمبر را ناراحت می‌کنید. گفت: بلی. گفتم: دخترکم! بیچاره شدی. چه اطمینانی داری که خداوند به خاطر پیامبرش بر تو خشم نگیرد؟ دخترکم! از من بشنو: بعد از این نه با پیغمبر تندی کن و نه از او قهر کن. هر چه می‌خواهی به خودم بگو. اگر می‌بینی رقیبت (عایشه) از تو زیباتر است ناراحت نباش.

قضیه گذشت، در آن ایام ما نگران حمله غسانیها از جانب شام بودیم: شنیده بودیم آنان آماده حمله به ما هستند. یک روز که نوبت رفیق انصاری بود و من در خانه بودم، شب هنگام دیدم در خانه مرا محکم می‌کوبد و می‌گوید: او در خانه است؟ من سخت در هراس شدم. آمدم بیرون. گفت: حادثه بزرگی رخ داده. گفتم: غسانیها حمله کردند؟ گفت: نه، از آن بزرگتر. گفتم: چه شده؟ گفت: پیامبر زنان خویش را یکجا ترک گفته است! گفتم: بیچاره شد حفصه. قبلاً پیش بینی می‌کردم و به خود حفصه هم گفتم.

صبح زود لباس پوشیدم و برای نماز صبح به مسجد رفتم و با پیامبر نماز جماعت خواندم. پیامبر بعد از نماز به اتاق مخصوصی که به خودش تعلق داشت رفت و از همه کناره‌گیری کرد. من به سراغ حفصه رفتم. می‌گریست. گفتم: چرا می‌گری؟ به تو نگفتم این قدر پیامبر را آزار ندهید؟! خوب، آیا شما را طلاق داد؟ گفت: نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم از همه کناره‌گیری کرده است. آمدم به مسجد، نزدیک منبر پیامبر، دیدم گروهی گرد منبر جمع شده می‌گریزند. قدری با آنها نشستیم. چون خیلی ناراحت بودم رفتم به طرف اتاق

پیغمبر، یک سیاه دم در بود، گفتم به پیغمبر بگو عمر اجازه ورود می خواهد، رفت و برگشت و گفت: گفتم اما پیغمبر سکوت کرد. برگشتم و رفتم میان مردمی که گرد منبر را گرفته بودند، مدتی نشستم، نتوانستم آرام بگیرم، دومر تبه آمدم و به دربان گفتم برای عمر اجازه بگیر، رفت و برگشت و گفت: از پیغمبر برایت اجازه خواستم اما پیغمبر سکوت کرد. برای سومین بار رفتم میان مردمی که گرد منبر جمع بودند و از ناراحتی پیغمبر ناراحت بودند، باز هم نتوانستم آرام بگیرم، نوبت سوم آمدم و به وسیله آن دربان سیاه اجازه ورود خواستم، غلام رفت و برگشت و گفت باز هم پیغمبر سکوت کرد، مأیوسانه مراجعت کردم، ناگهان فریاد همان دربان سیاه را شنیدم که مرا می خواند، گفتم: بیا که پیغمبر اجازه داد، وقتی که وارد شدم دیدم پیغمبر بر روی شتهایه پهلوی خوابیده و بر یک متکا از لیف خرما تکیه کرده سنگریزه ها بر جسمش اثر گذاشته است.

سلام کردم، ایستادم و گفتم: یا رسول الله! می گویند همسران خویش را طلاق داده ای، راست است؟ گفتم: نه. گفتم: الله اکبر. همان طور که ایستاده بودم شروع کردم به سخن گفتن و مقصودم این بود سر شوخی را باز کنم. گفتم: یا رسول الله! ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم، آمدیم به این شهر و از بخت بد، زنان این شهر بر مردانشان تسلط داشتند. پیامبر از شنیدن این جمله تبسمی کرد، به سخن خودم ادامه دادم و گفتم: من قبلاً به دخترم حفصه گفته بودم که اگر عایشه از تو قشنگتر و محبوبتر است ناراحت نباش. بار دیگر پیغمبر تبسم کرد، چون دیدم تبسم کرد نشستم، به اطراف نگاه کردم، هیچ چیزی در آنجا به چشم نمی خورد جز سه تا پوست گوسفند. گفتم: یا رسول الله! دعا کن خداوند به امت تو توسعه

عنایت فرماید آنچنانکه فارس و روم غرق در نعمتند. پیغمبر که تکیه کرده بود فوراً نشست، فرمود: اینها دلیل لطف خدا نیست. آنها نعمتهای خویش را در همین دنیا از خدا گرفته‌اند. گفتم: از گفته خودم پشیمانم. برای من طلب مغفرت کن.

از این پس پیغمبر یک ماه از زنان خویش دوری جست، بدان جهت که رازی را حفصه نزد عایشه آشکار کرده بود (نه بدان جهت که عمر می‌پنداشت که چون زنان پیغمبر زبان‌دراز شده بودند و پیغمبر را ناراحت می‌کردند و پیغمبر در مقابل آنها سکوت می‌کرد). بعد از یک ماه پیغمبر نزد زنان خویش برگشت. آیه تخییر نازل شده بود که هر کدام از همسران رسول خدا از ادامه همسری ناراضی هستند پیغمبر آنها را در نهایت خوشی، با کمک فراوان مالی در کارشان آزاد بگذارد، هر جا می‌خواهند بروند و با هر کس می‌خواهند ازدواج کنند و هر کدام مایلند با همین وضع فقیرانه بسازند به زندگی با پیغمبر ادامه دهند. همه آنها در کمال رضایت گفتند: ما خدا و پیغمبر را انتخاب می‌کنیم و افتخار همسری رسول خدا را از دست نمی‌دهیم.^۱

آری این است روش اسلام در میان افراط و تفریط‌ها. همان‌طور که گفتیم اسلام به خطرات ناشی از روابط به اصطلاح آزاد جنسی کاملاً آگاه است. نهایت مراقبت را در برخورد های زنان و مردان اجنبی دارد. تا حدودی که منجر به حَرَج و فلج نشود طرفدار دور نگه‌داشتن زنان از مردان است.

اسلام در عین اینکه به زنان اجازه شرکت در مساجد را می‌دهد دستور می‌دهد به صورت مختلط نباشد، محلها از یکدیگر جدا باشد. می‌گویند پیغمبر

۱. صحیح بخاری ج ۷ / ص ۳۶-۳۸ و صحیح مسلم ج ۴ / ص ۱۹۲-۱۹۴

اکرم در زمان حیات خویش اشاره کرده که در ورودی زنان به مسجد از در ورودی مردان مجزا باشد. روزی اشاره به یکی از درها کرد و فرمود: «كُوِّتَرْنَا هَذَا الْبَابَ لِلنِّسَاءِ» یعنی خوب است این در را به بانوان اختصاص بدهیم. بعدها عمر صریحاً نهی کرد که مردان از آن در وارد شوند^۱.

و نیز می‌گویند: پیغمبر اکرم دستور داد که شب هنگام که نماز تمام می‌شود اول زنها بیرون بروند بعد مردها. رسول خدا خوش نمی‌داشت که زن و مرد در حال اختلاط از مسجد بیرون روند، زیرا فتنه‌ها از همین اختلاطها برمی‌خیزد.

رسول خدا برای اینکه برخورد و اصطکاکِ رخ ندهد دستور می‌داد مردان از وسط و زنان از کنار کوچه یا خیابان بروند^۲.

یک روز رسول خدا در بیرون مسجد بود. دید مردان و زنان با هم از مسجد بیرون آمدند. به زنها خطاب کرد و فرمود بهتر این است شما صبر کنید آنها بروند. شما از کنار بروید و آنها از وسط^۳.

فقها به همین مناسبت فتوا می‌دهند که اختلاط مردان و زنان مکروه است. مرحوم آیه‌الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (قُدس سرّه) در عروۃ‌الوثنی فصل اول مسأله ۴۹ می‌گوید:

یکره اختلاط الرجال بالنساء إلا للعجائز.

مختلط شدن مردان و زنان مکروه است مگر در مورد پیرزنان.

راستی اگر کسی بیمار دل نباشد تصدیق می‌کند که راه اسلام راه معتدل و

۱. سنن ابوداود، ج ۱ / ص ۱۰۹

۲. کانی ج ۵ / ص ۵۶۸

۳. سنن ابوداود، ج ۲ / ص ۶۵۸

متعادلی است. اسلام در عین اینکه نهایت مراقبت را برای پاکی روابط جنسی به عمل آورده است هیچ‌گونه مانعی برای بروز استعدادهای انسانی زن به وجود نیاورده است بلکه کاری کرده است که اگر این برنامه دور از هر افراط و تفریطی اجرا شود، هم روحیه‌ها سالم می‌ماند و هم روابط خانواده‌ها صمیمی‌تر و جدی‌تر می‌گردد و هم محیط اجتماع برای فعالیت صحیح مرد و زن آماده‌تر می‌شود.

توصیه‌های اخلاقی

در کافی برخی روایات بدین مضمون نقل شده که توجه مرد به زمین است و توجه زن به مرد، پس زنان را در حصار خانه قرار دهید. خود صاحب کافی معتقد است که مقصود این است که هرچه زودتر آنها را در حصار ازدواج قرار دهید.

ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آنها را توصیه اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرده که از خطرات تماسهای مردان با زنان آگاه باشند. صاحب وسائل این روایات را بر استحباب حمل کرده است. ما قسمت عمده آنها را ذکر می‌کنیم:

الف. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی چنین توصیه می‌فرماید:

وَ اكْتَفَى عَلِيٌّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكِ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَتَقَى
عَلِيٌّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكِ عَلِيٌّ مَنْ لَا يُؤْتَقَى بِهِ
عَلِيٌّ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ^۱.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، وصیت معروف امیرالمؤمنین به امام حسن

تا می‌توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه زن را حفظ نمی‌کند. همان‌طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازه معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسند چنین کن.

این یک توصیه اخلاقی است. علمای اسلام این جمله را به شکل یک توصیه اخلاقی تلقی کرده‌اند. اگر ما بودیم و چنین تعبیراتی، بدون شک آنچه استنباط می‌شد بیش از «توصیه اخلاقی» بود، بلکه بیش از لزوم ستر وجه و کفین بود، آنچه استنباط می‌شد همان است که ما از آن به حبس زن در خانه تعبیر کرده‌ایم. ولی علت اینکه فقها به مضمون چنین جمله‌ها فتوا نداده‌اند ادله قطعی دیگر از آیات و روایات و سیره معصومین برخلاف مفاد ظاهر این تعبیرات است و به اصطلاح ظاهر این جمله‌ها «مَعْرُضٌ عَنْهُ اصحاب است. لهذا این جمله‌ها حمل به توصیه اخلاقی شده است و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی.

آنچه فقها از امثال این جمله‌ها استنباط کرده‌اند این است که این‌گونه جمله‌ها ارشاد به حقیقتی روحی و روانی در روابط دو جنس است و شک نیست که حقیقتی را بیان می‌کند. رابطه زن و مرد اجتنبی سخت خطرناک است، گلی است که پیلان بر آن می‌لغزند.

آنچه اسلام لاقبل به صورت یک امر اخلاقی توصیه می‌کند این است که تا حد ممکن اجتماع مدنی غیرمختلط باشد.

جامعه امروز زبانهای اجتماع مختلط را به چشم خود می‌بیند. چه لزومی دارد که زنان فعالیت‌های خود را به اصطلاح «دوش به دوش» مردان انجام

دهند؟ آیا اگر در دو صف جداگانه انجام دهند نقصی در فعالیت و راندمان کار آنان رخ می‌دهد؟

اثر این دوش به دوشی‌ها این است که هر دو همدوش را از کار باز می‌دارد و هر یک را به جای توجه به کار متوجه «همدوش» می‌کند، تا آنجا که غالباً این همدوشیها به هماغوشی منتهی می‌گردد.

ب. حدیثی است از حضرت زهرا علیها السلام. هر چند فقها بدین حدیث استناد نمی‌کنند اما می‌تواند توجیه صحیحی داشته باشد.
خلاصه حدیث این است:

«روزی رسول خدا از مردم پرسیدند: چه چیز برای زن از هر چیز بهتر است؟ کسی نتوانست پاسخ بگوید. حسن بن علی علیه السلام کودک و در مجلس حاضر بود، قصه را برای مادرش زهرا سلام الله علیها نقل کرد. زهرا فرمود: از همه چیز بهتر برای زن این است که مرد بیگانه‌ای را نبیند و مرد بیگانه‌ای هم او را نبیند.»^۱

این حدیث نیز توصیه اخلاقی است و ارجحیت دور بودن زن و مرد را بیان می‌کند. ما قبلاً گفته‌ایم تمام ترخیصهای اسلامی در این زمینه به خاطر جلوگیری از خَرَج و مضیقه است. ارجحیت اخلاقی پوشش، دور بودن زن و مرد، وجود حریم میان آن دو در حدود امکان سر جای خود باقی است.

ج. رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: «یا علیُّ! أَوَّلُ نَظَرٍ لَكَ وَالثَّانِيَةُ عَلَيَّكَ لَا لَكَ»^۲ یعنی اولین نگاه مفت تو است، اما نگاه دوم به زیانت می‌باشد نه به

۱. وسائل ج ۳ / ص ۹، نقل از کشف الغمّة

۲. وسائل ج ۲ / ص ۲۴. در سنن ابوداود ج ۱ / ص ۴۹۶ بدین عبارت آمده است: یا علیُّ لا

سودت.

در اینکه این حدیث در مقام بیان حکم است یا در مقام بیان اثری که طبعاً در نگاه هست اختلاف نظر است. برخی مانند محقق صاحب شرایع و علامه حلی گفته‌اند این حدیث متعرض حکم نظر است. مفاد حدیث این است که نگاه اول جایز است و نگاه دوم حرام. بعضی دیگر گفته‌اند مقصود این است که نگاه عمدی مطلقاً حرام است. نگاه اول از آن نظر جایز است که عمدی نیست.

ولی حقیقت این است که این حدیث در مقام توصیه ترک نظر شهوانی و تلذذی است که قطعاً حرام است و از محل بحث خارج است. این حدیث می‌خواهد این مطلب را بگوید که انسان چشمش به زنی می‌افتد و احیاناً خوشش می‌آید می‌خواهد بار دوم نگاه کند و لذت ببرد. نوبت اول چون تلذذ غیر عمدی است مانعی ندارد، اما نوبت دوم چون به قصد تلذذ است جایز نیست. د. امام صادق فرمود: «الْتَنْظُرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ هَسْمَوْمٌ وَ كَمْ نَظْرَةٌ أَوْزَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً»^۱ یعنی نگاه کردن تیری است زهر آلود از ناحیه شیطان. چه بسیاری نگاه‌هایی که بعدها حسرت‌ها و تأسف‌های طولانی به دنبال خود آورده‌اند. در حدیث دیگر آمده است: «زَنَا الْعَيْنَيْنِ النَّظْرُ»^۲ یعنی زناى دو چشم نگاه است.

این دو حدیث نیز ناظر به نگاه‌های شهوت‌آلود است، و ممکن است توصیه اخلاقی باشد به احتیاط.

→ تَبَيُّعُ النَّظْرَةِ بِالنَّظْرَةِ فَإِنَّ لِكُلِّ الْأُولَى وَ كَيْسَتْ لِكُلِّ الْآخِرَةِ. در بعضی روایات شیعه نیز که در وسائل نقل شده قریب به همین مضمون آمده است.

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۴

۲. کافی ج ۵ / ص ۵۵۹ و وسائل ج ۳ / ص ۲۴

نه حبس و نه اختلاط

از آنچه مجموعاً بیان شد معلوم گشت آنچه اسلام می‌گوید نه آن چیزی است که مخالفان اسلام، اسلام را بدان متهم می‌کنند، یعنی محبوسیت زن در خانه، و نه نظامی است که دنیای جدید آن را پذیرفته است و عواقب شوم آن را می‌بیند، یعنی اختلاط زن و مرد در مجامع.

حبس کلی زن در خانه، نوعی مجازات بود که به‌طور موقت در اسلام برای زنان بدکار مقرر شد:

وَاللَّاقِيَاتُ الْفَاجِشَاتُ مِنَ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِّنْكُمْ
قَارْنُ شَهَدُوا فَأَفْسِكوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ
لَهُنَّ سَبِيلًا!

زنانی از شما که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر آنان بگیرید. اگر

چهار شاهد شهادت دادند (به ترتیبی که به تفصیل در سنت بیان شده و فقه متصدی آن است) آنان را در خانه حبس کنید تا عمرشان به پایان رسد یا خدا راه دیگری برایشان معین کند.

مفسران می‌گویند: مقصود از «راه دیگر» اشاره بدین است که این حکم موقت است و در آینده حکم دیگری برای آنان خواهد آمد. آیه ۲ از سوره نور که حکم زانی و زانیه را بیان کرده است همان است که این آیه با اشاره آن را وعده داده است.

مقصود این است که اسلام با اختلاط مخالف است نه با شرکت زن در مجامع ولو با حفظ حریم.

اسلام می‌گوید: نه حبس و نه اختلاط بلکه حریم. سنت جاری مسلمین از زمان رسول خدا همین بوده است که زنان از شرکت در مجالس و مجامع منع نمی‌شده‌اند ولی همواره اصل «حریم» رعایت شده است. در مساجد و مجامع، حتی در کوچه و معبر، زن با مرد مختلط نبوده است. شرکت مختلط زن و مرد در برخی مجامع، مانند برخی مشرفه که در زمان ما محل ازدحام فوق‌العاده است، برخلاف مرضی شارع مقدس اسلام است.

فتواها

تا اینجا ادله موافق و مخالف پوشش و نظر و هم روش دقیق و معتدل اسلام در مجموع روابط زنان و مردان طبق مدارک کتاب و سنت روشن شد و معلوم شد ادله مزبور عدم وجوب ستر وجه و کفین را مدلل می‌سازد و هم جایز بودن نگاهی را که از روی تلذذ نباشد و ربه‌ای هم در کار نباشد تقویت می‌کند.

اکنون باید ببینیم فتواها چیست؟ هر کس می‌خواهد بداند علمای اسلام از صدر اول تا کنون در این دو مسأله مهم چگونه فتوا داده‌اند. اولاً نظر فقهای اسلام درباره پوشش وجه و کفین چیست؟ و ثانیاً درباره نظر چه نظری دارند؟

در اینکه پوشیدن وجه و کفین لازم نیست ظاهراً در میان تمام علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی اختلافی نیست. فقط یک نفر از علمای اهل تسنن به نام ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام نظر مخالف دارد؛ آنها هم معلوم نیست که نظرش در مورد نماز است یا در مورد نامحرم.

در بارهٔ چهره هیچ‌گونه اختلافی نیست، احیاناً بعضی از علما دربارهٔ دستها تا مچ و یا دربارهٔ پاها تا ساق اختلاف کرده‌اند که آیا جزء استتنا هست یا نیست. در میان مسائل فقهی شاید کمتر مسأله‌ای اینچنین پیدا شود که این‌گونه مورد اتفاق نظر میان علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بوده باشد.

پیش از آنکه نقل اقوال کنیم دو مطلب باید ذکر شود: یکی اینکه مسأله پوشش را فقها در دو جا طرح می‌کنند. یکی در باب نماز، از باب اینکه در نماز واجب است که زن تمام بدن خویش را بپوشاند، خواه نامحرمی وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا وجه و کفین هم در نماز باید پوشیده باشد یا نه؟ دیگر در باب نکاح، به مناسبت بحث از اینکه خواستگار تا چه حدودی حق دارد به زن مورد نظر خود نگاه کند. در اینجا نیز معمولاً یک بحث کلی دربارهٔ پوشش و یا دربارهٔ جواز و عدم جواز نظر می‌شود.

علیهذا از نظر فقه دو نوع «ستر» داریم: ستر صلاتی، یعنی پوششی که در نماز باید به کار برده شود که البته شرایطی دارد از قبیل اینکه پاک باشد، غصبی نباشد و غیره. و ستر غیر صلاتی که در مقابل مردان بیگانه باید رعایت شود و شرایط خاص نماز را ندارد. بعداً خواهیم گفت که ظاهراً اختلافی نیست در اینکه ستر صلاتی و غیر صلاتی از نظر مقدار و حدود پوشش با هم تفاوت ندارند.

مطلب دوم اینکه فقها اصطلاحی دارند، می‌گویند: بدن زن جز چهره و دو دست «عورت» است. ممکن است این تعبیر در نظر بعضیها زننده جلوه کند روی این جهت که بگویند: «عورت» یعنی یک چیز زشت و مستقبح. آیا از نظر فقه اسلامی بدن زن جز چهره و دو دست یک چیز زشت و مستقبح است؟!

پاسخ این است که کلمهٔ «عورت» به معنی یک چیز زشت و قبیح نیست. لهذا به هر امر زشت و قبیحی «عورت» گفته نمی‌شود و متقابلاً کلمهٔ «عورت» در مواردی به کار برده می‌شود که هیچ‌گونه مفهوم قبح و زشتی ندارد.

مثلاً در قرآن کریم در داستان غزوة احزاب که اشاره به بهانه‌جویی برخی

ضعیف‌الایمان‌ها می‌کند می‌فرماید: «وَيَسْتَأْذِنُ قَرِيبٌ مِنْهُمْ النَّسِيءَ وَيَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»^۱ یعنی یک دسته از آنان از پیغمبر اجازه مراجعت می‌خواهند و می‌گویند خانه‌ها مان بی‌حفاظ است، حصار کافی ندارد و حال آنکه خانه‌هاشان بی‌حفاظ نیست، جز فرار قصدی ندارند.

در اینجا کلمه «عورت» در مورد خانه به اعتبار بی‌حفاظ بودن آن به کار رفته است و بدیهی است که هیچ‌گونه مفهوم قبح و زشتی در اینجا وجود ندارد. در آیه ۵۸ سوره نور که قبلاً تفسیر شد سه وقت خلوت (قبل از نماز صبح، نیمروز، بعد از عشاء) به اعتبار اینکه افراد در این وقت لباسها را از تن بیرون می‌آورند و حفاظی ندارند به نام «سه عورت» خوانده شده است.

صاحب مجمع‌البیان که از لحاظ شکافتن معانی لغتها در میان مفسران بی‌نظیر و در میان غیرمفسران کم‌نظیر است در ذیل آیه ۱۳ سوره احزاب آنجا که لغت را معنی می‌کند می‌گوید:

وَالْعَوْرَةُ كُلُّ شَيْءٍ يَتَخَوَّفُ مِنْهُ فِي نَجْرٍ أَوْ حَرْبٍ. وَمَكَانٌ مُعْوَرٌ وَ دَارٌ مُعْوَرَةٌ إِذَا لَمْ تُكُنْ حَرِيرَةً.

عورت به هر چیز آسیب‌پذیر که مورد نگرانی است گفته می‌شود، از قبیل نقاط سرحدی و یا یک امر مربوط به جنگ. مکان معور و خانه معور یعنی خانه‌ای که استحکام ندارد و آسیب‌پذیر است.

پس معلوم می‌شود این تعبیر فقهی مشتمل بر نوعی تحقیر نمی‌باشد، به زن از آن جهت «عورت» گفته می‌شود که مانند خانه‌ای بی‌حصار است و

آسیب‌پذیر می‌باشد و باید در حصار پوشش قرار گیرد.
 اکنون برویم بر سر نقل اقوال فقها. علامه در تذکرة الفقهاء کتاب الصلاة
 می‌فرماید:

«جميع بدن زن عورت است جز چهره، به اجماع جمیع علما در
 جمیع شهرها جز ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام که تمام بدن زن را
 عورت دانسته است و سخن او به حکم اجماع مردود است. از نظر
 علمای ما (شیعه) دو دست تا مچ نیز مانند چهره است و عورت
 نیست. مالک بن انس و شافعی و اوزاعی و سفیان ثوری در این جهت
 با علمای شیعه هم عقیده‌اند زیرا ابن عباس در تفسیر سخن خدا:
 «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» وجه و کفین را توأمأ جزء
 استثنا شمرده است. اما به عقیده احمد حنبل و داود ظاهری کفین
 باید پوشیده شود. و سخن ابن عباس کافی است در رد سخن آنها»

علامه بعد سخن خود را درباره قدمین ادامه می‌دهد که آیا باید پوشیده
 بماند یا نه؟

چنانکه ملاحظه می‌شود فقهای اسلام در باب ستر صلاتی به آیه سوره نور
 تمسک می‌کنند که مربوط به نماز نیست، زیرا آنچه در نماز لازم است پوشیده
 شود همان است که در مقابل نامحرم باید پوشیده شود و شاید اگر بحثی باشد در
 این است که آیا در نماز، زاید بر آنچه در مقابل نامحرم باید پوشیده شود لازم
 است پوشیده شود یا نه؟ اما در اینکه آنچه در نماز لازم نیست پوشیده شود در
 مقابل نامحرم هم لازم نیست پوشیده شود، بحثی نیست.
 ابن رشد، فقیه و طبیب و فیلسوف معروف اندلسی، در کتاب

بداية المجتهد^۱ می گوید:

«عقیده اکثر علما بر این است که بدن زن جز چهره و دو دست تا مچ، عورت است. ابوحنیفه معتقد است که قدمین نیز عورت شمرده نمی شود. و ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام معتقد است که تمام بدن زن بلا استثناء عورت است.»

در کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة^۲ تألیف شیخ جواد مغنیه می گوید:

«علمای اسلام اتفاق نظر دارند که بر هر یک از زن و مرد لازم است آنچه را در خارج نماز باید بپوشد در حال نماز هم باید بپوشد. اختلاف در این است که آیا در نماز مقداری زاید بر آنچه در خارج نماز باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ آنچه در زن مورد بحث است این است که آیا وجه و کفین یا مقداری از آنها در نماز لازم است پوشیده شود. یا آنکه در خارج نماز لازم نیست. یا لازم نیست؟ و آنچه در مرد مورد بحث است این است که آیا زبانه بر ما بین ناف و زانو لازم است در نماز پوشیده شود؟»

آنگاه چنین می گوید:

«به عقیده علمای شیعه امامیه بر زن در حال نماز همان قدر واجب

۱. ج ۱ / ص ۱۱۱

۲. ص ۱۱۳

است بیوشد که در غیر نماز باید از نامحرم بیوشد...»

نقل سخنان علما در این زمینه به طول می‌انجامد. علمای گذشته در کتابهای خود اگر بحث کرده‌اند به همین گونه نظر داده‌اند که گفته شد. معمولاً فقها مسأله پوشش را در باب «صلاة» و مسأله نظر را در باب «نکاح» متعرض شده‌اند.

عجیب این است که بعضی از بزرگان فقهای معاصر پنداشته‌اند که عقیده علامه در تذکره این است که پوشیدن چهره واجب است^۱، و این اشتباه است. علامه در تذکره در مسأله «جواز نظر» با دیگران اختلاف دارد. چنانکه خواهیم گفت نه در مسأله پوشش.

اما مسأله جواز و عدم جواز نظر: علامه در *تذکره الفقهاء* کتاب النکاح می‌گوید:

«نظر مرد به زن یا به واسطه حاجت و ضرورت است (مانند کسی که قصد خواستگاری دارد) یا حاجت و ضرورتی در کار نیست. اگر حاجت و ضرورت در کار نیست نظر به غیر وجه و کفین جایز نیست. اما وجه و کفین، اگر خوف فتنه در کار است نظر به آنها نیز جایز نیست و اگر خوف فتنه در کار نیست به عقیده شیخ طوسی مانعی ندارد ولی مکروه است. اکثر شافعیه نیز همین عقیده را دارند ولی به عقیده بعضی از شافعیه نظر به وجه و کفین حرام است.»

۱. در مستمسک العروة، ج ۵ / ص ۱۹۵ - ۱۹۲ آیه‌الله حکیم پس از آنکه ادله عدم لزوم پوشش را تقویت می‌کنند می‌فرمایند: «و مِنْ ذَلِكَ تَطَهَّرَ ضَعْفُ مَا عَنِ التَّذَكُّرِ مِنَ التَّنَجُّعِ وَ قَوَاهُ فِي الْجَوَاهِرِ...». ظاهراً صاحب جواهر نیز نظرش به مسأله نظر است نه وجوب ستر. به هر حال این نسبت به علامه در تذکره قطعاً صحیح نیست.

علامه پس از آنکه ادله این عده از شافعیه را نقل می‌کند می‌گوید: «به عقیده من نیز نظر بر وجه و کفین حرام است.»

محقق در شرایع می‌گوید: نظر به چهره و دو دست یک بار جایز است و تکرارش جایز نیست. شهید در لمعه و علامه در بعضی کتابهایش همین عقیده را انتخاب کرده‌اند.

مجموعاً در باب نظر بر وجه و کفین سه قول است:

الف. ممنوعیت مطلقاً. علامه در تذکره و چند نفر معدود دیگر و از آن جمله صاحب جواهر این عقیده را انتخاب کرده‌اند.

ب. جواز نظر یک ثوبت و ممنوعیت تکرار نظر. محقق در شرایع و شهید اول در لمعه و علامه در بعضی دیگر از کتبش تابع این نظرند.

ج. جواز مطلقاً. شیخ طوسی، کلینی، صاحب حدائق، شیخ انصاری، نراقی در مستند و شهید ثانی در مسالک این نظر را تأیید می‌کنند. شهید ثانی در مسالک این قول را تأیید و ادله‌ای که شافعیه بدان تمسک کرده‌اند و مورد پسند علامه واقع شده است رد می‌کند ولی در آخر می‌گوید: «شک نیست که قول به تحریم، طریق احتیاط و سلامت است.»

تا اینجا عقیده قدمای علمای اسلام را درباره پوشش و هم درباره نظر ذکر کردیم. اما علمای متأخر:

مرحوم آیه‌الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در عروة الوثقی راجع به مسأله پوشش در غیر نماز می‌گوید:

«بر زن واجب است تمام بدن خویش را جز وجه و کفین از غیر محارم بپوشد.»^۱

۱. عروة الوثقی، کتاب الصلاة، فصل ساتر

در باره مسأله نظر می گوید:

هر مرد جایز نیست نظر به زن اجنبی، همچنانکه بر زن جایز نیست نظر به مرد اجنبی. جماعتی وجه و کفین را استثنا کرده گفته‌اند مطلقاً نظر بر آنها جایز است. بعضی دیگر گفته‌اند نظر یک بار جایز است و بیش از یک بار جایز نیست. احوط ممنوعیت است مطلقاً.^۱

اما فقهای متأخر و معاصر غالباً در این دو مسأله از اظهار نظر صریح در رساله‌های عملیه خودداری کرده‌اند و معمولاً طریق احتیاط می‌پویند. در میان علمای متأخر و معاصر، حضرت آیه‌الله حکیم دامت برکاته در رساله **منهاج الصالحین** چاپ نهم: کتاب النکاح، مسأله سوم، فتوای صریح دارند و وجه و کفین را صریحاً استثنا می‌کنند، ایشان می‌فرمایند:

«جایز است نظر به کسی که قصد تزویج او را دارد. همچنین جایز است نظر به زنان اهل ذمه به شرط عدم تَلَذُّذ و همچنین زنان بی‌پروا که نهی آنها اثر ندارد. به شرط عدم تَلَذُّذ و همچنین زنانی که به وجهی محرم می‌باشند، و نظر به غیر اینها حرام است مگر بر چهره و دو دست تا مع، آنهم به شرط عدم تَلَذُّذ.»

حس احتیاط

بی‌گمان حس احتیاط یکی از موجبات پرهیز از فتوای به جواز نظر و عدم لزوم پوشش است. هر کسی در وجدان خود می‌داند که دو خصیصه یکی در مرد

۱. عمرة الرقی، کتاب النکاح، مسأله ۳۱

و یکی در زن وجود دارد. در زن علاقه شدید به تزیین و خودآرایی و خودنمایی، و در مرد هوس چشم‌چرانی و نظریازی. به قول مجله توفیق: اینکه شعرا زن را به «سرو» تشبیه کرده‌اند نه از جهت اعتدال قامت است بلکه از این جهت است که زن مانند سرو تاپستان و زمستان ندارد؛ زمستان و تاپستان پرهنه و عریان بیرون می‌آید و از آسیب سرما پاکش نیست.

در مورد صفت خودنمایی زنان و خصیصه چشم‌چرانی مردان، ویل دورانت می‌نویسد:

«در میان اعمال انسانی عجیب‌تر از این نیست که مردان بیرانه‌سر به دنبال زنان بیفتند و زنان تا دم‌گور آماده معشوق شدن و محبوب بودن باشند. در رفتار انسانی امری بایدارتر و ثابت‌تر از نگاه مردان به زنان نیست. بین این جانور مگس‌چگونه مراقب شکار خویش است در حالی که خود را به خواندن روزنامه مشغول داشته است. گوش به گفتارش فرا دار و بین که چگونه درباره صید جاودانی اوست. خیال و تصورش را در نظر آر که چگونه پروانه‌وار به دور شمع می‌چرخد، چرا؟ این امر چگونه صورت می‌گیرد؟ ریشه‌های این میل عمیق در چیست و چه مراحل را می‌بیماید تا به مرحله شکوه و جنون فعلی خود می‌رسد؟»

آری این حقیقت را که گفتیم نمی‌توان از نظر دور داشت و از طرفی می‌دانیم که اصل عفاف و تقوا به طور قطع یکی از اصول مسلم اسلام و از پایه‌های قوانین اجتماع منزلی است.

کتمان یا اظهار؟

روی همین حساب در این مسأله عملاً دو جریان مخالف به وجود آمده است. یکی اینکه صاحبان فتوا در عصر اخیر با مشاهده اوضاع و احوال موجود سخت در عمق وجدان خود می‌ترسند که فتوا به عدم وجوب ستر وجه و کفین و عدم حرمت نظر بر وجه و کفین بدهند، لهذا طریق سلامت می‌پویند و با یک «الْأَحْوَط» خود را نجات می‌دهند.

جریان دوم این است که بعضی دیگر را عقیده این شده که هر چند از نظر حقیقت و واقع، مطلب همین است ولی با ملاحظات عصر و زمان که مردم دنبال بهانه می‌گردند که قیود عفاف را به هر شکل و به هر صورت دور بریزند باید قسمتی از واقعیات را کتمان کرد که موجب بهانه نشود.

درست است که اسلام پوشش چهره و دو دست را واجب نکرده است ولی نباید این را به مردم گفت زیرا با شنیدن این مطلب نه تنها چهره و دستها را نمی‌پوشند، سر و سینه و پاها تا بالای زانو را هم نخواهند پوشید. اینجاست که فلسفه کتمان و محافظه‌کاری پا به میان می‌نهد. فلسفه

کتمان اختصاص به این مسأله ندارد، عده‌ای نظیر این عقیده را در باب استماع اخبار رادیو و خرید و فروش آن نیز داشتند.

پس از انتشار کتاب **داستان راستان** یکی از علمای خوزستان نامه‌ای به من نوشت. این مرد عالم ضمن اینکه از این کتاب تجلیل کرده آن را بسیار سودمند تشخیص داده بود و اعتراف کرده بود که همه داستانها را با اصل تطبیق کرده درست یافته است پیشنهاد کرده بود که دو تا از داستانها را بردارم زیرا مورد سوءاستفاده واقع می‌شود:

یکی داستان تقسیم کار که مربوط به جریان تقسیم کردن رسول خدا کارهای خانه را میان حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کارهای بیرون را به علی و کارهای داخلی را به زهرا واگذار می‌کند و حضرت زهرا در نبودن حضرت امیر بعضی از کارهای خارجی آن حضرت را به عهده می‌گیرد.

یکی دیگر داستان و حتی برده‌فروش، که جمله‌ای دارد رسول خدا در مذمت برده‌فروشی.

این مرد عالم به من توصیه کرده بود این دو داستان را در عین اینکه اصل و اساس دارد از آن کتاب بردارم زیرا داستان اولی موجب سوءاستفاده کسانی می‌شود که معتقدند زن می‌تواند از منزل بیرون برود و داستان دوم مورد سوءاستفاده مخالفان بردگی می‌شود.

من منکر این اصل کلی نیستم که احياناً اگر گفتن حقیقتی سبب انحراف مردم از آن حقیقت بشود نباید گفت، زیرا گفتن برای ارشاد مردم به حقیقت است نه برای اینکه وسیله دور شدن از حقیقت بشود. البته کتمان حقایق حرام است. قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ

لِلثَّائِبِ فِي الْكِتَابِ أَوْ لِنِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ^۱.

کسانی که حقایق فرودآمده از جانب ما را پس از آنکه ما گفته و بیان کرده‌ایم کتمان می‌کنند خدا و هر لعنت‌کننده‌ای آنان را لعنت می‌کند.

لحن آیه فوق العاده شدید است. قرآن کریم در کمتر موضوعی به اندازه این موضوع با چنین لحن شدید و خشمناکی سخن گفته است.

در عین حال من معتقدم مقصود این است که مردم حقایق را به خاطر منافع خود کتمان نکنند ولی اینکه حقیقت را به خاطر خود حقیقت (و البته در شرایط محدود و موقت و معینی برای فرار از سوءاستفاده) اظهار نکنیم مشمول این آیه نیست. به عبارت دیگر دروغ گفتن حرام است اما راست گفتن همیشه واجب نیست یعنی احیاناً در مواردی باید سکوت کرد.

من معتقدم این‌گونه مصلحت‌اندیشی‌ها اگر بر مبنای مصالح واقعی حقایق باشد نه بر مبنای حفظ منافع افراد و اشخاص و اصناف و طبقات، مانعی ندارد. اما سخن در این است که مصلحت‌اندیشی‌هایی از قبیل فتوا ندادن به جواز خرید و فروش رادیو یا به عدم وجوب پوشیدن چهره و دو دست آیا یک مصلحت‌اندیشی صحیح و عاقلانه است و نتیجه صحیح می‌دهد یا خیر؟ آیا واقعاً جریان امر این است که طبقه‌ای از زنان چهره و دو دست خود را می‌پوشند و با گفتن این حقیقت چهره و دستها و سپس تمام بدن را عریان خواهند کرد؟ یا جریان امر برعکس است؛ یعنی بسیاری از مردها و زنها خیال می‌کنند که از نظر مذهبی اساس کار این است که چهره زن گشوده نباشد و وقتی که چهره گشوده شد کار گذشته است (آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی) و از طرف

دیگر پوشیدن چهره را غیر عملی و از نظر منطق غیر قابل دفاع می‌بینند و هیچ فلسفه و استدلالی هم نمی‌توانند برای آن ذکر کنند، از این‌رو از سر تا پا لخت می‌شوند.

عقیده بعضی از کارشناسان اجتماعی این است که علت این افراط و بی‌بندوباری توهم‌های غلطی است که اجتماع درباره حجاب داشته است. علت این بوده که حقایق گفته نشده است. اگر همان‌طور که اسلام خود گفته است گفته می‌شد کار به اینجا که کشیده است کشیده نمی‌شد. اینجا از آن جاهاست که باید گفت: «از پاپ کاتولیک‌تر نباید بود»، «کاسه از آتش گرم‌تر صحیح نیست». قرآن کریم در سوره حَجْرَات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۱ یعنی ای مؤمنین! از خدا و رسول خدا جلو نیفتید. مقصود از جلو افتادن از خدا و پیغمبر این است که کار دینداری و مقدس‌مآبی را به جایی رسانیم که خدا و رسول نگفته‌اند و بخواهیم از پیغمبر هم جلوتر حرکت کنیم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ حَدَّدَ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَتْرُكُوهَا وَ
سَكَّتَ عَنِ أَشْيَاءَ لَمْ يَشْكُكْ عَنْهَا نِشْيَاناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا^۲.

خداوند حدود و مرزهایی قرار داده است، از آنها تجاوز نکنید (محرّماتی قرار داده آنها را نقض نکنید)، و واجبات و فرایضی قرار داده آنها را ترک نکنید، و درباره بعضی چیزها سکوت کرده است (نه آنها را حرام کرده و نه واجب)، این سکوت از روی فراموشی نبوده است بلکه خواسته است شما در آن موارد آزاد باشید، پس شما خود

۱. حجرات / ۱

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵

را در آن زمینه‌ها به تکلف و مشقت نیندازید و از پیش خود برای خود به نام دین و خدا تکلیف درست نکنید.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی که در جامع الصغیر نقل کرده است می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى رُحْصَةً كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُؤْتَى مَعْصِيَةً.

خداوند همان‌طور که ناخوش می‌دارد آنچه را نهی کرده است مردم انجام دهند دوست دارد آنچه را اجازه داده است و بلامانع شمرده مردم آن را همان‌طور بلامانع تلقی کنند؛ از پیش خود چیزی را که خداوند ممنوع نکرده است ممنوع نشمارند.

این حدیث بدین عبارت نیز نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُحْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَرَاتِهِ.

خداوند دوست دارد هر چیزی را که مباح قرار داده است و رخصت فرموده مردم آن را مباح شمارند همچنانکه دوست دارد هر چه را نهی کرده است ناروا به شمار آورند.

ممکن است نظر من اشتباه باشد. مکرر گفته‌ام که در این‌گونه مسائل که مسأله فرعی است هر کس باید فتوای مرجع تقلید خود را بخواهد و عمل کند. ولی از نظر آنچه به نام مصلحت‌اندیشی عنوان می‌شود که می‌گویند مصلحت نیست گفته شود هر چند حقیقت باشد، عقیده من برخلاف این مصلحت‌اندیشی است. من مصلحت را در گفتن حقیقت می‌دانم. آنچه مصلحت

ایجاب می‌کند جز این نیست که باید این خیال را از سر زنان امروز خارج کنیم که می‌گویند حجاب در عصر حاضر غیر عملی است؛ ثابت کنیم که حجاب اسلامی کاملاً منطقی و عملی است.

ثانیاً کوشش کنیم که در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، واحدهای اختصاصی برای زنان به وجود آوریم و با فعالیتهای مختلط و واحدهای مختلط که تقلید احمقانه‌ای از اروپاییان است مبارزه کنیم. تنها در این صورت است که زنان شخصیت واقعی خود را باز خواهند یافت و به نام آزادی و مساوات ابزار و بازبچه و احیاناً وسیله اطفاء شهوت مردان قرار نخواهند گرفت.



دو مسأله دیگر

دو مسأله دیگر در باب معاشرت زن و مرد باقی مانده که بد نیست آنها را نیز بررسی کنیم. یکی مسأله شنیدن صدای زن است و دیگر مسأله دست دادن با اوست.

در مسأله اول ظاهراً مسلم است که شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریبه در کار نباشد جایز است. مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در عروة الوثقی باب نکاح، فصل اول، مسأله ۳۹ می فرماید:

لَا بَأْسَ بِسَمَاعِ صَوْتِ الْأَجْنَبِيَّةِ مَا لَمْ يَكُنْ تَلَذُّذٌ وَلَا رَيْبَةٌ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ
بَيْنَ الْأَعْمَى وَالْبَصِيرِ وَإِنْ كَانَ الْأَحْوَطُ التَّرُكُ فِي غَيْرِ مَقَامِ
الصَّرْوَرَةِ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهَا إِسْمَاعُ الصَّوْتِ الَّذِي فِيهِ تَهْيِيجٌ لِلْسَّمَاعِ
بِتَخْسِينِهِ وَتَرْقِيقِهِ. قَالَ تَعَالَى: فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي
قَلْبِهِ مَرَضٌ.

شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریبه نباشد جایز است ولی

در عین حال مادامی که ضرورتی نیست ترک آن بهتر است. و بر زن حرام است که بخواهد صوت خود را نازک کند و نیکو سازد به طوری که تحریک آمیز باشد، چنانکه خدای متعال در قرآن خطاب به زنان پیغمبر اکرم سَلَامٌ عَلَيْهِنَّ می فرماید: در حرف زدن صدا را نازک و مهیج نکنید که موجب طمع بیمار دلان گردد.

مسأله جواز استماع صدای زن جزء مسلمات است و دلیل آن سیره قطعی بین مسلمین و ضروری بودن و مخصوصاً سیره قطعی تاریخی رسول خدا و ائمه اطهار است.

علاوه بر این، مفهوم آیه مذکور این است که حرف زدنی که در آن کرشمه و ناز به کار نرود جایز است؛ یعنی خود این آیه دلیل بر جواز همسخن شدن زن و مرد اجنبی است.

تنها شهید اول است که در لمعه می فرماید: «وَيَحْرُمُ سَمَاعَ صَوْتِ الْأَجْنَبِيَّةِ» و بعضی از فقهای معاصر احتمال داده اند که خطایی از نَسَاخِ رِخ داده است و مثلاً «لَا يَحْرُمُ» را «يَحْرُمُ» نوشته اند.

در مورد مسأله دوم شکی نیست که حتی در صورتی که تلذذ و ریبه هم نباشد دست دادن زن و مرد اجنبی جایز نیست مگر اینکه جامه ای حائل باشد مانند دستکش. در این مسأله، هم در روایات و هم در فتاوی فقها اتفاق کلمه می باشد. در بعضی از روایات علاوه بر اینکه فید شده که مصافحه بدون حائل نباشد، اضافه شده که باید دست را فشار ندهند. مرحوم سید در عروة الوثقی بعد از مسأله پیش می فرماید:

لَا يَجُوزُ مُصَافِحَةُ الْأَجْنَبِيَّةِ. نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَا مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ.

دست دادن با زن بیگانه جایز نیست ولی اگر جامه ای حائل باشد

مانعی ندارد.

بدیهی است که جایز بودن دست دادن با زن بیگانه در صورت حائل بودن جامه یا دستکش، مشروط به این است که تلذذ و ریبه‌ای در کار نباشد، اما اگر تلذذ و ریبه در کار باشد همان‌طور که بعضی از فقهای دیگر در حاشیهٔ عروۃ یادآوری کرده‌اند قطعاً حرام است.

فهرست آیات قرآن کریم

متن آیه	نام سوره	شماره آیه	صفحه
ان الذین یکتومون...	بقره	۱۵۹	۲۳۲، ۲۳۱
و یسلونک عن المحیض...	بقره	۲۲۲	۶۰، ۵۹
واللاتی یأتین الفاحشة...	نساء	۱۵	۲۱۹
قل من حرّم زینة...	اعراف	۳۲	۲۹
هو... لیسکن الیها...	اعراف	۱۸۹	۶۴
فضربنا علی آذانهم...	کهف	۱۱	۱۷۴، ۱۴۱
الزّانية والزّانی فاجلدوا...	نور	۲	۲۲۰
یا ایها الذّین آمنوا...	نور	۲۷	۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۵
فان لم تجدوا فیها...	نور	۲۸	۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۵
لیس علیکم جناح ان...	نور	۲۹	۱۲۳، ۱۱۵
قل للمؤمنین یغضوا...	نور	۳۰	۱۱۶، ۱۱۵، ۷۹، ۷۵
			۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷ - ۱۲۰، ۱۴۰
وقل للمؤمنات یغضن...	نور	۳۱	۱۱۷، ۱۱۶، ۷۹، ۷۵، ۲۴ ۱۲۵، ۱۳۰ - ۱۳۶، ۱۳۹ - ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۷۲ - ۱۷۴، ۲۲۴، ۱۸۴، ۱۸۱

١٩٣، ١٦٣، ١٥١ - ١٤٨	٥٨	نور	يا ايها الذين آمنوا...
١٩٤			
١٩٩، ١٤٨	٥٩	نور	و اذا بلغ الاطفال...
١٥٦، ١٥٣، ١٥٢، ١٤٨	٦٠	نور	والتواعد من النساء...
١٨٨			
١٢٥	١٩	لقمان	و... واغضض من صوتك...
٢٢٣	١٣	احزاب	و... ويستأذن فريق...
٢١٣	٢٨	احزاب	يا ايها النبي قل...
١٦٢، ١٥٤، ٧٣	٣٢	احزاب	يا نساء النبي لستن...
١٥٤، ١٢٩، ٧٤	٣٣	احزاب	و قرن في بيوتكن...
١٥٦، ١٥٥، ٧٤	٥٣	احزاب	يا... واذا سأنتموهن...
١٥١، ١٤٤	٥٦	احزاب	لا جناح عليهن في...
١٦٣	٥٨	احزاب	والذين يؤذون المؤمنين...
١٦٢، ١٥٧، ٧٥، ٢٤	٥٩	احزاب	يا... يدنين عليهن...
١٦٣			
١٦٤، ١٥٧	٦٠	احزاب	لئن لم ينته المنافقون...
٧٢	٣٢	ص	فقال... حتى توارت...
٢٣٢	١	حجرات	يا ايها الذين آمنوا...
١٢٥	٣	حجرات	ان الذين يفضون...
١٠٧	٣٠	ق	يوم نقول لجهنم...
٢٠٤	١٢	ممتحنه	يا ايها النبي اذا...
٢١٠، ٢٠٩	٤	تحريم	ان تتوبا الى الله فقد...
٢٩	٤	مدثر	وثيابك فطهر.
١٨٣	-	انسان	هل اتى على الانسان

فهرست احادیث

صفحه	گوینده	متن حدیث
۲۷	رسول اکرم ﷺ	النظافة من الايمان
۲۷	رسول اکرم ﷺ	من الدین المتعة.
۲۷	رسول اکرم ﷺ	بئس العبد القاذورة.
۲۷	امام علی رضی الله عنه	ان الله جميل يحب...
۲۷	امام صادق رضی الله عنه	خداوند زیباست و دوست...
۲۸	رسول اکرم ﷺ	من که پیشوای شما هستم...
۲۸	رسول اکرم ﷺ	چه می شود گروهی از...
۲۹	رسول اکرم ﷺ	خداوند دوست می دارد...
۲۹	—	البسوا البياض فانه...
۴۰	رسول اکرم ﷺ	من اخلاق الانبياء...
۴۰	امام کاظم رضی الله عنه	... بلی، خضاب و آرایش...
۴۰	رسول اکرم ﷺ	تتظفوا ولا تشبهوا باليهود.
۴۱	رسول اکرم ﷺ	لم يرسلني الله تعالى بالرهبانة...
۵۷	امام علی رضی الله عنه	مازنی غبور قط.
۶۴	رسول اکرم ﷺ	کلمینی یا حمیرا.
۷۲	امام علی رضی الله عنه	فلا تطولن احتجابک...

١١٠، ١٠٢	—	الانسان حريص على ما...
١٠٥	رسول اكرم ﷺ	منهومان لا يشبعان: طالب...
١١٩	رسول اكرم ﷺ	... آيا اگر مادر تو...
١٢٦	امام على عليه السلام	... ارم ببصرک اقصى...
١٢٦	امام على عليه السلام	غضوا الابصار فانه...
١٣٠	رسول اكرم ﷺ	در کودکی چند بار پیشامدهایی...
١٣٥	امام صادق عليه السلام	... الزينة الظاهرة الكحل...
١٣٥	امام صادق عليه السلام	... هي الثياب والكحل و...
١٢٦	امام صادق عليه السلام	... الخاتم والمسكة و هي...
١٢٦	امام صادق عليه السلام	... الوجه والكفان والقدمان...
١٢٧	رسول اكرم ﷺ	... يا اسماء ان المرأة اذا...
١٤٤	امام صادق عليه السلام	... اين كار مانعى ندارد...
١٥٠	امام صادق عليه السلام	... هي خاصة في الرجال...
١٦٠، ١٥٣	امام صادق عليه السلام	... الخمار والجلباب اذا...
١٧٥	امام رضا عليه السلام	... لا الا ان تكون من...
١٧٦	امام رضا عليه السلام	يؤخذ الغلام بالصلاة و...
١٧٧	—	لابأس ان يرى المملوك...
١٧٧	امام رضا عليه السلام	... كانوا يدخلون على بنات...
١٧٨	رسول اكرم ﷺ	لا حرمة لئساء اهل الذمة...
١٧٩، ١٧٨	امام على عليه السلام	لا بأس بالنظر الى رؤوس...
١٧٩	امام صادق عليه السلام	لا بأس بالنظر الى رؤوس...
١٨١	امام صادق عليه السلام	... الوجه والكفين.
١٨١	امام صادق عليه السلام	... يغسل منها ما اوجب...
١٨٢	امام كاظم عليه السلام	... الوجه والكف و موضع...
١٨٢	رسول اكرم ﷺ	... السلام عليكم...
١٨٤	امام صادق عليه السلام	... نعم و مادون الخمار...
١٩٢	رسول اكرم ﷺ	ان طلاق ام ايوب...
١٩١	رسول اكرم ﷺ	ما احل الله شيئا ابغض...
١٩٥	رسول اكرم ﷺ	زنى جوان و مردى جوان...
١٩٧، ١٩٦	رسول اكرم ﷺ	... انظرت اليها؟...
١٩٧	رسول اكرم ﷺ	... انظر اليها فانه...

۱۹۷	امام صادق <small>علیه السلام</small>	لا بأس ان ينظر الى...
۱۹۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	... نعم، انما يريد ان...
۱۹۹	امام صادق <small>علیه السلام</small>	... لا بأس بذلك اذا...
۲۰۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	... آیا تاکنون از زنی سخنی...
۲۰۷	امام کاظم <small>علیه السلام</small>	کان ابي یبعث امی و ام...
۲۰۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	... انه قد اذن لکن ان...
۲۱۴	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	... لو ترکنا هذا الباب...
۲۱۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	واکف علیهن من...
۲۱۷	فاطمه الزهرا <small>علیها السلام</small>	... از همه چیز بهتر برای...
۲۱۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	یا علی اول نظیره لک...
۲۱۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	النظر سهم من سهام...
۲۱۸	—	زنا العینین النظر.
۲۲۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	ان الله حدّد حدوداً...
۲۲۴	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ان الله یحب ان یؤتی...

□

فهرست اشعار عربی

صفحه	نام سراینده	تعداد ابیات	مصرع اول اشعار
۱۰۸	—	۱	النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغَبَتْهَا
۱۰۸	بوصیری مصری	۱	النَّفْسُ كَالطَّفْلِ إِنْ تَهْمَلَهُ شَبَّ عَلَى
۶۵	ابن العقیف	۱	تَبَدَّى النَّفَارُ دَلَالًا وَهِيَ أُنْسَةٌ

□

فهرست اشعار فارسی

صفحه	نام سراینده	تعداد ابیات	مصرع اول اشعار
۶۵، ۶۴	مولوی	۲	آب غالب شد بر آتش از لهیب
۲۲۲	—	—	آب که از سرگذشت چه یک نی و چه صد نی
۶۵	نظامی	۱	چه خوش نازی است ناز خوبرویان
۱۰۷	—	۱	دل برود چشم چو مایل بود
۱۲۴	—	—	دو چشم مست تو خوش می کشند ناز از هم
۱۲۴	—	—	دیده را فایده آن است که دلبر بیند
۶۴	مولوی	۴	زین للناس حق آراسته است
۸۲	—	—	شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست
۷۸	حافظ	۱	صد ملک جان به نیم نظر می توان خرید
۱۰۸	سعدی	۲	فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن
۱۰۹	—	۱	مراد هر که بر آری مطیع نفس تو گشت
۶۷	—	—	مشتاقی است مایه مهجوری
۱۹۵	حافظ	۲	نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

□

فهرست اسامی اشخاص

۲۲۵	آدم <small>عليه السلام</small> : ۶۴
ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان: ۲۲۵	آلبانو: ۲۰۲
ابوهریره: ۱۹۶، ۱۹۷	ابن ابی الحدید (عزالدین عبدالحمید): ۱۳۰
ابوبصیر: ۱۲۶	ابن العفیف: ۶۵
ابی جعفر: ۱۸۲	ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن بن محمد): ۷۲
احمد بن حنبل (ابن محمد): ۲۲۴	ابن رشد (ابوالولید محمد بن احمد): ۲۲۴
اسماء بنت ابوبکر: ۱۳۶، ۱۳۷	ابن سینا (ابوعلی حسین بن عبدالله): ۱۰۴
اسماء بنت یزید انصاری: ۲۰۴ - ۲۰۶	ابن عباس (عبدالله): ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۹
امّ ایوب انصاری: ۱۹۲	۲۲۴
امیدگلکس: ۱۰۳	ابن مسعود: ۱۳۲، ۱۳۷
امّ سلمه: ۲۴	ابن منظور (جمال الدین ابوالفضل، صاحب لسان العرب): ۱۵۸
امّ عطیه: ۲۰۴	ابوالبختری: ۱۷۸
امّ فروه: ۲۰۷	ابوایوب انصاری: ۱۹۲
امّ موسی بن جعفر: ۲۰۷	ابوبکر بن ابی قحافه: ۱۲۶
انتیس طینس: ۳۴، ۳۵	ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام: ۲۲۴، ۲۲۶
انس بن مالک: ۶۰	

- انوشیروان ساسانی: ۴۳
اوزاعی: ۲۲۴
برنارد (پروفیسور): ۲۰۲
بروجردی (حسین طباطبائی): ۱۲۳، ۱۲۲
بزنطی (احمد بن محمد بن ابی نصر): ۱۷۵، ۱۷۶
بوصیری مصری: ۱۰۸
پاور (رومینا): ۲۰۲
جابر بن عبداللہ انصاری: ۱۸۳، ۱۸۲
جاحظ (عمرو بن بحر بن محبوب): ۲۰۸
جعفر: ۱۷۸
جعفر بن محمد، امام صادق علیہ السلام: ۳۷، ۳۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۷ - ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۸
چاپلین (چارلی): ۱۲، ۱۳
حافظ (خواجہ شمس الدین محمد): ۷۹، ۱۹۴، ۱۹۵
حرّ عاملی (شیخ محمد بن حسن بن علی صاحب وسائل): ۲۰۶، ۲۱۵
حسن بن جهم: ۴
حسن بن علی، امام مجتبیٰ علیہ السلام: ۲۱۵، ۲۱۷
حفصہ بنت عمر: ۲۱۰ - ۲۱۳
حکیم (آیة اللہ سیّد محسن): ۱۲۸، ۲۲۶، ۲۲۸
حلبی (عبید اللہ): ۱۵۳، ۱۶۰
حلی (علامہ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن): ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
حمزہ بن عبدالطلب: ۶۴
حوّا: ۶۴
خسرو: ۶۷
خسرو پرویز: ۷۷، ۷۸، ۱۰۷
داریوش: ۲۰، ۶۱
داود ظاہری: ۲۲۴
دورانت (ویل): ۱۹ - ۲۳، ۲۶، ۴۳، ۶۱، ۶۳
۶۶، ۷۶، ۲۲۹
راسل (برتراند آرتور ویلیام): ۲۶، ۳۴، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۹
راغب اصفہانی (ابوالقاسم حسین بن محمد): ۱۲۷، ۱۵۸
رستم: ۶۴
زال: ۶۴
زرارہ: ۱۳۵
زردشت: ۲۰
زمخشری (ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی): ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۰۰
زمعه: ۲۰۷
زینب فہر رسول اللہ: ۲۰۸
زینب بنت علی علیہ السلام: ۴۸
سعدی شیرازی (مشرّف الدین مصلح بن عبداللہ): ۷۹، ۱۰۸
سفیان ثوری: ۲۲۴
سقراط: ۳۴
سکونی: ۱۷۸
سلیمان بن داود علیہ السلام: ۷۲
سن پل (بولس مقدس): ۳۴
سن (کریستین): ۷۷
سودہ بنت زمعه: ۲۰۷
سیوطی (جلال الدین عبدالرحمن ابوبکر): ۱۴۰
شافعی (محمد بن ادیس بن عبّاس): ۲۲۴

- ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۳
 علی بن جعفر: ۱۸۲
 علی بن موسی، امام رضا علیه السلام: ۱۷۵-۱۷۷
 عمر بن الخطاب: ۲۲، ۲۰۷-۲۱۴
 فاطمة الزهراء علیها السلام: ۴۸، ۱۸۲-۲۰۷، ۱۸۴
 ۲۱۷، ۲۳۱
 فخر رازی (ابو عبدالله محمد بن عمر): ۱۲۴، ۱۶۴
 فروید (زیگموند): ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰
 فضل بن عباس: ۱۹۵، ۱۹۶
 فضیل بن یسار: ۱۸۴
 فیض کاشانی (ملاً محسن): ۲۰۰
 قفال: ۱۲۴
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۳۹، ۲۱۵، ۲۲۷
 گوینو (کنت ژوزف آرتور): ۲۴، ۴۳
 لقمان علیه السلام: ۱۲۵
 لیلی بنت سعد: ۶۷
 مالک: ۲۰۹
 مالک بن انس: ۲۲۴
 مالک اشتر نخعی: ۷۲
 مجلسی (علامه محمد باقر): ۱۲۶
 مجنون عامری: ۶۷
 محقق حلّی (نجم الدین ابوالقاسم جعفر، صاحب شرایع): ۲۱۸، ۲۲۷
 محمد بن اسماعیل بن بزیع: ۱۷۷
 محمد بن حنفیه: ۱۲۶
 محمد بن عبدالله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله: ۲۲، ۲۳
 ۲۷ - ۴۱، ۵۹، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۱۰۵
 ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲
- شهید اول (ابو عبدالله شمس الدین محمد دمشقی عاملی، صاحب لمعه): ۲۲۷، ۲۳۷
 شهید ثانی (شیخ زین الدین بن علی): ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۷
 شیخ انصاری (مرتضی بن محمد میر شوشتری): ۱۹۶، ۲۲۷
 شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن): ۲۲۶، ۲۲۷
 شیخ محمد حسن بن محمد باقر، صاحب جواهر: ۲۲۶، ۲۲۷
 شیرازی (آقا سید عبدالهادی): ۱۸۰
 شیرین: ۶۷
 شیطان: ۳۴
 صاحب حدائق: ۲۲۷
 ضحاک: ۱۲۲، ۱۳۷
 طباطبایی یزدی (سید محمد کاظم): ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷
 طبرسی (ابوعلی فضل بن حسن): ۱۲۷، ۲۲۳
 ظل السلطان: ۴۳
 عاتکه همر عمر: ۲۰۹
 عایشه بنت ابوبکر: ۲۲، ۶۴، ۷۴، ۱۳۶، ۲۱۰
 ۲۱۳-
 عباد بن صهیب: ۱۷۹
 عبدالله بن سنان: ۱۹۸
 عثمان بن مظعون: ۴۱
 عطا: ۱۳۲، ۱۳۷
 علی بن ابراهیم قمی: ۱۲۵
 علی بن ابیطالب، امیر المؤمنین علیه السلام: ۳۷، ۵۷، ۷۲، ۱۲۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳

- ٢٠٧، ١٨٢
 مولوی بلخی (جلال الدین محمد): ٦٤
 نراقی: ٢٢٧
 نظامی گنجوی (حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف): ٦٥
 نھرو (جواہر لعل): ٢٤ - ٢٦
 ولید دوم: ٢٢
 ہارون الرشید عباسی: ١٠٧، ٧٨
 ہندین ابی ہالہ: ١٢٥
 ہیچکاک (آل فرد): ٦٦
 یزید انصاری: ٢٠٤
- ١٩٥ - ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٣ - ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٧
 محمد بن علی، امام باقر علیہ السلام: ١٢٥، ١٨٥
 مسعد بن زرارہ: ١٨١
 معاویہ بن ابی سفیان: ١١٨
 مغنیہ (شیخ جواد): ٢٢٥
 مغیرہ بن شعبہ: ١٩٧
 مفضل بن عمر: ١٨١
 منوچھریان (مہرانگیز): ٤٧، ٤٩
 مودودی: ٢٠٩
 موسیٰ بن جعفر، امام کاظم علیہ السلام: ٤٠، ١٧٨

□

فهرست اسامی کتب، مقالات و نشریات

- اسدالغایبه: ۲۰۶
اطلاعات (روزنامه): ۲۰۲، ۸۵، ۴۴
البيان والتبيين: ۲۰۸
الحجاب: ۲۰۹
الفقه على المذاهب الخمسة: ۲۲۵
المنجد: ۱۵۸
انتقاد یر قوانین اساسی و مدنی ایران: ۴۹، ۴۷
ایران در زمان ساسانیان: ۷۷
بحار الانوار: ۲۰۷، ۱۲۶
بداية المجتهد: ۲۲۵
تاریخ تمدن: ۴۲، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹
تذکره الفقهاء: ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۴
تفسیر المیزان: ۲۰۰
تفسیر درّ المشور: ۱۴۰
تفسیر صافی: ۱۴۰، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۰۰
تفسیر علی بن ابراهیم نمی: ۱۳۵، ۱۲۵
تفسیر کبیر: ۱۳۴
تفسیر کشف: ۱۵۹، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۳، ۲۴
۲۰۸، ۲۰۰، ۱۹۴
- تفسیر مجمع البیان: ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۲۳، ۱۵۹
تلمود: ۱۹
تهذیب: ۱۹۸
جامع الصغیر: ۲۳۴
جامع ترمذی: ۲۰۳، ۱۹۷، ۳۹
جواهر الکلام: ۲۲۷، ۲۲۶
جهانی که من می شناسم: ۱۰۲
حدائق: ۲۲۷
داستان راستان: ۲۳۱، ۴۳
در تربیت: ۱۳۹
دیوان حافظ: ۷۸
رساله نکاح: ۱۹۶
زناشویی و اخلاق: ۱۰۴، ۳۴، ۲۶
سنن ابن ماجه: ۲۰۹
سنن ابوداود: ۲۴، ۶۰، ۱۳۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۷
سه سال در ایران: ۴۳، ۲۴
سیر حکمت در اروپا: ۳۵
شرايع الاسلام: ۲۲۷